



زبان‌شناسی

بررسی کوشش‌های

دکتر رضا مردیان





زبان‌شناسی
بررسی کوشش‌های

۱۳۶۷. ۸



تألیف:
دکتر رضا مردیان



مشخصات

نام کتاب:	زبان‌شناسی عملی بررسی گویش قاین
مؤلف:	دکتر رضا زمردیان
ناشر:	معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی
تیراژ:	۱۵۰۰ نسخه
تاریخ انتشار:	۱۳۶۸
امور فنی و چاپ:	مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

سپاس بیکران بر خداوند منان که نعمت خویش را بر ملت بزرگ ایران تمام کرد و
او را توان بخشید تا هویت اسلامی و انسانی خود را باز یابد.

دروود فراوان بر پیامبر بزرگوار اسلام «ص» و امامان «ع» و صالحان و شهیدان و
دانشمندان، که زندگانی و مرگشان در طول فرنها، همواره اندیشه و کردار انسانها را بارور
کرده است.

به برکت جمهوری اسلامی ایران و در سایه امام علی بن موسی الرضا «ع»، آستان
قدس رضوی در سالهای پس از پیروزی انقلاب تحولی شگرف به خود دیده است.
بخش عظیمی از این تحول را فعالیتهای پژوهشی و فرهنگی در عرصه های گوناگون
تشکیل می دهد که در قالب نهادهایی چند شکل گرفته است: نهادهایی جوان و
کمسال، اما پویانده و پرتلاش، که با همکاری عده ای از پژوهشگران متعهد و دلسوز
به کار تحقیق، تالیف و نشر مشغولند.

معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی بر آن است تا ضمن پرداختن به وظیفه خطیر
همانگی فعالیتهای پژوهشی، علمی و هنری مؤسسه های یاد شده، مجموعه ای از
استعدادهای علمی و فرهنگی پراکنده در استان به ناو خراسان را گرد هم آورد و همه
پژوهشگرانی را که می کوشند تا در خدمت اعتلای فرهنگ اسلامی و استقلال و
سازندگی کشور قرار گیرند، در حد توان خویش یاری دهد.

امید آن که با یاری و همراهی همه دست اندرکاران و مسؤولان فرهنگی کشور و نیز
با مساعدت و راهنمایی تولیت معظم آستان قدس رضوی. خراسان، این سرزمین با برکت
و فرهنگ پرور، پناهگاه شیفتگان معرفت و علاقه مندان به فرهنگ ناب اسلامی شود و
جایگاه رفیع و وافعی خویش را باز یابد.

معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی



فهرست

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
۲	اوضاع جغرافیایی و تاریخی قاین
۵	نشانه های آوانویسی
۷	بخش نخست - توصیف واجی
۷	۱ - استخراج واجها
۷	الف - توصیف صامتها (همخوانها)
۷	۱ - ۱ واج /پ/
۸	۱ - ۲ واج /ب/
۸	۱ - ۳ واج /ف/
۹	۱ - ۴ واج /و/
۹	۱ - ۵ واج /ت/
۹	۱ - ۶ واج /د/
۹	۱ - ۷ واج /س/
۱۰	۱ - ۸ واج /ز/
۱۰	۱ - ۹ واج /ش/
۱۰	۱ - ۱۰ واج /ی/
۱۱	۱ - ۱۱ واج /چ/
۱۱	۱ - ۱۲ واج /ج/

۱۱	/ک/	واج	۱۳-۱
۱۱	/گ/	واج	۱۴-۱
۱۲	/خ/	واج	۱۵-۱
۱۲	/ق(غ)/	واج	۱۶-۱
۱۲	/ه/	واج	۱۷-۱
۱۲	/ء/	واج	۱۸-۱
۱۲	/م/	واج	۱۹-۱
۱۳	/ن/	واج	۲۰-۱
۱۳	/ل/	واج	۲۱-۱
۱۳	/د/	واج	۲۲-۱

طبقه بندی همخوانها

دستگاه صامتها (همخوانها)

معرفی دستگاه همخوانها

ب- توصیف واکه ها (مصوتها)

۱۴	/a/	واج	۲۵-۱
۱۵	/â/	واج	۲۶-۱
۱۵	/ε/	واج	۲۷-۱
۱۵	/ē/	واج	۲۸-۱
۱۶	/e/	واج	۲۹-۱
۱۶	/ē/	واج	۳۰-۱
۱۶	/i/	واج	۳۱-۱
۱۶	/u/	واج	۳۲-۱
۱۷	/o/	واج	۳۳-۱
۱۷	/ō/	واج	۳۴-۱
۱۷	/ou/	واج	۳۵-۱
۱۷	/au/	واج	۳۶-۱
۱۸	/ei/	واج	۳۷-۱
۱۸	/ai/	واج	۳۸-۱

طبقه بندی مصوتها (واکه ها)

۴۰-۱ مقایسه دستگاه مصوتهای قاینی با فارسی

۱۶	واج آرائی درگوش قایینی
۱۹	الف - توزیع صامتها (همخوانها)
۲۰	۱- ۴۲ گروه صامت (چند همخوانی)
۲۱	ب - توزیع مصوتها (واکه ها)
۲۲	واحدهای زیر زنجیری
۲۲	۱- ۴۴ شرح واحدهای زیر زنجیری (تکیه)
۲۲	الف - در واحدهای زیر تکیه روی هجای آخر است
۲۳	ب - در فعلها تکیه متغیر است
۲۳	ج - اجزاء زیر عاری از تکیه هستند
۲۴	۱- ۴۵ آهنگ گفتار

۲۵	بخش دوم- مقایسه ای آوائی میان فارسی رسمی و گویش قاین	
۲۵	۱- ۲	شرح تفاوت‌های آوائی میان فارسی و گویش قاین
۲۵	۲- ۲	دگرگونی مصوت [â] فارسی پیش از صامت [n] در قایینی
۲۶	۳- ۲	دگرگونی مصوت [â] فارسی پیش از n + e
۲۶	۴- ۲	دگرگونی مصوت [â] فارسی پیش از صامت [m] پایانی
۲۷	۵- ۲	دگرگونی مصوت [â] فارسی پیش از صامت میانی [m]
۲۸	۶- ۲	دگرگونی مصوت [â] فارسی پیش از یک صامت یا دو صامت
۲۸	۷- ۲	دگرگونی مصوت [â] فارسی پیش از صامت [ب]
۲۹	۸- ۲	دگرگونی مصوت [a] فارسی پیش از گروه [ف + صامت]
۲۹	۹- ۲	دگرگونی مصوت [a] فارسی پیش از صامت [ب]
۳۰	۱۰- ۲	دگرگونی مصوت [o] فارسی پیش از صامت [ه]
۳۰	۱۱- ۲	دگرگونی مصوت [â] فارسی پیش از صامت [ه]
۳۰	۱۲- ۲	دگرگونی صامت پایانی [ه] فارسی در قایینی
۳۱	۱۳- ۲	دگرگونی مصوت [a] فارسی پیش از صامت [ه]
۳۱	۱۴- ۲	دگرگونی مصوت [e] فارسی پیش از صامت [ه]
۳۲	۱۵- ۲	دگرگونی مصوت s + e یا š + e
۳۲	۱۶- ۲	دگرگونی صامت [م] قایینی
۳۲	۱۷- ۲	دگرگونی صامت [و] قایینی
۳۳	۱۸- ۲	تبدیل [و] فارسی به [م] قایینی

۳۳	تبدیل [ف] فارسی به [م] قاینی	۱۹-۲
۳۴	تبدیل [ک] فارسی به [ق] قاینی	۲۰-۲
۳۴	تبدیل [گ] فارسی به [ق] قاینی	۲۱-۲
۳۴	تبدیل [ق] فارسی به [خ] قاینی	۲۲-۲
۳۵	تبدیل [هـ] (ح) فارسی به [خ] قاینی	۲۳-۲
۳۵	تبدیل [ژ] فارسی به [ج] قاینی	۲۴-۲
۳۵	تبدیل [چ] فارسی به [چ] قاینی	۲۵-۲
۳۵	تبدیل [ز] فارسی به [ج] قاینی	۲۶-۲
۳۶	تبدیل [ی] فارسی به [ج] قاینی	۲۷-۲
۳۶	تبدیل [س] فارسی به [ش] قاینی	۲۸-۲
۳۶	تبدیل [د] فارسی به [ت] قاینی	۲۹-۲
۳۶	تبدیل [ر] فارسی به [ل] قاینی	۳۰-۲
۳۷	تبدیل [ن] فارسی به [م] قاینی	۳۱-۲
۳۷	تبدیل [ر] فارسی به [ن] قاینی	۳۲-۲
۳۷	ظواهر نشدن صامتهای پایانی فارسی در قاینی	۳۳-۲
۳۹	قلب در تعدادی از واژه‌های مشترک فارسی و قاینی	۳۴-۲

بخش سوم- صرف (ساخت شناسی)

۴۱	توصیف ساخت واژه	۱-۳
۴۱	مفرد و جمع	۲-۳
۴۱	مفرد	۳-۳
۴۱	جمع	۴-۳
۴۹	اضافه	۶-۳
۵۱	معرفه و نکره	۷-۳
۵۱	نشانهٔ (r(-r)	۸-۳
۵۲	حرفهای اضافه	۹-۳
۵۳	صفت	۱۰-۳
۵۴	صفت تفضیلی و عالی	۱۱-۳
۵۴	قید	۱۲-۳

۵۵	نام اعداد	۱۳-۳
۵۶	ضمایر شخصی	۱۴-۳
۵۷	ضمایر ملکی	۱۵-۳
۵۷	ضمیر مشترک و ضمیر هویت	۱۶-۳
۵۸	ضمایر اشاره	۱۷-۳
۵۹	ضمایر پرسشی	۱۸-۳
۵۹	ضمایر موصولی	۱۹-۳
۵۹	ضمایر مبهم	۲۰-۳

بخش چهارم- دستگاه فعل

۶۱	عناصر صرفی	۱-۴
۶۱	الف- ریشه ها (ماده ها)	
۶۲	تغییر ریشه ها	
۷۴	ب- ضمایر شخصی	
۷۴	ج- پیشوندها	
۷۵	دگرگونی پیشوندها	
۷۸	۴- ۲ پیشوندهای فعلی	
۸۰	دگرگونیهای پیشوند فعلی	
۸۱	فعل مرکب	
۸۲	boda صرف فعل بوده «بودن» (صورت ضمیری)	
۸۳	boda صرف فعل بوده «بودن» (صورت معمولی)	
۸۵	dəsta صرف فعل دشته «داشتن»	
۸۶	masta صرف فعل مسته «خواستن»	
۸۸	۴- ۶ زمان و وجه	
۸۸	الف- اشکال گرفته شده از ریشه حال	
۸۸	۱- حال	
۸۸	۲- التزامی ساده	
۸۹	۳- امر	
۸۹	ب- اشکال گرفته شده از ریشه گذشته	

۸۹	۱ - گذشته ساده	
۸۹	۲ - گذشته استمراری	
۹۰	ج - اشکال ساخته شده بر پایه اسم مفعول	
۹۰	۱ - گذشته نقلی	
۹۰	۲ - گذشته دور	
۹۱	۳ - استمراری ترکیبی	
۹۱	۴ - التزامی ترکیبی	
۹۲	د - آینده	
۹۳	۷ - ۴ فعل سببی	
۹۳	۸ - ۴ فعل مجهول	
۹۴	۹ - ۴ نفی	
۹۴	۱۰ - ۴ نهی	
۹۵	بخش پنجم - نحو	
۹۵	۱ - ۵ نهاد و گزاره	
۹۵	۲ - ۵ گزاره	
۹۶	۳ - ۵ تطابق نهاد با فعل	
۹۷	۴ - ۵ استعمال جزء (-r) rε	
۹۷	۵ - ۵ استعمال حرف اضافه به be	
۹۸	۶ - ۵ نقش حرف اضافه وه va	
۹۸	۷ - ۵ نقش حرف اضافه هه hε	
۹۹	۸ - ۵ نقش حرف اضافه ده dε	
۹۹	۹ - ۵ نقش حرف اضافه با ba	
۱۰۰	۱۰ - ۵ نقش حرف اضافه xod (xodei)	
۱۰۰	۱۱ - ۵ نقش حرف اضافه ور ver	
۱۰۱	۱۲ - ۵ نقش حرف اضافه ته ta	
۱۰۱	۱۳ - ۵ نقش حرف اضافه از εz	
۱۰۱	۱۴ - ۵ وجه کیفی	
۱۰۲	۱۵ - ۵ پیوند	

۱۰۲	ترتیب کلمات	۱۶-۵
۱۰۳	پرسش - تعجب	۱۷-۵
۱۰۴	پیوستگی جمله ها	۱۸-۵
۱۰۴	جمله های پیرو	۱۹-۵
۱۰۴	الف - جمله های موصولی	
۱۰۵	ب - جمله های تکمیلی	
۱۰۵	ج - جمله های موقتی	
۱۰۶	د - جمله های پایانی	
۱۰۶	هـ - جمله های سببی	
۱۰۷	و - جمله های مقایسه ای	
۱۰۷	ز - جمله های شرطی	

۱۰۹	بخش ششم - ساختمان واژه	
۱۰۹	۱-۶ ساخت واژه درقائنی	
۱۱۰	۲-۶ اشتقاق	
۱۱۰	الف - اشتقاق از راه پسوند	
۱۱۴	ب - اشتقاق از راه پیشوند	
۱۱۵	۳-۶ ترکیب	
۱۱۵	الف - تشکیل اسمها	
۱۱۶	ب - تشکیل صفتها	
۱۱۷	۴-۶ ترکیب همجواری	
۱۱۸	۵-۶ تشکیل فعل	

۱۱۹	بخش هفتم - واژگان	
۱۱۹	۱-۷ نحوه ارائه واژه ها	
۱۱۹	ā ā	
۱۲۰	a ā	
۱۲۲	ē ē	
۱۲۴	e ē	

۱۲۶	o	اُ
۱۲۷	b	ب
۱۳۴	p	پ
۱۴۰	t	ت
۱۴۶	ʃ	چ
۱۴۸	ʒ	چ
۱۵۲	x	خ
۱۵۶	d	د
۱۶۰	r	ر
۱۶۲	z	ذ، ز، ض، ظ
۱۶۴	s	ث، س، ص
۱۶۹	ʃ	ش
۱۷۲	f	ف
۱۷۳	q	غ، ق
۱۷۶	k	ک
۱۸۴	g	گ
۱۸۸	l	ل
۱۹۰	m	م
۱۹۴	n	ن
۱۹۷	v	و
۲۰۱	h	ه، ح
۲۰۳	y	ی
۲۰۵	نمونه گفتار قاینی	
۲۰۵	مکالمه ای میان دو گویشور	
۲۰۷	چند حکایت	

پیشگفتار

گوشش شناسی یکی از شاخه‌های عملی زبان‌شناسی است که هدف آن گردآوری گویشها و توصیف علمی آنها می‌باشد. باید دانست که با گسترش آموزش همگانی و رسانه‌های گروهی و در نتیجه با سواد شدن و آگاه شدن مردم روستا، زبان رسمی جایگزین گویشها و زبانهای محلی می‌شود و دیری نمی‌گذرد که زبانهای محلی و گویشها محکوم به نابودی می‌شوند وضعیتی که در بسیاری از کشورهای اروپائی و آمریکای شمالی پیش آمده است. گویشها و زبانهای محلی منبع بسیار غنی برای پژوهشهای زبانی، ادبیات، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و تاریخی می‌باشند. در ایران گردآوری گویشها و زبانهای محلی و نیز بررسی علمی آنها می‌تواند خیلی از مشکلات فقه اللغوی و دستوری زبان فارسی را حل کند و واژگان آنها در ساختن واژه‌های نومورد استفاده قرار گیرد. هم‌چنین با استفاده از دستور و واژگان آنها می‌شود بسیاری از نکات مبهمی را که در متون کهنه فارسی دری وجود دارد برطرف نمود، زیرا در حقیقت این گویشها ادامه همان زبانی است که در متون کهنه فارسی دری به کار رفته است. مثلاً واژه‌های: نماز دیگر به معنی «عصر» (قاینی نماز دگر *nemâzdeger*)، پیشین به معنی «ظهر» (قاینی پیشیم *pišim*) و دستار خان به معنی «نوعی سفره» (قاینی دسترخو *dastarxu*) که نخستین در تاریخ بیهقی^۱، دومی در ویس و رامین^۲

۱- امیرنماز دیگر این روز بار نداد و به روزه گشادن بیرون نیامد. تاریخ بیهقی تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، ص ۷۱۹ (دانشگاه مشهد)

زمن خواهد حریز استاربادی
زمن خواهد پرنده و بهمن چین
فرهنگ معین جلد ۱، ص ۹۴۱

۲- چوبرخیزد ز خواب بامدادی
چوباشد روز راه‌نگام پیشین

و سومی در شعر انوری^۱ آمده از واژه‌های معمول در گویش قاینی است. با این شرح مختصر فایده‌های عملی گویش‌شناسی بر اهل فن پوشیده نمی‌ماند. این جانب به عنوان پژوهشگر زبانی از سال ۱۳۳۶ که به دانشکده ادبیات مشهد راه پیدا کردم به مطالعه گویش محلی خود که «قاینی» باشد علاقه‌مند شدم و درصدد گردآوری آن برآمدم و در هر فرصتی که به قاین می‌رفتم به گفتگوی مردم گوش فرا می‌دادم و یادداشت‌هایی تهیه می‌کردم تا آنجا که پایان‌نامه دوره لیسانس خود را به بررسی گویش قاینی اختصاص دادم و از آن پس در تکمیل آن کوشیدم. هنگامی که برای ادامه تحصیل به کشور فرانسه رفتم و رشته زبان‌شناسی عمومی را انتخاب کردم. بیش از پیش به این موضوع علاقه‌مند شدم و پس از فراغت از تحصیل و شروع معلمی در دانشکده ادبیات مشهد به مطالعه جدی آن پرداختم و مسافرت‌های ویژه‌ای به این منظور به زادگاه خود قاین نمودم و گویشوران زیادی را مورد پرسش قرار دادم و پیکره زبانی گویش را تکمیل کردم و سرانجام در دوره تعطیلی دانشگاه به عنوان کار موظف به توصیف علمی این گویش پرداختم. واژگان این گویش برای نگارنده که ایام کودکی و نوجوانی را در قاین گذرانده‌ام کاملاً قابل فهم است، اما ممکن است خیلی از واژه‌های آن برای جوانان و نوجوانان امروز قاین قابل درک نباشد زیرا مفاهیمی که این واژه‌ها بر آن‌ها دلالت می‌کنند از میان رفته‌اند. مثلاً واژه «تَزْدَه» (təzde) که در برهان قاطع^۲ هم به صورت «تَزْدَه» آمده به معنی «مزد آسیابان برای آرد کردن گندم» است. این واژه در روزگار بچگی من بسیار معمول بود چون هنوز گندم را در آسیاب آبی آرد می‌کردند اما پس از آنکه آسیای آبی از میان رفت اصطلاحات مربوط به آنهم به فراموشی سپرده شد و از فرهنگ واژه‌های رایج گویش حذف گردید. بنابراین هرچه کار ثبت و ضبط لهجه‌ها و گویش‌ها دیرتر انجام شود زیان هنگفتی متوجه تاریخ زبانهای ایرانی و در نتیجه تاریخ فارسی خواهد شد.

اوضاع جغرافیایی و تاریخی قاین. قاین یکی از شهرستانهای خراسان جنوبی است که از طرف شمال محدود است به شهرستان گناباد و تربت حیدریه، از جنوب به شهرستان بیرجند، از خاور به مرز ایران و افغانستان و از باختر به شهرستان فردوس. قاین مرکز شهرستان قاینات است که بر سر راه جاده اسفالت مشهد به زاهدان قرار دارد. سکنة آن بر طبق سرشماری سال ۱۳۵۵، ۷۶۶۶ تن بوده که از بعد از انقلاب، یعنی از هنگامی که مرکز فرمانداری شده بر اثر مهاجرت روستائیان به

در وی نه‌سند ده که وی ترنه بس عجب

۱ - دستار خوان بود ز دو گز کم به روستا

دیوان انوری به کوشش سعید نفیسی ص ۳۳۳.

۲ - برهان قاطع به اهتمام دکتر محمد معین، جلد ۱، ص ۴۹۴، چاپ ۱۳۵۷ امیرکبیر.

این شهر گویا جمعیت آن به حدود سه برابر افزایش یافته است .

از نظر تاریخی قاین یکی از شهرهای بسیار قدیمی خراسان است که در گذشته مرکز ایالت قهستان بوده است، ایالتی که در جنوب شرقی خراسان قرار داشته و سرزمینهای آن از یک سوبه ولایت نيمروز و زابل، از یک سوبه اراضی هرات و افغانستان، از یک سوبه اراضی بلوچ و مکران و از یک سوبه لوت خبیص (شهداد) و کرمان منتهی می شده است و شهرستانهای: فردوس، طبس، گناباد، کاشمر و بیرجند امروزی را در بر می گرفته است. بزرگانی مانند: ابوسعید ابی الخیر (۳۷۵-۴۴۰ هـ.ق) و ناصر خسرو علوی قبادیانی (۳۹۴-۴۸۱ هـ.ق) مدتی در این شهر به سر برده و به مناسبت از شهر و دانشمندان آن نامبرده اند. ناصر خسرو که در روز بیست و سوم ماه ربیع الآخر سال ۴۴۰ هجری قمری به قاین وارد شده می گوید: «قاین شهری بزرگ و حصین است و گرد شهر خندق دارد و مسجد آئینه به شهرستان اندر است و آنجا که مقصوره است طاقی عظیم بزرگ است، چنانکه در خراسان از آن بزرگتر ندیدم و آن طاق نه درخور آن مسجد است. و عمارت همه شهر به گنبد است»^۱. ناگفته نماند که این مسجد هنوز هم پا برجاست و مسلماً در طی این سالیان دراز باید چندین بار مرمت شده باشد. بطوری که در اسرار التوحید آمده ابوسعید ابی الخیر در سن پنجاه و چند سالگی، یعنی میان سالهای ۴۲۵ تا ۴۳۴ به این شهر سفر نموده و مدتی در آنجا اقامت گزیده است «حکایت. آورده اند کی در آن وقت کی شیخ بوسعید بقاین رسید او را آنجا دعوتها کردند. یک روز شیخ را دعوتی کرده بودند [چون شیخ آنجا حاضر شد] کس بخواجه بوسعید حداد فرستادند کی بزرگ عصر بود، او گفت مدت چهل سال است کی نان خود خورده ام، نان هیچ کس نخورده ام، خبر نزدیک شیخ آوردند، شیخ گفت مدت پنجاه و اند سال است که نه نان خود خورده ام و نه نان کس دیگر، هرچ خورده ام از آن حق خورده ام و آن او دانسته»^۲.

از آثار باستانی این شهر می توان از مسجد جامع شهر که ناصر خسرو از آن یاد کرده نام برد و نیز از محلی به نام قلعه کوه در یک فرسنگی شهر که از قلاع اسماعیلیه بوده و ظاهراً خواجه نصیرالدین طوسی در همین قلعه، کتاب اخلاق ناصری را به نام ناصرالدین محتشم حاکم قهستان نوشته است. هم چنین محلی دیگری است به نام ابوذر که تفرجگاهی است در دامنه کوهی نزدیک به قلعه کوه که گویا مزار ابوذر جمهر قاینی از امرا و شعراء دوره غزنوی است و هم اوست که

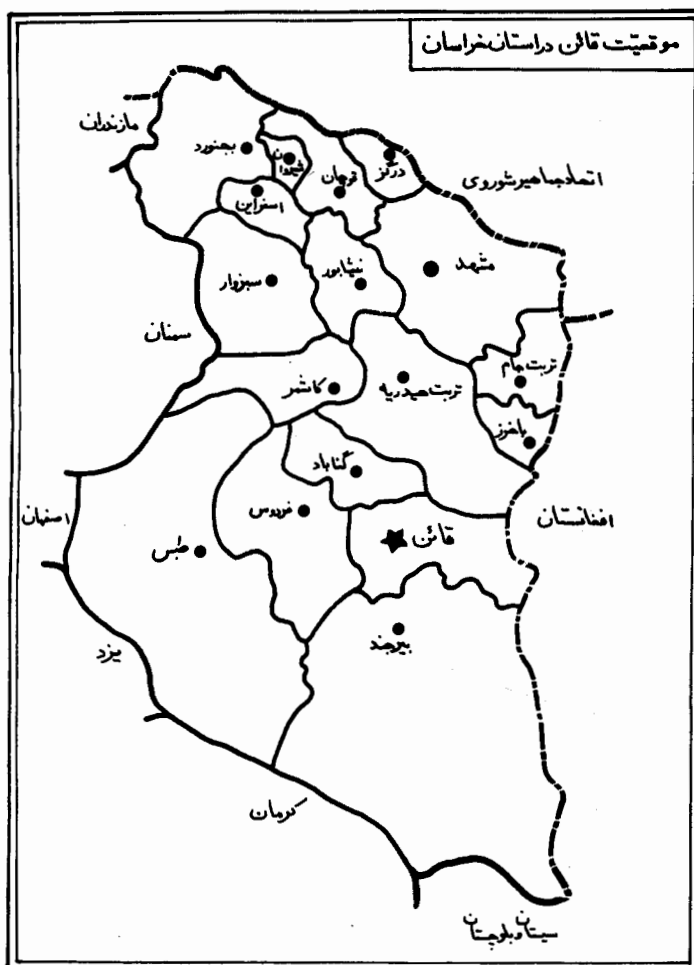
۱- بر طبق آخرین سرشماری، یعنی سرشماری ۱۳۶۵ جمعیت شهر قاین ۲۰۱۹۴ تن می باشد.

۲- سفرنامه ناصر خسرو به کوشش دکتر وزین پور، چاپ سوم ۱۳۵۶، ص ۱۲۱.

۳- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تألیف محمد بن منور بن ابی سعید ابی طاهر بن ابی سعید میهنی. به اهتمام:

دکتر ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۳۲، ص ۲۴۰.

صاحب چهارمقاله او را در ردیف شعرائی مانند: عنصری، عسجدی، فرخی و منوچهری آورده آنجا که می‌گوید: «اما اسامی ملوک آل ناصرالدین باقی ماند به امثال عنصری و عسجدی و فرخی و بهرامی و زینتی و بزرجمهر قاینی و مظفری و منشوری و منوچهری و...»^۱. این بود مجملی از سابقه تاریخی قاین. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: حاج شیخ محمد حسین آیتی، بهارستان درتاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان، شرکت سهامی چاپ کتاب، تهران ۱۳۲۷



۱- کتاب چهارمقاله احمد بن عمر بن نظامی عروضی سمرقندی، به کوشش دکتر محمد معین چاپ سوم ۱۳۳۳، ص ۴۴.

نشانه‌های آوانویسی

شمارهٔ ردیف	معادل فارسی آوا	نشانه	شمارهٔ ردیف	معادل فارسی یا خارجی آوا
۱	پ	p	۱	Σ در فارسی بدون ه، آوائی میان [a] و [e]
۲	ب	b	۲	a در فارسی «زر، کر»
۳	د	d	۳	â در فارسی «سال»
۴	ت	t	۴	i در فارسی «پیر»
۵	ك	k	۵	e در فارسی «دل»
۶	گ	g	۶	o در فارسی «پر»
۷	ق	q	۷	u در فارسی «دور»
۸	م	m	۸	ei در فارسی «دئی»
۹	ن	n	۹	ai در انگلیسی «time»
۱۰	ل	l	۱۰	ou در فارسی «موز»
۱۱	ر	r	۱۱	au در انگلیسی «house»
۱۲	و	v	۱۲	ē «ع» کشیده
۱۳	ف	f	۱۳	ĕ «ع» کشیده
۱۴	چ	č	۱۴	ō «و» کشیده
۱۵	ج	j		
۱۶	خ	x		
۱۷	س	s		
۱۸	ش	š		
۱۹	ز	z		
۲۰	ه	h		
۲۱	ی	y		
۲۲	ء			

بخش نخست

توصیف واجی

۱ - استخراج واجها. برای استخراج واجها از روش جانشینی استفاده می‌شود. در این روش برای تشخیص درست واجها قاعده باید آنرا با تمام واجهائی که در گویش یا زبان مورد مطالعه وجود دارد مقایسه نمود و ضمناً تا آنجا که میسر باشد این مقایسه در اول، وسط و آخر کلمه صورت گیرد، اما از آنجائی که این کار خالی از اشکال نیست و از طرفی وقت زیادی می‌گیرد، فقط هر واج را با واجهای هم‌مخرج، قریب‌المخرج، یا با واجهائی که نحوه تولید یکسانی دارند مقایسه می‌نمایند. زیرا وقتی واجی از واج هم‌مخرج، قریب‌المخرج و یا از واجهائی که نحوه تولید یکسانی دارند باز شناخته شود، مسلماً از واجهای دیگر هم به آسانی تمیز داده خواهد شد. در این بررسی نیز این روش معمول، حتی الامکان مورد عمل قرار خواهد گرفت.

الف - توصیف صامت‌ها (همخوان‌ها)

۱ - ۱. واج / پ /

هویت واجی این واج را از سنجشهای زیر می‌توان به دست آورد:

۱. پ / - / ب /: پل pɛl «دیواره کوچک خاکی که در اطراف زمین زراعتی یا برای تقسیم زمین زراعتی به بخشهای کوچک‌تر، تعبیه می‌کنند تا بهتر آب را در خود نگهدارد» - پل bɛl «جفت، همزاد، مانند»، «پل» pol - بُل bol «واحد تقسیم آب در آبیاری»، پوس pus «پوست» - بوس bus «بوس، بوسه»

۲. پ / - / م /: پوچ puč «پوک، میان تهی» - موج muč «صدای انسان»، پش poš «پشت» - مُش moš «مشت» کپک kopak «گرد، گوشتی (در مورد دست)» - کمک komak «کمک»، چپ

čap «چپ» - čam «قَلِق».

۳. /پ/ - /ف/: پش peš «پیش (برای راندن گربه)» - فش feš «فین»، پاش pāš «پاش (ریشه فعل پاشیدن)» - فاش fāš «فحش»، پُپ pop «جگر سفید» - پُف pof «پُف».

۴. /پ/ - /ت/: پوته put «بوته» - توته tut «قرقره»، کپه kəppe «مقداری از خوردنی‌های ریز و کوبیده یا دانه ریز که در کف دست جمع شده جای گیرد» - کته ket «نوعی چلو کم روغن مخصوص مریض اسهالی»، کپ kop «آوایی که از افتادن چیزی سنگین بر روی زمین حادث شود» - کت Kot «کُت». واج /پ/ در قایینی بستواجی دولبی و بی‌واک است و همانند /پ/ فارسی تلفظ می‌شود.

۱-۲. واج /ب/

شناسائی این واج از مقایسه با واج /پ/ (۱-۱) و سنجشهای زیر بدست می‌آید:

۱. /ب/ - /و/: بالا bālā «بالا» - والا vālā «الک»، بخ bax «بخت» - وخ vax «وقت»، کبه kabə «کعبه» - کوه kavə «کاوه»

۲. /ب/ - /م/: بو bu «بو» - مو mu «مو»، بار bār «دفعه» - مار mār «مار»، بُک bok «لُپ» - مُک mok «نُک (پستان)» چرب čarb «چرب» - چرم čarm «چرم».

۳. /ب/ - /د/: باغ bāq «باغ» - داغ dāq «داغ»، صبا sēbā «فردا» - صدا sēdā «فرياد»، باب bāb «رسم، درخور» - باد bād «باد».

این واج در گویش قایینی بستواجی دولبی و واکدار است و مانند /ب/ فارسی رسمی ادا می‌شود.

۱-۳. واج /ف/

شناسائی این واج از راه سنجش با واج /ب/ (۱-۱) و مقایسه‌های زیر بدست می‌آید:

۱. /ف/ - /و/: فرق farq «فرق» - ورغ varq «برغ»، فال fāl «فال» - وال vāl «نوعی پارچه سفید و نازک برای چارقد»، تفله (to) falə «تفاله»، (zo) valə «گرده خمیر»

۲. /ف/ - /س/: فله fələ «آغوز» - سله sələ «برک شلغم و چغندر»، کوفه kufə «کوفه» - کوسه kusə «کوسه»، کس kəs «کس» - کف kef «کف».

این واج در گویش قایینی همخوانی سایشی، لب و دندانی و بی‌واک است و همانند واج /ف/ فارسی رسمی ادا می‌شود.

۱- ۴. واج /و/

شناسائی این واج از مقایسه با واجهای: /ب/ (۲-۱) و /ف/ (۳-۱) بدست می آید. این واج در قایینی همخوانی سایشی، لب و دندانی و واکدار است و همانند /و/ فارسی رسمی ادا می شود.

۱- ۵. واج /ت/

هویت این واج از مقایسه با واج /پ/ (۱-۱) و سنجشهای زیر بدست می آید.

۱. /ت/ - /د/: تو «تاب، تب» - دو «دو»، تاق «تاك» - داغ «daq» «داغ»، کتو kɛtu «کتان» - کدو kɛdu «کدام، کدو»، توتو tutɛ «قرقره» - دوده dudɛ «دوده».

۲. /ت/ - /ك/: تر «تر» - کر kar «کر»، تهو tahu «طاعون» - کهو kahu «کاهو»، پتی pati «آدم خنک و بی مزه» - پکی paki «تیغ دلاکی».

۳. /ت/ - /ن/: تو «تار (نخ)» - نو nu «نان»، تخ tax «تخت» - نخ nax «نخ»، پتیر petir «فطیر، نان روغنی» - پنیر pɛnir «پنیر».

این واج در قایینی بستواجی دندانی و بی واک است و همانند واج /ت/ فارسی رسمی ادا می شود.

۱- ۶. واج /د/

هویت این واج را از مقایسه با واج /ت/ و سنجشهای زیر می توان بدست آورد:

۱. /د/ - /ن/: دلی dali «احمق، نادان، ابله» - نلی nali «نهالی (توشک)»، دوک duk «دوک» - نوک nuk «جوجه مرغ»، دده dada «برادر، خواهر در زبان بچه ها» - ننه nana «غذای آبکی در زبان بچه ها».

۲. /د/ - /گ/: دل del «دل» - گل gel «گل»، بدی bedi «بدی»، بگی begi «نوعی کوزه برای نگهداری مرباجات»، مرد mard «مرد» - مرگ marg «مرگ».

این واج در قایینی بستواجی دندانی و واکدار است و همانند /د/ فارسی رسمی تلفظ می شود.

۱- ۷. واج /س/

شناسائی این واج از مقایسه با واج /ف/ (۳-۱) و سنجشهای زیر بدست می آید:

۱. /س/ - /ز/: سرد sard «سرد» - زرد zard «زرد»، خسه xasɛ «تنی (برادر و خواهر)» -

خزه xazɛ «صفتی است برای سبزی و میوه جات نظیر: سیب، سیب زمینی، خربزه، هویج، خیار

وقتی که مانده باشند و پوستشان جمع شده باشد»، ساس sās «ساس» - ساز Sāz «ساز».

۲. /س/ - /ش/ : سیر sir «سیر» - شیر sir «شیر»، خسه xasɛ «تنی» - خشه xaʃɛ «خاشاک»، علوفه māš «ماست» - ماش māš «ماش». این واج در قاینی همخوانی سایشی (صفیری)، لثوی و بی‌واک است و همانند /س/ فارسی رسمی ادا می‌شود.

۱-۸. واج /ز/

هویت این واج را از مقایسه با واج /س/ (۷-۱) و سنجشهای زیر می‌توان شناخت:

۱. /ز/ - /ج/ : زنگ zang - جنگ ĵang «جنگ»، مجر majɛr «معجر» - مزر mazɛr «محضر»

۲. /ز/ - /و/ : زده zadɛ «زاده» - وعده vadɛ «وعده»، حمزه hɛmzɛ «حمزه» - هموه hɛmvɛ «جاری».

این واج در گویش قاینی همخوانی سایشی، لثوی و واکدار است و همانند /ز/ فارسی رسمی تلفظ می‌شود.

۱-۹. واج /ش/

هویت این واج را از مقایسه با واج /س/ (۷-۱) و سنجشهای زیر می‌توان شناخت:

۱. /ش/ - /چ/ : شونه šunɛ «شانه» - چونه čunɛ «قالب (صابون)»، کشی kaši «کاشی» - کچی kači «کاجی»، پوش puš «جلد، روکش» - پوچ puč «بی‌مغز، میان‌تهی»

این واج در قاینی همخوانی سایشی، پیشکامی و بی‌واک است و همانند /ش/ فارسی رسمی تلفظ می‌شود.

۱-۱۰. واج /ی/

شناسائی این واج از سنجشهای زیر بدست می‌آید:

۱. /ی/ - /ج/ : یک yak «یک» - جک ĵak «شیره درخت، اولین شیرینی که پس از تولد گوساله، بزغاله و بَره از پستان گاو، بز و میش دوشیده می‌شود» جای ĵây «جای» - جاج ĵāj «نوعی گیاه بی‌مصرف بیابانی که دارای ساقه‌های باریک سفید رنگ پوشیده از خار است که شاید همان راژ فارسی باشد».

۲. /ی/ - /ی/ : سرای serây «در ترکیب سرای ما serâymâ (یعنی سرایمان، خانه‌مان)» - سیرئی serai «سرای (خانگی)»، قباي gɛbây «در ترکیب قباي مه qɛbâyma (یعنی قبايم)» - قَبئی

qɛ bai «کهنه بچه».

این واج در قایینی همخوانی میان کامی و سایشی است و همانند «ی» فارسی رسمی تلفظ می‌شود.

۱- ۱۱. واج /ج/

هویت این واج از مقایسه با واج /ش/ (۹-۱) و سنجشهای زیر شناخته می‌شود:

۱. /ج/ - /ج/ : چو ču «چوب» - چو ju «جان، جوی»، چونه čune «قالب (مانند صابون)» -
چونه ju ne «جوان (گاو)» کاج kač «قاج، هلال» - کاج ka j «کاج».

این واج در گویش قایینی همخوانی مرکب، میان کامی و بی واک است و مانند /ج/ فارسی رسمی ادا می‌شود.

۱- ۱۲. واج /چ/

هویت این واج از مقایسه با واجهای: /ز/ (۸-۱)، /ی/ (۱۰-۱) و /ج/ (۱۱-۱) شناخته می‌شود. این واج در گویش قایینی همخوانی مرکب، میان کامی و واکدار است و مانند /چ/ فارسی رسمی ادا می‌شود.

۱- ۱۳. واج /ک/

شناسائی این واج از مقایسه با واج /ت/ (۵-۱) و سنجشهای زیر بدست می‌آید:

۱. /ک/ - /ک/ : کل kol «سورخ» - گل gol «گل»، گله kolle «قوزک پا» - گله gollɛ «تيله».

۲. /ک/ - /ق (غ)/ : کم kam «کم» - غم qam «غم» کلم kɛ lam «کلم» - قلم qɛlam «قلم»، چاک čak «چاک» - چاق čaq «چاق».

این واج در گویش قایینی همخوانی انسدادی (بستواج)، پسکامی و بی واک است و مانند /ک/ فارسی رسمی تلفظ می‌شود.

۱- ۱۴. واج /ک/

هویت این واج از مقایسه با واجهای: /د/ (۶-۱)، /ک/ (۱۳-۱) شناخته می‌شود. این واج در قایینی همخوانی انسدادی (بستواج)، پسکامی و واکدار است و مانند /ک/ فارسی رسمی ادا می‌شود.

۱-۱۵. واج /خ/

شناسائی این واج از سنجشهای زیر بدست می‌آید:

۱. /خ/ - /ق (غ)/: خال xāl «خال» - قال qāl «لانه، آشیانه»، چخو caxu «چاخو»، چقو caqu «چاقو»، تیخ tix «نیغ (مو، جارو)» - تیغ tiq «تیغ».
۲. /خ/ - /ه (ح)/: خش xāš «مادر زن، مادر شوهر» - هش haš «هشت»، خو xo «خود» - هو ho «بلی»، بخار boxâr «بخار» - بهار bohâr «بهار».

این واج در گویش قاینی همخوانی سایشی، ملازی و بی‌واک است و مانند /خ/ فارسی رسمی تلفظ می‌شود.

۱-۱۶. واج /ق (غ)/

هویت این واج از مقایسه با واجهای: /ک/ (۱-۱۳) و /خ/ (۱-۱۵) نتیجه می‌شود، این واج در قاینی همخوانی ملازی و بی‌واک است و تلفظش میان انسدادی [ق] عربی و سایشی [غ] عربی است ولی به سایشی خیلی بیشتر گرایش دارد تا به انسدادی.

۱-۱۷. واج /ه/

هویت این واج از مقایسه با واج /خ/ نتیجه می‌شود. این واج در گویش قاینی همخوانی گلوئی و سایشی و بی‌واک است و همانند /h/ فارسی رسمی ادا می‌شود.

۱-۱۸. واج /ء/

شناسائی این واج از سنجشهای زیر بدست می‌آید:

- ء/ صفر: جمعه j(o)m pʔe «جمعه»، جومه me j(u) «جامه»، قلعه qel pʔe «قلعه» - اشغله qelʔe (ʔʂ).
- قراو qorəu - قرو qoru «مبتلا به فتق».

این واج در گویش قاینی همخوانی گلوئی، انسدادی و بی‌واک است و مانند /ء/ فارسی رسمی ادا می‌شود.

۱-۱۹. واج /م/

هویت این واج از مقایسه با واجهای: /پ/ (۱-۱)، /ب/ (۱-۲) و سنجشهای زیر حاصل می‌شود.

۱. /م/ - /ن/: میš «میش» - niš «نیش»، me mama «مه مادر» - ne nana «غذا»
و بویژه غذای آبکی در زبان بچه‌ها»، joms «جومه» - June «جامه» - June «جوان (گاو)»، gam
«غم» - qan «قند». این واج در گویش قایینی همخوانی دو لبی و خیشومی است و همانند /م/
فارسی رسمی ادا می‌شود.

۱- ۲۰. واج /ن/

شناسائی این واج از مقایسه با واجهای: /ت/ (۱-۰.۵)، /د/ (۱-۶) و /م/ (۱-۱۹) نتیجه
می‌شود. این واج در گویش قایینی همخوانی دندانی و خیشومی است و مانند /ن/ فارسی رسمی
تلفظ می‌شود.

۱- ۲۱. واج /ل/

هویت این واج از سنجشهای زیر حاصل می‌شود:
۱. /ل/ - /ر/: lu «جائی است غار مانند که در دامنه تپه‌ای در زمین کنده شده و گوسفندان
را به هنگام زمستان در آن نگهداری می‌کنند» - ru «رو، ران»، palu «پالان» - paru «پارو»
خال xâl «خال» - xâr «خار».
این واج در گویش قایینی همخوانی کناری است و از تماس سر زبان با دندانهای بالا به وجود
می‌آید. و مانند /ل/ فارسی رسمی ادا می‌شود.

۱- ۲۲. واج /ر/

شناسائی این واج از مقایسه با واج /ل/ نتیجه می‌شود. این واج در گویش قایینی همخوانی
تکریری است و از لرزش سر زبان نتیجه می‌شود و همانند /ر/ فارسی رسمی تلفظ می‌شود.

طبقه‌بندی همخوانها

۱- ۲۳. اینک واجهای استخراج شده را به شرح زیر در جدولی که معرف دستگاه همخوانهای
گویش قایینی خواهد بود مرتب می‌کنیم.

دستگاه صامت‌ها

پ ف ت س ش چ ك خ ق ء ه

ب و د ز - ج گ

ن م

ی

ل

ر

۱- ۲۴. دستگاه همخوان‌های گویش قاینی از ۲۲ همخوان تشکیل یافته و عمدهٔ به وسیلهٔ دو همبستگی مشخص گردیده است: يك همبستگی واكداري متشكّل از شش جفت واج /پ- /ب/، /ف- /و/، /ت- /د/، /ك- /گ/، /چ- /ج/، /س- /ز/ و يك همبستگی خیشومی مرکب از دو جفت واج /ب- /م/، /د- /ن/.

علاوه بر این واج‌های /ل/، /ر/، /ی/، /ق/، /خ/، /ه/ و /ء/ هم در هیچیک از دو همبستگی جای نمی‌گیرند. از نکات دیگری که در بررسی همخوان‌های گویش قاینی از دیدگاه واج‌شناسی قابل ذکر است، اینست که تقابل میان واج‌های: /پ- /ب/، /ت- /د/ و /ك- /گ/ در پایان کلمه خنثی می‌شود و نیز همخوان‌های: /و/، /ه/، /ء/ در آخر کلمه نمی‌آیند. همخوان (صامت) /ش/ تنها همخوان پاشیده (تفشی) دستگاه است و همخوان /ž/ در دستگاه وجود ندارد و در واژگان هم بسامد آن بسیار ناچیز است و در واژه‌های معدودی که ظاهر می‌شود گونه‌ای از واج /ج/ می‌باشد. مانند واژه‌های اردها [eždɛhɑ] و هیژده [hiždɛ] که به قیاس سایر واژه‌های گویش می‌بایست قاعدهٔ اجدها [ejdɛhɑ] و هیجده [hijdɛ] تلفظ می‌شد، اما از آنجا که خود /ج/ همخوانی مرکب از د+ ژ می‌باشد گروه سه همخوانی تشکیل می‌شود [edždɛhɑ, hidždɛ] که تلفظ آن در گویش ثقیل است و در نتیجه همخوان [د] از ترکیب د+ ژ حذف می‌شود و صامت [ژ] تنها باقی می‌ماند.

ب - توصیف واکه‌ها (مصوت‌ها)

۱- ۲۵. واج /a/

هویت این واج را از سنجش‌های زیر می‌توان بدست آورد:

۱. /a/ - /ā/ : چش čaš «چشم» - چاش čaš «چاشت، نهار»، کر kar «کر» - کار kār، شه ša

«هش»- شا šā «شاه».

۲. /a/-/ε/: چایو čayu «چایها»- چیو čy «چاهها»، me mama «مادر»- مه me «عمه در زبان بچه های کوچک»، ma «من (ضمیر اول شخص)»- مه me «من (واحد وزن)»، kšta «کشتن»- kšte «کشته».

این واج در گویش قاینی واکه ای پیشین و باز است و تلفظ آن به مصوت پیشین [a] فرانسوی کلمه chat [ša] «گره» بسیار نزدیک است و در فارسی رسمی تقریباً در واژه های کرو زرشنیده می شود.

۱- ۲۶. واج /â/

هویت این واج را از مقایسه با واج /a/ (۱-۲۵) و سنجشهای زیر می توان بدست آورد.
۱. /â/-/ε/: خار xâr «خار»- خر xer «الاغ، خر»، grmâ گرما «گرما» grme گرمه «نوعی خربزه».

این واج در گویش قاینی مصوتی پسین و باز است و همانند /â/ فارسی رسمی ادا می شود.

۱- ۲۷. واج /ε/

هویت این واج از مقایسه با واجهای /a/ (۱-۲۵)، â (۱-۲۶) و سنجشهای زیر بدست می آید:

۱. /ε/-/ε/: کش kēš «کش»- کش keš «کشت»، se «سه»، se «سه»، se «مخزنی ساخته شده از گل رس یا از فلزات که در آن غلات بویژه آرد را نگهداری می کنند».
ایسن واج در گویش قاینی واکه ای نیم باز و پیشین است و مانند واکه فارسی واژه «بد» ادا می شود.

۱- ۲۸. واج /ē/

شناسائی این واج از مقایسه های زیر بدست می آید:

۱. /ē/-/ε/: کدو kedu «کدام، کدو»- کدو kēdu «کاهدان»، pelu «پلها» = دیواره های کوچک خاکی که در اطراف زمین زراعتی تعبیه می کنند»- pelu «پهلو»، nēru «نرها»- nēru «نرها».

این واج در گویش قاینی واکه ای کشیده است و از سایر خصوصیات مانند واکه /ε/

(۲۷-۱) می‌باشد.

۱- ۲۹. واج /e/

هویت این واج از مقایسه با واج /ɛ/ و سنجشهای زیر بدست می‌آید:

۱. /e/ - /i/ : سر ser «سیر (واحد وزن)» - سیر sir «سیر (خوراکی)» خش xeš «خشت» - خویش xiš «خویش»، سه se «مخزن گلی یا فلزی برای نگهداری غلات مخصوصاً آرد» - سی si «سی».

این واج در گویش قایینی واکه‌ای پیشین و نیم بسته است و مانند /e/ فارسی رسمی ادا می‌شود.

۱- ۳۰. واج /ɛ/

شناسائی این واج از سنجشهای زیر بدست می‌آید:

۱. /ɛ/ - /e/ : چره čer «چهره، مقابل» - چره čer «چرا»، مره mēr «مهره=مهری» - مره mer «(می‌رود)، مدی mēdi «مهدی» - و مدی (va) medi «می‌دهی»، سر sēr «(سحر)» - سر ser «سیر (واحد وزن)».

این واج در قایینی واکه‌ای کشیده (بلند) است و از سایر خصوصیات مانند واکه /e/ می‌باشد.

۱- ۳۱. واج /i/

هویت این واج از مقایسه با واج /e/ (۲۹-۱) و سنجشهای زیر بدست می‌آید:

۱. /i/ - /u/ : شیر šir «شیر» - شور šur «شور»، دیر dir «دیر» - دور dur «دور»، خلی xali «خال» - خالو xalu «خالو، دایی»، نشی naši «ناشی» - نشو našu «نشسته».

این واج در گویش قایینی واکه‌ای پیشین، گسترده و بسته است و همانند /i/ فارسی رسمی ادا می‌شود.

۱- ۳۲. واج /u/

هویت این واج از مقایسه با واج /i/ و سنجشهای زیر بدست می‌آید:

۱. /u/ - /o/ : خول xul «دودکش بخاری» - خُل xol «آتش» که در حال خاکستر شدن است»، تو to «تار (در مقابل پود)» - تو to «تو»، خو xu «خون» - خو xo «خود».

این واج در گویش قایینی مصوتی (واکه‌ای) پسین، گرد و بسته است و مانند /u/ فارسی رسمی ادا می‌شود.

۱- ۳۳. واج /o/

هویت این واج از مقایسه با واج /u/ و سنجشهای زیر بدست می‌آید:
 ۱. /o/ - /ou/ : تو to «تو»- تو tou «تب، تاب»، گو go «گه»- گو gou «گاو»، خو xo «خود»- خو xou «خواب»
 این واج در قایینی واکه‌ای پسین، گرد و نیم بسته است و مانند /o/ فارسی رسمی ادا می‌شود.

۱- ۳۴. واج /ø/

شناسائی این واج از سنجشهای زیر بدست می‌آید:
 ۱. /ø/ - /o/ : (t) of «تحفه»- (x) of «سرفه»، گنه kōn «کهنه»- موکن (mo) kon «می‌کند».
 این واج در گویش قایینی واکه‌ای بلند (کشیده) است و از سایر خصوصیات مانند واج /o/ می‌باشد و هر چند جفت واژه‌هایی که بتواند تقابل آنرا نشان دهد در گویش کم است اما بصورت انفرادی زیاد به کار می‌رود.

۱- ۳۵. واج /ou/

هویت این واج از مقایسه با واج /o/ (۱-۳۳) و سنجشهای زیر بدست می‌آید:
 ۱. /ou/ - /au/ : او ou «آب»- او au «آبها»- گو gou «گاو»- گو gau «گاوان»، جو jōu «جو»- جو jāu «جوها»، اشتو eštou «شتاب، عجله»- اشتو eštāu «چطور، چگونه».
 این واج در گویش قایینی واکه‌ای مرکب است و مانند /ow/ فارسی کلمات: جو jow و نو now تلفظ می‌شود.

۱- ۳۶. واج /au/

هویت این واج از مقایسه با واج ou نتیجه می‌شود. این واج در گویش قایینی واکه‌ای مرکب است و مانند واکه مرکب [au] انگلیسی کلمه down «پائین» و کلمه عربی موت [maut] تلفظ می‌شود.

۱- ۳۷. واج /ei/

شناسائی این واج از سنجشهای زیر بدست می‌آید؛

۱. /ai/ - /ei/: عین ein «خوب» - عین ain «حرف عین در الفبا»، وی vei «ری (در مورد آرد و برنج)» - وی vai «به او»، ری rei «ری (شهر)» - ری rai «روانه، گسیل»، میگو meigu «میگو» (البته این کلمه در نزد غالب اهل گویش شناخته نیست ولی در صورتی که وارد گویش شود تلفظ آن مسلماً تغییری نخواهد کرد زیرا کسانی که این کلمه را می‌شناسند و بگویش حرف می‌زنند آنرا به همین صورت تلفظ می‌کنند) - میگو maigu «جمع میگ به معنی خامه است».

این واج در قایینی واکه‌ای مرکب است و همانند [ey] فارسی کلمات: نی ney و دی dey تلفظ می‌شود.

۱- ۳۸. واج /ai/

هویت این واج از مقایسه با واج /ei/ نتیجه می‌شود این واج در قایینی واکه‌ای (مصوتی) مرکب است و نظیر [ai] انگلیسی کلمه write «نوشتن» و کلمه عربی خیر [xair] تلفظ می‌شود.

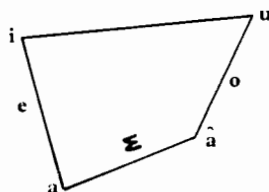
طبقه‌بندی مصوتها (واکه‌ها)

۱- ۳۹. دستگاه مصوت‌های (واکه‌ها) گویش قایینی از چهارده مصوت تشکیل یافته: هفت مصوت ساده، سه مصوت بلند و چهار مصوت مرکب. این مصوتها را می‌توان به ترتیب زیر در جدولی که نام دستگاه مصوت‌های ساده و مرکب را به خود خواهد گرفت مرتب نمود.

مصوت‌های ساده (کشیده) مصوت‌های مرکب

ci ou ē ō

ai au ǣ



۱- ۴۰. بطوری که ملاحظه می‌شود در مقایسه با دستگاه مصوت‌های فارسی رسمی، دستگاه مصوت‌های گویش قایینی بسیار غنی است، زیرا هشت مصوت بیش از فارسی دارد: يك مصوت ساده «a» که در فارسی دارای دو گونه است اما يك واج به حساب می‌آید یکی گونه‌ای که در واژه‌های: کَر و زَر به کار می‌رود و دیگر گونه‌ای که در واژه‌های: بَد و زَری مورد استفاده قرار می‌گیرد، در

حالی که در قایینی دو گونه نامبرده دو واج می‌باشند. دیگر سه مصوت کشیده (بلند) /ē/، /ē̄/، /ō̄/ و بالاخره چهار مصوت مرکب /ei/، /ai/، /ou/، /au/ که در مرکب بودن آنها هیچ تردیدی نمی‌توان کرد، زیرا ملاک‌هائی که برای شناخت مصوت مرکب وجود دارد در مورد آنها کاملاً صدق می‌کند. مثلاً اگر مصوت مرکب [ou] ترکیبی از o+w می‌بود جمع *gow* می‌باید *gowu* می‌شد و نه [gau] و این می‌رساند که [ou] و [au] در گویش قایینی واجهای مشخصی هستند.

واج آرائی در گویش قایینی

الف - توزیع صامتها (همخوانها)

۱-۴۱. تمام صامتهای گویش می‌توانند در اوّل، وسط و آخر کلمه قرار گیرند. بجز صامتهای: /ء/، /ه/، /و/ که در آخر کلمه نمی‌آیند و همزه فقط در وسط می‌آید (از لحاظ آواشناسی فارسی پیش از هر مصوتی در آغاز کلمه همزه ظاهر می‌شود اما من شخصاً در مورد قایینی این آزمایش را انجام نداده‌ام شاید هم مانند فارسی باشد). اینک نمونه این توزیع آورده می‌شود:

bahu «باهو - بازو»، قبله qoble «تاول»، جراب ĵerāb «جوراب»، پلستوک palestuk «پرستو»، گلیه kolpe «برکه»، تپ tap «کتک»، فلوده faludə «فالوده - حلوا»، خفه xofə «شُرفه»
kef «کف»، ورغ varq «برغ» سود seved «سبد»، کتل ketel «لباس کهنه و پاره»، پت pat «مو»،
پیر، دیمنه dimne «دیوانه»، دندو dendu «دندان»، تود tud «توت»، سووس sevus «سبوس»
پرسه porsə «مجلس ترحیم»، خروس xorus «خروس»، زمستو zemestu «زمستان»، سوزی souzi «سبزی»، جوز ĵouz «گردو»، شوروا šurvā «شوربا - آش برنج»، خشه xaše «خاشاک، علفه»
خش xāš «مادر زن، مادر شوهر»، چوو čuva «چدن»، بچو bačču «گهواره»، کاج kâč «قاج»
(خربزه و هندوانه)، جوو ĵevu «جوان»، رجه reĵə «نخ یا طنابی که رختهای شسته را روی آن آویزان می‌کنند تا خشک شود»، کنج konj «گوشه، ته سیگار»، تکه tekə «بُر خایه دار»، لُک lok «تکه، پاره (نان)»، گوره guvarə «گواره - گلّه گاو»، چگلّه čeglə «قطره»، ألنگ olang «چراگاه»، خلیمه xelimə «رَمه رَمه بزغاله و برّه کوچک»، تخلک texolq «آنچه به تلخی گراید»،
کخ kox «حشره»، قینو qinou «بسیار شور»، لقت leqet «لگد»، تاق taq «تاک، ضد جفت»، ملهم mēlham «مرهم»، کمو kəmu «کمان، فلاخن»، کُم Kom «کام»، نخو naxu «ناخن»، فنجو

fenju «فنجان - استکان»، قن qan «قند»، لمشت lemašt «پلشت، کثیف»، تلوسک telusk «الکن»، گُل kol «سوراخ»، ریزوگ rivozg «بچه سوسمار»، ترید terid «تلیت»، کبنار kobnâr «کگنار»، یول yul «آل»، سیه saye «سایه»، مای mây «مقدار ماستی که برای بستن شیر و تبدیل آن به ماست بدان افزوده می‌شود»، هموه hεmve «جاری»، مَهی mahi «ماهی»، جمعہ jomε «جمعہ»، قراو qorru «قرآن».

۱-۴۲. گروه صامت (چند همخوانی). در گویش قاینی اجتماع بیش از دو صامت ممکن نیست، آنهم در وسط و آخر کلمه، در آغاز کلمه مانند فارسی هیچوقت دو صامت کنار هم واقع نمی‌شوند، یا بعبارت دیگر ابتدا به ساکن در گویش محال است. برخی از صامتهائی که می‌توانند کنار هم قرار گیرند از این قرارند:

تفتی (پاشیده) + انسدادی (بستواج): اشکنه eškεnε «اشکنه»، شپش ešpoš «شپش»، مشک mašk «مشک»، رشک rešk «تخم شپش»، خشدلی xošdoli «رشته (آش) reštε»، پشته poštε «پُشته»، پشت pošt

صفیری + انسدادی (بستواج): مسکه meške «کره»، چسپ casb(p) «چسب»، اسپ asp(b) «اسب»، استه estε «هسته»، مسکر mesker «مسگر»، خورزگ xorezg «خاکهای ریزی که از سقف خانه‌های گلی قدیمی می‌ریزد»، تзде tezde «مزد آسیابان».

تکریری + انسدادی (بستواج): گرده gordε «پهلوی»، کر په korpe «تَشک»، چرب čarb «چرب»، چرت čort «چرت»، چرک čerk «چرک»، مرگ marg «مرگ»، پرچ parč «دامن» و غیره...
کناری + انسدادی (بستواج): کلپه kolpe «برکه»، قلبه qalbe «زیاد»، شلته šaltε «تکان دادن مایع»، جالگ jalg «نوعی پرنده کوچک تاجدار».

انسدادی + کناری: چگله čegle «قطره»، قبله qoble «تاول»، تبلک tεblak «پاشنه‌ای که از چوب ساخته می‌شده و در کفشی موسوم به ساده (نظیر دمپائی) طوری تعبیه می‌شده که پاشنه پا روی آن قرار می‌گرفته و البته این کفش مخصوص زن‌ها بوده است».

انسدادی + تکریری: فکر fakr «فضول، شیطان (در مورد بچه)»، کتری ketri «کتر»، مجری mejri «مجری».

خیشومی + انسدادی: پمبه pombe «پنبه»، اندو endu «خارش»، چنگ čong «نوک پرندگان»، کنج konj «گوشه».

خیشومی + سایشی: شمس šams «شانس»، تنخوا tεnxâ «اجناسی که در مغازه‌ها وجود دارد».

سایشی + خیشومی: نزم nazm «نبض»، تشنه tošne «تشنه»، کرسم keresm «کرفس»، پخمه pexme «ضد جست و چالاک»، رشم rešme «نوار پارچه‌ای».

سایشی + سایشی: اشخوار ešxâr «شخار»، رخس raxs «رقص»، نخش naxš «نقش»، رفس refs «نوعی پارچه سیاه مشکی که برای شلوار زنانه مورد استفاده قرار می‌گرفته است».

کناری + سایشی: زلفی zolfi «زرفین»، خلفه xolfē «خُرفه»، استلخ estalx «استخر».

تکریری + خیشومی: سرما sermâ «سرما»، نرم narm «نرم»، خرمة xerma «خرمن»، درنه dorne «نوعی شلاق».

کناری + خیشومی: هلم holm «هرم، بخار»، شلم šelm «تخم‌های داخل خربزه را گویند که ازهم جدا نشده باشند و معمولاً داخل هر خربزه سه یا چهار شلم است»، بلمه bolme «نان کلفت و نپخته را گویند».

تکریری + سایشی: کرز karz «شکافی که در کوه ایجاد شده باشد»، گورس gavars «ارزن»، فرش farš «فرش»، سرخ sorx «سرخ».

ب - توزیع مصوت‌ها (واکه‌ها)

۱- ۴۳. تمام مصوت‌های سباده و مرکب در اول، وسط و آخر کلمه قرار می‌گیرند. بجز مصوت‌های بلند (کشیده) که فقط در وسط کلمه واقع می‌شوند. از این قرار:

مصوت‌های ساده

- ۱) ā : آغال āqâl «آغل»، آقا āqâ «آقا»، بالا bālâ «بالا»؛
- ۲) a : اهو ahu «آهو»، ناشو našu «ناشور، نشسته»، چه ča «چاه»؛
- ۳) ē : انگش engoš «انگشت»، کمو kemu «کمان»، سه se «سه»؛
- ۴) e : افتوه eftave «آفتابه»، دشبو dešbu «دشتبان»، سه se «مخزن گلی یا فلزی»؛
- ۵) i : انو inu «اینان»، پیر pir «پیر»، سی si «سی»؛
- ۶) o : آلتک olang «چراگاه»، قبله qoble «تاول»، دو do «دو»؛
- ۷) u : اونو unu «آنان»، توگی tugi «آش ارزن»، نو nu «نان».

مصوت‌های مرکب:

- ۱) ou : اوسونه ousune «افسانه»، یوزار použar «پا افزار (نوعی کفش مردانه)، پلو polou

«پلو»؛

- (۲) ei : عین «cin» خوب»، قیچی «qeici» «قیچی»، نی «nei» «نی»؛
 (۳) au: اور «aur» «ابر»، شوت «šaut» «شوید»، گو «gau» «گاوان»؛
 (۴) ai : اینه «ainε» «آینه»، میگ «maig» «خامه شیر»، وی «vai» «به او».
مصوت‌های کشیده:

- (۱) a : مر «mar» «مهر، قباله»، نر «nār» «نهر»، قر «qār» «قهر»؛
 (۲) ē : کدو «kēdu» «کاهدان»، رو «rēru» «راهر»؛
 (۳) ō : زُر «zōr» «ظهر»، زُره «zōrε» «زهره»؛
 (۴) ē : چِرِه «čērε» «چهره»، سِر «sēr» «سحر»، تِر «tēru» «تهران».

واحد‌های زیرزنجیری

۱- ۴۴. و حد‌های زیرزنجیری گویش قاینی در تکیه و آهنگ خلاصه می‌شود و تکیه در آن نقش متمیز یا هیچ نقش دیگری بر عهده ندارد و تا آنجا که از راه گوش دریافت‌ام از لحاظ طبیعت فیزیکی با فارسی رسمی تفاوتی ندارد، جز اینکه جفت واژه‌هائی نمی‌توان یافت که تغییر جای تکیه در آنها مانند فارسی تفاوت معنائی ایجاد کند، ولی بر روی هم جای تکیه در واژه‌ها به شرح زیر است:

الف - در واژه‌های زیر تکیه روی هجای آخر است:

- (۱) واژه‌های ساده مانند: بابا «bābā»، مه مه «mamā» «مادر»، خدا «xodā»، شما «šomā»، کتاب «ketāb»، برادر «beradēr»، نَزْک «nazók» «نازک» کلف «kolóf» «کلفت»، تَرِک «tarík» «تاریک».
 (۲) واژه‌های اشتقاقی مانند: سوچه «součē» «سبوجه»، خندوک «xendūk» «پر خنده، بسیار خندان»، دربو «dərbū» «دربان»، کلوتر «kelutēr» «کلان‌تر - بزرگتر»
 (۳) واژه‌هایی که با پسوند جمع همراهند: مردو «mērdū» «مردان»، دختر «doxtērū» «دختران» کلوتر «kelutērū» «بزرگان» مسکو «mεskāu» «مسکه‌ها - کره‌ها»، بزغالو «bozqalāu» «بزغاله‌ها».
 (۴) واژه‌های مرکب مانند: میه خونه «mayε xunε» «پستان گاو»، گودوش «goudūš» «ظرف مخصوصی که گاوها در آن می‌دوشند»، کروسرا «karuserā» «کاروان سرا».
 (۵) در مصدرهای فعلی و اسم‌های گرفته شده از فعل مانند: رفتن «reftā» «رفتن»، شسته «šostē» «شسته»، دونا «dunā» «دانا».

ب- در فعلها تکیه متغیر است و به صورتی است که ذیلاً آورده می شود:

(۱) در فعلهای مضارع و استمراری و امر تکیه همیشه روی هجای اول است. مانند مرم
mér-om «می روم»، مرفتم mé-raft-om «می رفتم»، ورموگوم vé-r- mo- g- om «می گویم»،
ورمو گفتم vé-r mo- goftom «می گفتم»، برم bér-em «برویم»، برو bô-rou «برو»، وورگویم
vérguyem «بگویم»، وورگو vérgu «بگو»، ووزن vé- xε z - an «برخیزند»، ووخ véxε «برخیز».

(۲) در فعل ماضی تکیه روی هجای ماقبل آخر است. مانند: یخریدم be-xεfid-om «خریدم»
بنوشتن be-nevešt-an (نوشتند)، ورفتم vé-r- goft-em «گفتم»، دبستم dε-bást-om «بستم» و
بردم va- bórd-om (در مقابل باخت).

(۳) در فعلهای ماضی نقلی و بعید تکیه روی هجای آخر اسم مفعول است و البته در ماضی بعید
فعل کمکی هم تکیه دار است. مانند بخریدهیم be-xεridé-y- om «خریده ام»، و رگفته یی vé-r- gofté-y-i
«گرفته ای» و دیدیم va- dadé- y- em «داده ایم»، برفته بودم be-rεfté bód-om «رفته بودم»،
ورگفته بودن vé-r-gofté bód- an «گفته بودند» و دده بودم va- dadé bód- om «داده بودم».

(۴) در فعل آینده (مستقبل) تکیه روی آخرین هجای فعل کمکی قرار دارد. مانند: ورخی گو
vé-r- xeigo «خواهی گفت»، بخه رفتن be-xεraft-an «خواهند رفت».

(۵) فعلی که با نشانه نفی و نهی همراه است، تکیه روی نشانه نفی و نهی واقع می شود.
مانند: نمتونم né-mé- tun- om «نمی توانم»، بمرو be-má-rou «نرو»، مکنی má-kon-ei «نکنید».

ج- اجزاء زیرعاری از تکیه هستند:

(۱) علامت اضافه -e: چرم بز čarm-eboz «چرم بز»، درخت tud deréxt- «درخت»
توت bánd- e šaik «بند شیک» «سد شایک».

(۲) نشانه ره rε: بیل ره بیار bıl rε biyâr «بیل را بیاور»، دره ده بن dεrre dēben «درا
بند».

(۳) نشانه عطف -o: خورد و کلو xúrd-o kεlú «خورد و کلو»، پسر و دختر pesér-
o doxtér «پسر و دختر».

(۴) علامت نکره: یه (یک) ya (g): یک شو بخم me šoube- xε mme «شبی خواهیم آمد»،
یه قال چقوک بلدوم yaq āl čεqúk- e bεléd- om «یک لانه گنجشک سراغ دارم».

(۵) که (خو) ke (xo) در غالب استعمالا تش بجز که پرسشی: مه خونیم má-xo- nε- miyam
«من که نمی آیم»، تو که نمتونستی بیایی nbd ورمو گفتی toke rε- me- tunesti biyâyi

ñšbad ver-mó- gofti «تو که نمی‌توانستی بیایی نباید قول می‌دادی».

۱- ۴۵. آهنگ گفتار: آهنگ گفتار درقاینی همانند فارسی رسمی است به این معنی که زیر و بمی آوا درقاینی ممیز نیست، اما مانند بسیاری از زبانها و گویشها برای تشخیص جمله خبری از جمله پرسشی از آهنگ گفتار استفاده می‌شود. چنان که در جمله پرسشی آهنگ صدا در پایان جمله خیزان و در جمله خبری افتان است.

مقایسه‌ای آوایی میان فارسی رسمی و گویش قاینی

۲-۱. در مقایسه‌ی واژه‌های گویش قاینی با فارسی رسمی، از نظر آوایی تفاوت‌هایی به شرح زیر به چشم می‌خورد، یا به عبارت دیگر گویش قاینی از نظر آوایی به وسیله‌ی ویژگی‌های زیر از فارسی رسمی متمایز می‌گردد:

۲-۲. مصوت [â] فارسی پیش از صامت پایانی [n]، در قاینی بصورت مصوت [u] ظاهر می‌شود و در این حالت [n] پایانی فارسی در قاینی پدیدار نمی‌گردد، البته در صورتی که کلمه در حالت مجرد باشد، اما اگر بصورت اضافه باشد هم چنانکه خواهد آمد این حذف صورت نمی‌گیرد.

ف	ق	ف	ق
nân	نو	nu	
žân	جو	ju	
xân	خو	xu	
kamân	کمو	kɛmu	
mardân	مردو	mɛrdu	
zanân	زنو	zɛnu	
âsemân	آسمو	âsmu	
javân	جو	jɛvu	
heyvân	حیوو	heivu	

tavestu	توستو	tâbestân	تابستان
zemestu	زمستو	zemestân	زمستان
zaforu	زفرو	zaʔfarân	زعفران
biyabu	بیبو	biyâbân	بیابان
fɛravu	فروو	farâvân	فراوان
kermu	کرمو	kermân	کرمان
banʃu	بنجو	bâdenjân	بادنجان
madiyu	مدیو	mâdiyân	مادیان
qorʔu	قراو	ʔorʔân	قرآن
assiyabu	اسییبو	âsiyâbân	آسیابان
dešbu	دشبو	daštân	دشتبان

۲ - ۳. مصوّت [â] فارسی پیش از n + e در قایینی بصورت [u] ظاهر می‌شود.

ق ف
ânɛ → nuɛ

xunɛ	خونه	xâne	خانه
šunɛ	شونه	šâne	شانه
dunɛ	دونه	dâne	دانه
bunɛ	بونه	bahâne	بهبانه
mɛrdunɛ	مردونه	mardâne	مردانه
zɛnunɛ	زنونه	zanâne	زنانه
salunɛ	سلونه	sâlâne	سالانه
ašoqunɛ	اشقونه	âšeqâne	عاشقانه

۲ - ۴. مصوّت [â] فارسی پیش از صامت [m] پایانی، در قایینی به شکل مصوّت [o] ظاهر

ق ف
âm → om

می‌شود.

ق		ف	
šom	شم	šām	شام
xom	خم	xām	خام
kom	کم	kām	کام
qolom	غلم	qolām	غلام
nom	نم	nām	نام
hɛrom	حرم	harām	حرام
peiqom	پیغم	peyqām	پیغام
tɛmom	تم	tamām	تمام
hɛmom	حم	hammām	حمام
badom	بدم	bādām	بادام

تنها دوکلمه در گویش وجود دارد که از این اصل تبعیت نمی‌کند: یکی کلمهٔ بام است که قاعدهٔ می‌بایست بم [bom] تلفظ می‌شد، ولی بصورت [bu] تلفظ می‌شود که احتمال می‌رود از شکل قدیمی بان [bân] تبعیت کرده باشد و نه از صورت جدیدتر «بام»، واژهٔ دوم «گدام» فارسی است که در قاینی [kɛdu] تلفظ می‌شود که علت آن بر ما مکشوف نیست.

ضمناً واژهٔ «سلام» فارسی هم در قاینی تغییر نمی‌کند و شاید این واژه تنها استثنا از این نوع باشد.

۲-۵. مصوت [â] فارسی پیش از صامت میانی [m]، در قاینی به شکل [u] ظاهر می‌شود.

ق ف
ama → umɛ

ق		ف	
ɛlumɛt	علومت	alâmat	علامت
qiyumɛt	قیومت	qiyâmat	قیامت
hɛjumɛt	حجومت	hajâmat	حجامت
sɛlumɛti	سلومتی	salâmati	سلامتی

۶-۲. مصوّت [â] فارسی پیش از يك صامت یا دو صامت (گروه صامت) که پس از آن مصوّتی آمده باشد، در قایینی بصورت مصوّت [a] ظاهر می‌شود که از نظر واج‌شناسی با [a] فارسی رسمی تفاوت دارد و در حقیقت در فارسی معادلی ندارد (نگاه کنید به ۱-۲۵).

ق		ف	
ahu	اهو	âhu	آهو
ahe	اهه	âhan	آهن
ateš	آتش	âtaš	آتش
abi	ابی	âbi	آبی
azadi	ازدی	âzâdi	آزادی
rajer	تجر	râjer	تاجر
terazu	ترزو	terâzu	ترازو
bazi	بزی	bâzi	بازی
sabu	صبو	sâbun	صابون
qali	قلی	qâli	قالی
nazok	نزك	nâzok	نازك
vavestu	تبستو	tâbestân	تابستان
beradêr	بردر	barâdar	براد
pašne	پشنه	pâšne	پاشنه
tafte	تفته	tâfte	تافته
raste	رسته	râste	راسته

۷-۲. مصوّت [â] فارسی رسمی پیش از صامت‌های [ب]، [و] پایانی در قایینی به شکل مصوّت مرکب [ou] ظاهر می‌شود و در اینصورت صامت [ب] یا [و] فارسی پدیدار نمی‌گردد.

ق		ف	
ou	او	âb	آب
tou	تو	tâb	تاب
xou	خو	xâb	خواب

golou	گلو	golâb	گلاب
zērou	زرو	zahrâb	زه‌راب
mētou	متو	mahtâb	مه‌تاب
nəxotou	نختو	naxodâb	نخودآب (آب نخود)
gou	گو	gâv	گاو
óuterou	اوترو	âbterâv	آب تراو (تراوش آب)
douxâ	دوخوا	dâvxâh	داوخواه (داوطلب)

۲ - ۸. مصوت [a] فارسی پیش از گروه [ف + صامت] در قایینی معمولاً برابر مصوت مرکب [ou] یا [au] واقع می‌شود.

ف	ق	ف	ق
af + صامت	→	ou + صامت	
	ق		ف
ouqu	اوغو	afqân	افغان
ousâr	اوسار	afsâr	افسار
poušâr	پوشار	pâafšâr	پافشار (پدال)
kouč	کوچه	kafčd	کفچه (نوعی قاشق چوبی)
derauš	دروش	derafš	درفش
bɛnauš	بنوش	banafš	بنفش
ko (a) uš	کوش	kafš	کفش

۲ - ۹. مصوت [a] فارسی پیش از صامت [ب] که پس از آن مصوتی نیامده باشد، معمولاً در قایینی بصورت [ou] ظاهر می‌شود و در این صورت صامت [b] فارسی در قایینی ظاهر نمی‌شود به استثنای کلمات قرضی از زبان عربی مانند: ادب، طلب و جز اینها.

ق		ف	
šou	شو	šab	شب
tou	تو	tab	تب
lou	لو	lab	لب

souz	سوز	sabz	سبز
koug	کوک	kabk	کبک

۲- ۱۰. مصوت [o] فارسی پیش از صامت [هـ] که پس از آن صامت دیگری آمده باشد در قایینی معمولاً به شکل [â] یا [õ] ظاهر می‌شود.

ق	ف
kânɛ	kohne
mâr	mohr
fâš	fohš
mârɛ	mohre
zôr	zohre
zôrɛ	zohre
کانه	کهنه
مار	مهر
فاش	فحش
ماره	مهره
زر	ظهر
زره	زهره

۲- ۱۱. مصوت [â] فارسی پیش از صامت [h] در واژه‌های سه هجائی در قایینی به شکل [â] یا [a] ظاهر می‌شود، یعنی صامت [h] می‌افتد.

ق	ف
âh	a

ق	ف
astɛ	âheste
angzr	âhangar
استه	آهسته
انگر	آهنگر

۲- ۱۲. صامت پایانی [h] فارسی در قایینی پدیدار نمی‌گردد.

ق	ف
kâ (ka)	kâh
čâ (ča)	čâh
râ (ra)	râh
ruva	rubâh
kolâ	kolâh
کا(ک)	کاه
چا(چ)	چاه
را(ر)	راه
رووه	روباه
کلا	کلاه

mā	ما	māh	ماه
səbā	صبا	sabāh	صبح
ku	کو	kuh	کوه
ru	رو	ruh	روح
nu	نو	nuh	نوح

۲- ۱۳. مصوّت [a] فارسی پیش از صامت [h] در کلمات يك هجائی در قایینی به شکل مصوّت بلند [ā] ظاهر می شود و در اینصورت صامت [h] فارسی در قایینی می افتد.

ق ف
a + h → a

mār	مر	mahr	مهر
šār	شر	šahr	شهر
qār	قر	qahr	قهر
zār	زر	zahr	زهر
nār	نر	nahr	نهر

۲- ۱۴. مصوّت [e] فارسی پیش از صامت [h]، در قایینی بصورت مصوّت بلند [ē] ظاهر می شود و در این حالت صامت [h] فارسی پدیدار نمی شود.

ق ف
e + h → e

bēter	بتر	behtar	بهتر
čērē	چره	čēhre	چهره
mēdi	مدی	Mehdi	مهدی
merē	مره	mehri	مهری
sēr	سر	sehr	سحر

۱۵-۲. گروه e + š یا s + e فارسی در قاینی به شکل e + s یا e + š ظاهر می‌شود.

ق	ف
eštau	شتاب
eškam	شکم
ešpoš	شپش
eškasta	شکستن
ešnaxta	شناختن
ešxâr	شخار
estarē	ستاره
esporz	سپرز
espond	سپند

۱۶-۲. صامت [م] قاینی در مقایسه با بعضی کلمات فارسی به جای صامت [b] فارسی نشسته است:

ق	ف
nazm	نابض
eftamvâr	آفتاب وار
	(صبح هنگامی که آفتاب روی زمین گسترده می‌شود).
komkomē	کبکبه
sekanjēmi	سکنجبین
xarəngzmi	خارانگبین (ترنجبین)

۱۷-۲. صامت [v] قاینی در برخی از کلمات به ویژه میان دو مصوت برابر صامت [ب] فارسی قرار می‌گیرد، و بالعکس در مواردی [ب] قاینی معادل [و] فارسی واقع می‌شود

و/ب

ق	ف
vər	بر (پیشوند)
ور	bar

vâ	وا	bâz	باز (پیشوند)
tʂvɤr	تور	tabar	تبر
ʃavɤ	جوه	ʃaʔbe	جعبه
savv	صوو	sâbun	صابون
ruva	رووه	rubâh	روباه
eftavɤ	افتوه	âftâbe	آفتابه
tavestu	توستو	tâbestân	تابستان
ʃurvâ	شوروا	ʃurbâ	شوربا
golavi	گلوی	golâbi	گلآبی
ʃɤ vanɤ ruz	شونه روز	ʃabâneruz	شبانہ روز
morqavi	مرغوی	morqâbi	مرغابی
sɤvʊs	سووس	sabus	سبوس

ب/و

	ق		ف
bofur	بفور	vofur	وفور
piʃbâz	پیشباز	piʃvâz	پیشواز
noubabɤ	نوبه	nowbâve	نوباوہ
varq	ورغ	barq	برغ (سد)

۲-۱۸. در چند واژه به جای [و] فارسی در قایینی [م] به کار می‌رود.

م/و

	ق		ف
dimnɤ	دیمنه	divâne	دیوانه
balmayɤ	بلمیه	bâlvâye	بالوایه (خفاش)
rɤmu	رمو	ravân	روان (روح)

۲-۱۹. در چند واژه به جای [ف] فارسی در قایینی [م] شنیده می‌شود.

ف/م

ق	ف
vaxm	vəqf
keresm	kerafs
وخم	وقف
کرسم	کرفس

۲۰ - ۲. در چند واژه فارسی به جای [ك] فارسی در قاینی [ق] به کار می‌رود.

ك/ق

ق	ف
tâq	tâk
kεq	kak
suq	suk
qâl	kâl
تاق	تاك
كتی	كك (كال)
سوق	سوك
قال	كال (سوراخ)

۲۱ - ۲. در چند واژه فارسی به جای [ك] در قاینی [ق] به کار می‌رود.

ك/ق

ق	ف
lεqεt	lagad
mεqεs	magas
tažqa	tazgan
لقت	لكد
مقس	مگس
(ظرف بزرگ مسی) ترقه	ترگن

۲۲ - ۲. صامت [ق] فارسی در چند واژه برابر [خ] قاینی واقع می‌شود.

ق/خ

ق	ف
naxš	naqš
nεxšz	naqše
saxf	saqf
vax	vaqt
vaxm	vaqf
نخش	نقش
نخشه	نقشه
سخف	سقف
وخ	وقت
وخم	وقف

našaxul	نشخول	nâšâqul	ناشاغول
«ناراست، ناتراشیده»			

۲-۲۳. در چند واژه فارسی به جای [h] در قایینی [خ] به کار می‌رود.

هـ/ح/خ

	ق		ف	
moxkam	مخکم	mohkam	محکم	
xɛvâs	خواس	havâs	حواس	
parɣxnɛ	پرخنه	pâberahne	پابره‌نه	

۲-۲۴. صامت [ژ] فارسی بطور کلی در قایینی در برابر صامت [ج] قرار می‌گیرد مگر در مواردی که این تغییر از نظر تلفظی ثقیل باشد (نگاه کنید به ۱-۲۴).

ژ/ج

	ق		ف	
moʃɛ	مجه	moʒe	مژه	
ʃalɛ	جله	ʒâlɛ	ژاله «تگرگ»	
mɛniʃɛ	منیجه	maniʒe	منیژه	
ʃândâr	جاندار	ʒândâr	ژاندار	
ʃiyân	جیان	ʒiyân	ژیان (اتومبیل)	

۲-۲۵. صامت [ج] فارسی در چند واژه قایینی بصورت [č] ظاهر می‌شود و بالعکس.

ج/چ

	ق		ف	
mɛččɛt	مچت	masʃed	مسجد	
kasič «خار پشت بزرگ»	کسیچ	kâseʃ	کاسج	
lonʃɛ «چُرَنه قوری»	لنجه	čorne	چرنه	

۲-۲۶. صامت [z] فارسی در چند واژه قایینی به شکل [ج] ظاهر می‌شود و بالعکس.

ز/ج

ق	ف
ješt	zešt
ž fliz	aflij
جشت	زشت
افلیز	افلیج

۲ - ۲۷. صامت [ی] فارسی در چند واژه قایینی به شکل [ج] ظاهر می شود.

ی/ج

ق	ف
berju	beryân
joq	yuq
برجو	بریان
جغ	یوغ

۲ - ۲۸. صامت [س] فارسی در چند واژه قایینی به شکل [ش] ظاهر می شود.

س/ش

ق	ف
šɛx	saxt
mašurɛ	mâsurɛ
špošâ	asfošâd
شخ	سخت
مشوره	ماسوره
اشپشا	اسفشاد (نام دهی)

۲ - ۲۹. صامت [د] فارسی در چند واژه قایینی به شکل [ت] پدیدار می شود و بالعکس.

د/ت

pâtešâ	پاتشا	pâdešâh	پادشاه
nɛxot	نخوت	naxod	نخود
lɛqɛt	لقت	lagad	لگد
mɛččɛt	مچت	masjed	مسجد
tud	تود	tut	توت
xɛndɛsur	خنده سور	xatnasur	ختنه سور
«مراسم ختنه»			

۲ - ۳۰. صامت [ر] فارسی در چند واژه قایینی بصورت [ل] پدیدار می شود.

د/ل

ق		ف	
xolfɛ	خلفه	xorfe	خرفه
qɛlbir	قلبیر	qarbil	غربیل (غربال)
pɛlvâr	پلوار	parvâr	پروار
mɛlham	ملهم	marham	مرهم
balg	بلگ	barg	برگ
divâl	دیوال	divâr	دیوار
xɛnazil	خنزیر	xenâzir	خنزیر
satul	سطول	sâtur	ساطور
palestuk	پلستوک	parastu	پرستو

۲- ۳۱. صامت [ن] فارسی در چند واژه در قایینی به شکل [م] ظاهر می‌شود.

ن/م

qomɕɛ	غمچه	qonɕe	غنچه
šams	شمس	šâns	شانس
pɛnom	پنم	penhân	پنهان
mombɛr	ممبر	manbar	منبر
pombɛ	پمبه	panbe	پنبه

۲- ۳۲. صامت [ر] فارسی در چند واژه در قایینی به شکل [ن] ظاهر می‌شود.

ر/ن

pɛnnɛ	پنه	parre	پره (بینی)
dainɛ	دینه	dâyere	دایره (آلت طرب)

۲- ۳۳. اکثر صامتهای پایانی فارسی در قایینی در صورتی که واژه بصورت مجزده به کار رود

ظاهر نمی‌شود.

الف) حذف صامت پایانی [ن]

ف

ma	مه	man	من (ضمیر اول شخص)
mɛ	مه	man	من (واحدوزن)
dɛha	دهه	dahan	دهن
ruša	روشه	rowšan	روشن
hava	هوه	hâvan	هاون
došma	دشمه	došman	دشمن
maši	مشی	mâšin	ماشین
širi	شیری	širin	شیرین
savu	صوو	sâbun	صابون

ب) حذف صامت پایانی [د]. صامت پایانی [د] فارسی پس از صامت [ن] به ویژه در حالت مجرد ظاهر نمی‌شود:

ق

ف

čan	چن	čand	چند
qan	قن	qand	قند
ban	بن	band	بند
gusf(p)an	گوسفن	gusfand	گوسفند
rešxan	ریشن	rišxand	ریشنند
birjan	بیرجن	birjand	بیرجند

ج) حذف صامت [ت]. صامت پایانی «ت» فارسی پس از گروه صامت در حالت مجرد، در قایمی ظاهر نمی‌شود:

ق

ف

râs	راس	râst	راست
taš	طش	tašt	طشت
xeš	خش	xešt	خشت

ješ	جش	zešt	زشت
poš	پش	pošt	پشت
doroš	درش	dorošt	درشت
mof	مف	mofšt	مفت
pus	پوس	pust	پوست
dus	دوس	dust	دوست
rex	رخ	rixt	ریخت
has	هس	hast	هست

(د) حذف صامت (هـ) [h]. صامت [h] پایانی فارسی پس از مصوّت در قایینی ظاهر نمی‌شود (نگاه کنید به: ۲-۱۲).

(هـ) حذف صامت پایانی [m]، صامت پایانی [m] فارسی رسمی پس از صامت [š] در قایینی به ویژه در حالت مجرّد می‌افتد.

ق		ف	
paš	پش	pašm	پشم
čaš	چش	čašm	چشم

۲-۳۴. قلب - در تعدادی از واژه‌های مشترک فارسی و قایینی از نظر مقایسه جای بعضی صامتها در قایینی تغییر کرده است.

ق		ف	
keresm	کرسم	kerafs	کرفس
nazm	نظم	nabz	نبض
qolf	قلف	qofl	قنل
faxs	فخس	fasx	فسخ
fɛ litɕ	فلیته	fatile	فتیله
mɛjâz	مجاز	mazâj	مزاج
estalx	استلخ	estaxr	استخر

lɛmaʃt

لمشت

palaʃt

پلشت

lonʒɛ

لنجه

čorne

چرنه

بخش سوم

صرف (ساخت شناسی)

۳- ۱. در این بخش توصیفی نسبتاً مختصر از ساخت واژه در قایینی ارائه خواهد شد و در ضمن این توصیف کوشش خواهد شد حتی الامکان موارد اختلاف آن با فارسی رسمی نشان داده شود.

۳- ۲. مفرد و جمع. گویش قایینی مانند زبان فارسی از نظر شمارش دارای مقوله مفرد و جمع می باشد.

۳- ۳. مفرد. اسم در شکل مفرد بودن هیچ نشانه خاصی به همراه ندارد و تقریباً مفهوم جنسیت را به مفهوم عام (نه تنها مذکر و مونث) می رساند. مانند: مرد mard «مرد»، زه za «زن»، پسر peser «پسر»، دختر doxtar «دختر»، اسپ asp «اسب»، بز boz «بز»، گوسپن guspan (d) «گوسپند»، میش miš «میش»، درخ derax «درخت»، او ou «آب»، نو nu «نان»، گندم gendom «گندم» و جز اینها.

۳- ۴. جمع. تعدد اسم در قایینی به دو صورت نشان داده می شود: ۱- با عددی که قبل از آن آمده است. مانند: سه se nu «سه نان»، پنج گوسپن paniguspan «پنج گوسفند»، صت تخمرغ sattraxmorq «صد تخم مرغ» و غیره.

۲- با نشانه ای که در آخر آن آمده است. این نشانه ها بر حسب ساخت کلمه فرق می کند و از نظر آوایی ممکن است بر روی برخی از مصوتهای واژه ای که آنرا می پذیرد تاثیر نموده زنگ آنرا دگرگون سازد. در ضمن نشانه جمع در واژه هائی که اضافه شوند یا صفت بپذیرند تغییر پیدا

می‌کند. اما در صورتی که واژه‌ای اضافه نشده و صفت هم نپذیرفته باشد برحسب ساخت آوایی یکی از دو نشانه: «(u)» و «(au)» را به شرح زیر می‌پذیرد:

الف) تمام کلماتی که در مفرد به گروه صامت، یا صامتی که پیش از آن مصوتی (البته بجز مصوت «(â)» آمده باشد، ختم شوند در جمع نشانه یا پسوند u - می‌گیرند.

مفرد	جمع	معادل فارسی
رند	rendu	رندان «موریانه‌ها»
اسپ	spu	اسبها
مورشک	murešku	مورچه‌ها
برنج	berenju	برنجها
گرگ	gorgu	گرگها
گورس	gaversu	«ارزن‌ها»
چرم	čermu	«چرمها»
نرخ	nerxu	«نرخها»
نخش	naxsu	«نقشها»
مزغ	mazqu	«مغزها»
حرف	harfu	«حرفها»
سحف	saxfu	«سقفها»
کشمش	kešmešu	«کشمشها»
شیر	širu	«شیرها»
بدم	badomu	«بادامها»
قلم	qelamu	«قلمها»
میز	mizu	«میزها»
نخوت	nexotu	«نخودها»
در	dɛru	«درها»
غلبیر	qelbiru	«غربالها»
کل	kolu	«سوراخها»
موش	mušu	«موشها»
رگ	reɡu	«رگها»

بوج	bouĵ	بجو	bouĵu	«زنبورها»
مشک	mašk	مشکو	mεšku	«مشکها»
کچ	koč	کچو	kočču	«توله ها»

ب) تمام کلماتی که در مفرد به صامتی که پیش از آن مصوّت [â] آمده باشد ختم شوند در جمع نشانهٔ u- می گیرند و در این صورت مصوّت [â] پیش از صامت پایانی به [a] تغییر شکل پیدا می کند:

مفرد	جمع	معادل فارسی
خاک	xâk	«خاکها»
لحاف	lεhâf	«لحافها»
دسمال	dasmâl	«دستمالها»
کتاب	ketâb	«کتابها»
لاخ	lâx	«کوهها»
کاج	kâĵ	«کاجها»
کلاغ	kεlâq	«کلاغها»
سیگار	sigâr	«سیگارها»
سرباز	sεrbâz	«سربازها»
زغال	zoqâl	«زغالها»
شولوار	šulvâr	«شولوارها»

ج) تمام کلماتی که در مفرد به مصوّت «u» ختم شده باشند در جمع نشانهٔ u- می گیرند و در این حالت چون اجتماع دو مصوّت در گویش جایز نیست یا میان آن دو، نیمه مصوّت «ی» فاصله می شود و یا صامت «ن»، معمولاً صامت «ن» در واژه هائی میانجی واقع می شود که در اصل مفرد فارسی وجود داشته و در قایینی حذف گردیده است.

مفرد	جمع	معادل فارسی
-u	uyu	
جو	ĵu	«جویها»
کدو	kεdu	«کدوها»

اهو	ahu	اهو یو	ahuyu	«آهوان»
عمو	ɛ mu	عمو یو	ɛ muyu	«عموها»
ترزو	terazu	ترزو یو	terazuyu	«ترازوها»
جرو	jaru	جرو یو	jaruyu	«جاروها»
پرو	paru	پرو یو	paruyu	«پاروها»
مو	mu	مو یو	muyu	«موها»
شفتلو	šɛftalu	شفتلو یو	šɛftaluyu	«شفتالوها»
بهو	bahu	بهو یو	bahuyu	«بازوها»
رو	ru	رو یو	ruyu	«روها»

مفرد	جمع	معادل فارسی
- u	- unu	
نو	nu	نونو
دندو	dɛndu	دندونو
فنجو	fɛnɲu	فنجونو
گلدو	goldu	گلدونو
جوو	ʃɛvu	جوونو
سوو	savu	سوونو
قلو	qɛllu	قلونو
رو	ru	رونو

هـ) تمام واژه‌هایی که در مفرد به مصوت «i» ختم می‌شوند در جمع نشانه u- می‌گیرند و در اینصورت چون اجتماع مصوتین برای اهل گویش ثقیل است یا از میانجی «ی» استفاده می‌شود و یا از میانجی «ن»، میانجی اخیر در مورد واژه‌هایی به کار می‌رود که در اصل مفرد فارسی به صامت «ن» ختم می‌شده‌اند.

مفرد
-i → جمع
iyu

معادل فارسی	جمع	مفرد
«مجریها»	mejriyu	mejri مجری
«قوریها»	quriyu	quri قوری
«چربیها»	čɛrbiyu	čɛrbi چربی
«قالیها»	qaliyu	qali قلی
«نهایها (تشکها)»	naliyu	nali نلی
«دوریهها (بشقابها)»	douriyu	douri دوری
«چینیها»	činiyu	čini چینی
«بیرجندیها»	birjɛndiyu	birjɛndi بیرجندی
«ماهیهها»	mahiyu	mahi مهی

مفرد
-i → جمع
-inu

معادل فارسی	جمع	مفرد
«خرچینها»	xorjɪnu	xorji خرچی
«زمینها»	zɛminu	zɛmi زمی
«ماشینها»	mašinu	maši مشی
«سرکینها»	sɛrginu	sɛrgi سرگی

و) واژه‌هایی که در مفرد به مصوت «a» ختم می‌شوند در جمع نشانه u - می‌گیرند و چون دو مصوت نمی‌توانند با هم بیایند صامت «ن» که در اصل فارسی وجود داشته و در مفرد قایمی حذف گردیده بوده دوباره ظاهر می‌شود و در ضمن زنک مصوت [a] مفرد در جمع به صورت [ɛ] درمی‌آید.

مفرد
-a → جمع
-ɛnu

معادل فارسی	جمع	مفرد
«گردنها»	gɛrdɛnu	gɛrda گرده
«دهنها»	dɛhɛnu	dɛha دهه

روغنه	ruqa	روغنو	ruqɛnu	«روغنها»
دشمه	došma	دشمنو	došmɛnu	«دشمنان»
پرهه	pɛrha	پرهنو	pɛrhɛnu	«پیراهنها»
خرمه	xɛrma	خرمنو	xɛrmɛnu	«خرمنها»
زه	za	زنو	zɛnu	«زنان»

معمولاً تمام صامتهائی که در مفرد فارسی وجود داشته و در قایینی حذف گردیده به هنگام جمع ظاهر می‌شود. و در ضمن اگر در مفرد مصوّت [a] قایینی وجود داشته در جمع به صورت [ɛ] تغییر زنک می‌دهد.

مفرد	جمع	معادل فارسی
پش	paš	پشمو mɛšmu «پشمها»
رخ	rax	رختو rɛxtu «رختها»
دس	das	دستو dɛstu «دستها»
قن	qan	قندو qɛndu «قندها»
گوش	guš	گوشتو guštu «گوشتها»
پوس	pus	پوستو pustu «پوستها»
انکش	ɛngoš	انگشتو ɛngoštu «انگشتها»

تنها واژه‌ای که بنظر می‌رسد در این مورد استثنا باشد واژهٔ چش čaš قایینی است که در جمع به جای چشمو čɛšmu، چشو čɛšu تلفظ می‌شود، یعنی صامت [m] مفرد فارسی در جمع قایینی ظاهر نمی‌شود.

ح) واژه‌هائی که در مفرد به صامت‌های: [p] و [t] که پیش از آنها مصوّت [a] آمده باشد ختم می‌شوند در جمع نشانهٔ u- می‌گیرند و در این حالت صامتهای: «پ» و «ت» مکرر می‌گردند و مصوّت [a] به مصوّت [ɛ] تبدیل می‌گردد.

مفرد	جمع	معادل فارسی
گپ	gap	گپو gɛppu «گپها، صحبتها»

تپ	tap	تپو	tɛppu	«کتکها»
لت	lat	لتو	lɛttu	«کتک‌ها»
پت	pat	پتو	pɛttu	«موها»
خط	xat	خطو	xɛttu	«خطها»

ط) تمام واژه‌هایی که در مفرد به یکی از مصوت‌های: [â], [ɛ], [ou] ختم می‌شوند در جمع نشانهٔ -au می‌گیرند و در این حالت مصوت‌های: [ɛ], [â] و [ou] ظاهر نمی‌شوند.

مفرد	جمع	معادل فارسی
â—	— au	
سرا	serâ	سرو
گدا	gɛdâ	گدو
ملا	mollâ	ملو
آسیا	âssiyâ	استیو
خرما	xormâ	خرمو
دوا	dɛvâ	دوو
بلا	bɛlâ	بلو
	serau	«سراها، خانه‌ها»
	gɛdau	«گدایان»
	mollou	«ملایان»
	assiyau	«آسیاها»
	xormau	«خرماها»
	dɛvau	«دواها»
	bɛlau	«بلاها»

مفرد	جمع	معادل فارسی
ɛ—	— au	
خونه	xunɛ	خونو
جومه	ʃumɛ	جومو
شونه	ʃunɛ	شونو
مرده	mordɛ	مردو
سینه	sinɛ	سینو
پرده	pɛrdɛ	پردو
کوچه	kučɛ	کوچو
بچه	bɛčɛ	بچو
	xunau	«اطاقها»
	ʃumau	«جامه‌ها»
	ʃunau	«شانه‌ها»
	mordau	«مرده‌ها»
	sinau	«سینه‌ها»
	pɛrdau	«پرده‌ها»
	kučau	«کوچه‌ها»
	bɛččau	«بچه‌ها»

گر به	gorbɛ	گربو	gorbau	«گربه‌ها»
مفرد	جمع			
-ou	-au			

معادل فارسی

او	ou	او	au	«ابها»
گو	gou	گو	gau	«گاوان»
جو	ʃjou	جو	ʃau	«جوها»
پلو	polou	پلو	polau	«پلوه‌ها»
شو	ʃou	شو	ʃau	«شب‌ها»
گلو	golou	گلو	golau	«گلابها»

۳-۵. هم‌چنانکه قبلاً اشاره شد (۳-۴) واژه‌های قاینی وقتی اضافه شوند یا صفت بپذیرند نشانهٔ جمع آنها تغییر پیدا می‌کند به این ترتیب که بعد از نشانه‌های: جمع u- و au- صامت «ن» بدانها افزوده می‌گردد و نشانهٔ u- به شکلی un- و نشانهٔ au- بصورت an- در می‌آید بدون اینکه هیچ استثنائی در کار باشد. اینک نمونه‌ای برای هر مورد آورده می‌شود:

۱- بعد از نشانهٔ جمع u-:

درختون تود derɛxtun tud «درختهای توت»، نونون روغنی nunun ruqɛni «نانهای روغنی»، دیولون باغ divalun bɑq «دیوارهای باغ»، کوشون سده kauʃunsadɛ «کفشهای ساده»، چرغون برق čeraqun barq «چراغهای برقی»، خیدون یونجه xidun yonʃɛ «مزارع یونجه»، زنون چدر سیا zenun čader siyâ «زنهای چادر سیاه»، شیرینیون خوش مزه širiniyun xoʃmɛ zɛ «شیرینیون خوش مزه»، پشمون اشتر pɛʃmunt ʃtor «پشمهای شتر»، اردون جو ardunʃjou «آردهای جو»، پلسون مویی pɛlasun muyi «پلاسه‌های مویی (گلیمهای مویی)»، سگون گله sɛgungɛlf «سگهای گله»، گلون گلوی golun golavi «گللهای گلایی (گللهای محمدی)»، پرون مرغ pɛrrunmorq «پره‌های مرغ» و جز اینها.

۲- بعد از نشانهٔ جمع au-:

خرمن کخوک xorman koxuk «خرماهای کخ دار (خرماهای کرم‌دار)»، مسکن گو mɛskan

gou «مسکه های گاو (کره های گاوی)»، شن زمستو san zemestu «شبهای زمستان»، پن خور جم کو pan xor jamko «پاهای خود را جمع کن»، گن پیشونی عروس gan pišuni erus «گاوهای پیشانی عروس (گاوهای سیاهی که پیشانی آنها سفید است)» و جز اینها.

۳-۶. اضافه

اضافه در قاینی نظیر اضافه در فارسی است با این تفاوت که استعمال کسره اضافه تابع شرایط ساختمانی کلمه مضاف است به شرح زیر:

(۱) هنگامی که کلمه مضاف به گروه صامت ختم شود کسره اضافه ظاهر می شود. مانند: چرم بز čarm - e boz «چرم بز»، تخم خیار toxm - e xiyâr «تخم خربزه»، قلف روسی qolf e rusi «قفل روسی»، درخت تود deraxt - e tud «درخت توت»، تلف چای telfe čây «تفاله چای»، بند کوش band - e kauš «بند کفش»، کرد بنجو kord - e banju «باغچه بادنجان»، گنج طلا ganj - e telâ «گنج طلا»، بلک درخ balg - e derax «برگ درخت»، مرغ کونو morq - e kounu «مرغ تخمی»، نخش قلی naxš - e qali «نقش قالی»، دست راس dast - e râs «دست راست»، پرز قلی porz - e qali «پرز قالی» و جز اینها.

(۲) هنگامی که کلمه اضافه به یکی از صامتهای ج، چ، ک، گ، پ ختم شود کسره اضافه همیشه ظاهر می شود. مانند: تاج خروس tâj - e xorus «تاج خروس»، بوج قرمز bauj - e qermez «زنبور سرخ»، کاج خیار kâc - e xiyâr «قاج خربزه»، کماچ روغنی komâč - e ruqenî «کماچ روغنی»، خاک قبرستو xâk - e qebrestu «خاک قبرستان»، رگ خواس reg - e xevâs «رگ خواس»، تپ خورده tapp - e xord «کتک خورده شده» و جز اینها.

(۳) هنگامی که کلمه اضافه به یکی از صامتهای ب، ف، ت، د، ش، س، خ، ق، ز ختم شود تابع قاعده دقیقی نیست هر چند غالباً کسره اضافه ظاهر می شود، ولی مواردی را هم می توان یافت که کسره اضافه ظاهر نشده است. مانند: کاب قوری kâb - e quri «کف قوری»، سیب خکی sib - e xaki «سیب زمینی»، جراب نخي jerâb naxi «جوراب نخي»، حرف حساب harf - e hesâb «حرف حساب»، کف شیر kef e šir «کف شیر»، قلف جی جی me qelf jiji «قابلمه مادر بزرگ من»، رد پا red - e pâ «رد پا»، عید نوروز id - e nouroz «عید نوروز»، خید چغندر xid čeqondar «مزرعه چغندر»، خط درش xatt - e doros «خط درشت»، پت سگ patt - e seg «موی سگ»، کت بابار بيار kot bâbâr biyâr «کت بابا را بیاور»، پوش بلش puš - e baleš «رو بالشتی»، نیش مار niš - e mâr «نیش مار»، خش بر در me xaš beradar ma «خاش برادر (مادر زن برادر)»، کج زرد kox - e

zard «حشره زرد»، شاخ گوساخ-e šāx «شاخ گاو»، بیخ دیوال bix divāl «کنار دیوار» ماس خیکی mās-e xiki «ماست خیکی»، قفس هنی qəfəs aheni «قفس آهنی»، مرغ مجی morq-e majai «مرغ خانگی، محلی»، ساقو پا saq-e pā «ساق پا»، باغ بالا baq bālā «باغ بالا»، چراغ نفتی cerāq nefti «چراغ نفتی» و جز اینها.

۴) هنگامی که کلمه اضافه به یکی از واجهای : م، ی، او [u]، او [ou] ختم شود کسره اضافه نمی‌پذیرد. مانند: قلم مداد qelam medād «قلم مداد»؛ غلم رمزونو qolom remezunu «غلام پسر رمضان»، بدم کف مال badom kefmāl «بادام کاغذی (بادامی که با دست پوست آن از مغز جدا می‌شود)»، چای بروتی cāy barnti «چای باروتی (چای نرم)»، پای راس pāy rās «پای راست»، جو باغ ju bāq «جوی باغ»، رونشو ru našu «روی ناشر»، موبلن mu bolan «موی بلند»، شونوروز šou nouruz «شب نوروز»، گواوس gou aves «گاوا بستن»؛

۵) هنگامی که کلمه اضافه به مصوتی ختم می‌شود که در اصل فارسی پس از آن، صامت «ن» وجود دارد و این صامت در قایمی در حالت مجرد حذف گردیده، در موقع اضافه ظاهر می‌شود و غالباً بدون کسره اضافه است. مانند: نون جو nun jōu «نان جو»، روغن زرد ruqan zard «روغن زرد (روغنی که از کره گرفته شده است)»، پلون خر palun xer «پالان خر»، سرگین مچه خر sergin mače xer «سرگین مچه الاغ (الاغ ماده)»؛

۶) هنگامی که کلمه اضافه به مصوت [ε] ختم شود، کسره اضافه جایش را به نیمه مصوت «ی» می‌دهد که در حقیقت به عنوان میانجی یا عنصر پیونده دو مصوت آمده (یکی مصوت و دیگری کسره اضافه - e) و چون کسره اضافه ظاهر نگشته با مصوت [ε] ترکیب شده و مصوت مرکب [ei] را به وجود می‌آورد. مانند: شونی سر šunei ser «شانه سر»، ملی په me llei pahe «محلّه پائین شهر» مسکی گو meskei gou «کره گاو» «خونی بر xunei ber «اطاق پذیرائی» و جز اینها؛

۷) هنگامی که کلمه اضافه به مصوت [ā] ختم شود هم چنان که در بالا گفته شد، کسره اضافه جایش را به نیمه مصوت «ی» می‌دهد که در حقیقت به عنوان میانجی یا عنصر پیونده دو مصوت آمده (یکی مصوت «ā» و دیگری کسره اضافه - e) و چون کسره اضافه ظاهر نگشته با نیمه مصوت «ی» ترکیب شده و بصورت [āy] در آمده است. مانند: سرای حسه serāy hεsa «سرای حسن (خانه حسن)» حلوی شکرī hεlvāy šekerī «حلوی شکر (شیرینی شبیه به گز بدون ماده گز)» و جز اینها.

۸) هنگامی که کلمه اضافه جمع باشد کسره اضافه ظاهر نمی‌شود و به جای آن صامت «ن»

می آید. مانند: زنون بچه ده اشگم *zenun beččē dečskam* «زنانِ بچه در شکم (زنانِ حامله)»،
کلیدون سرا *kelidun serā* «کلیدهای سرا (کلیدهای خانه)»، کوشون سده *kašun sade*
«کفشهای ساده (نوعی کفش محلی زنانه نظیر دمپایی)»، خرمن کخوک *xorman koxuk* «خرماهای
کرم دار»، مسکن گو *meskan gou* «کره های گاو» و جز اینها.

۳-۷. معرفه و نکره (شناخته و ناشناخته)

در قایینی مانند فارسی رسمی هنگامی که اسم خالی از علامت نکره بوده و در ضمن برای
شنونده مشخص باشد یا همراه نشانه *r* (-r) بیاید معرفه است. مانند: لحاف وه منقل دغیده و
بسوخته *le hāf va menqel daqidē o besuxte* «لحافت با منقل تماس پیدا کرده و سوخته است»،
چرغو و کشته شه *čeraqu va - košt šo* «چراغها خاموش شد»، سمور وه جوش مه *somaver*
va - juš me «سماور به جوش آمد (سماور جوشید)»، حسه بومه *hesa b - umē* «حسن آمد»، باغره وه
خریدم *bāq re va xerid - om* «باغ را اجاره کردم (محصول باغ را خریدم)»، زمی ره بخردیم
zemī - r be - xerid - om «زمین را خریدم».

اسم هنگامی در قایینی نکره است که یا عدد یک *yag* (k) بیش از اسم و نشانه *e* - (یای نکره)
بعد از اسم آمده باشد، و یا عدد یک به تنهایی آمده باشد. مانند: اگه پول دری یک کمه همه مه دی
یک *egē pul dē rei yak kam - e hēma dei* «اگر پول دارید کمی به من بدهید (به من قرض بدهید)»
یک همیشه از گله بدزدیده بدن *yag miš - e ez gēle be - dozdidē bod - an* «میشی از گله دزدیده
بودند»، یک شو از او دری مومدم *yag šou ez oudari m - um d - om* «شبی از آبیاری مزارع
برمی گشتم».

۳-۸. نشانه *r* (-r).

این نشانه وقتی اسم معرفه یا مفعول صریح است همراه آن می آید (اسمی که پیش از این نشانه
می آید اگر به صامت ختم شده باشد، این نشانه به شکل *-re* و اگر به مصوت ختم شده باشد
بصورت *-r* ظاهر می شود). مانند: سیب ره همه مه ده *sibre hēma de* «سیب را بده به من»، چراغ ره
واکش *čerāqrē vâ - koš* «چراغ را خاموش کن»، سرار بفروختم *serā - r bofruxt - om* «خانه را
فروختم» در دکور دخی بس *dēr dokku - r dē xei bas* «در دکان را خواهی بست (در دکان را
ببند)».

۳- ۹. حرفهای اضافه

درقائنی حرفهای اضافه زیر وجود دارد:

(۱) به «به» این حرف اضافه با فعلی که به مفهوم «رفتن است» به کار می‌رود؛ ایر خود خوبیر به سرای ما i-r xod xo be- be r be serây mâ «او را با خود به خانه مان ببر»، بکجه مشی be koʃɛ me - ʃ- i «کجا می‌روی؟»، مرم به سر اوشیک me-r - om be se r ou šaik «میروم سرآب شاهیک (نام محل مصفایی است که قنات آب گوارایی در آن جریان دارد)».

(۲) بـ «با» ba ma ne - mi- yade «با من نمی‌آید»، بیا بـ هم برم biyâ ba ham be-r- em «بیا با هم برویم»؛

(۳) و «و» va «به»: این حرف اضافه هر چند از لحاظ نقش و معنی با حرف اضافه به be یکی است ولی استعمال آن فقط با فعل «گفتن» است. چن بار وه توور گویم که مه هره اینو نمی‌ییم.

«چند بار بتوبگویم (چند بار باید به تو بگویم) که من با اینها (منظور با این اشخاص است) نمی‌آیم»، وه مدر خوور گفتی va madɛr xo vɛ r- goft-i «به مادرت گفتی؟» خطر جم بشی وی ور خم گو - xater ʃam be - ʃ- ei vai ver - x - om go «مطمئن باشید به او خواهیم گفت»؛

۴- د «در» dɛ «در»: اوسلو که ده مشد بدم u salu ke mâ dɛ mɛ ʃʃɛ d bod- em «آن ساه که ما

در مشهد بودیم (در مشهد اقامت داشتیم)»، بابای مه ده پخته bâbây ma dɛ mɛ ʃʃet «پدرم مسجد است»، امسال دد قین برش نشده emsâl dɛ qayen bareʃ ne - ʃodɛ «امسال قاین باران نیامده است».

۵- ه «به» hɛ «به»: دسمال ره هه مه ده dɛ smâl rɛ hɛ ma dɛ «دستمال را بده به من»، او خودی دسمال ره هه شماخه دا u xodi dɛ smâl rɛ hɛ ʃomâ xɛ dâ «او خودش دستمال را به شما خواهد داد»، پرهن مرهه کجه نادى pɛ rhan ma-r hɛ koʃɛ nâdi «پیراهنم را کجا گذاشتی»؛

۶- ه «در» hɛ «در»: هه در سرا وړ لك بده hɛ dɛ r serâ vɛ r lek bode «در خانه ایستاده بود»، کوشون مرهه کجه نادى kauʃun ma-r hɛ koʃɛ nâdi «کفشهای مرا کجا گذاشتی».

۷- از «از» ɛ z «از»: از وخته برفته ی ازى خبره نشده ɛ z vaxte be-r ɛ tɛ yɛ ɛ xi xɛ hɛ rɛ «از هنگامی که رفته است از او اطلاعی در دست نیست»، از کدو می ɛ z kɛ du mayi «از کدام یک میخواهی؟»؛

۸- ته «تا» ta «تا»: از یجانه کله تی شما چقدر راس ɛ zi ʃâ ta kelatei ʃomâ ʃeqdɛ r râs «از اینجا

تا ده شما چقدر راه است؟» ته پولون مروه ندى از اینجا نمرم - me ta pulun ma-rva ne di ezi ja ne - r- om «تا پوله‌ایم را ندهی از اینجا نگیرم (تا پوله‌ای مرا پس ندهی از اینجا نمی‌روم)»؛
 ۹) ور «به، از»: ور کجه برفته ver kojε berafte «از کدام سوی رفت؟»، مه وری جا نیمیم ma ver i ja ne - miyam «من حاضر نیستم از این مسیر بیایم»، ورزمی خواره ver zemi xarde «زمین خورد»، مه وری اطمینوندرم ma ver i etminu na- de r- om «من به او اطمینان ندارم»؛

۱۰) خود (خودی) xod (xodei) «با»: ایر خود خوبیر i-r xod xo be- ber «او را با خود ببر»، او خودی شما نیمه u xodei šomâ ne - miye «او با شما نمی‌آید»، خود که پس مه برده xod ke pes ma berεde «با کی می‌خواهد برود؟»، خود مدر خو xod madεr xo «با مادرش».
 ۱۱) بری berei (بر ber) «برای»: شما بری مه بری شما رام خم کر šomâ berei ma berei «شما بروید من برای شما خواهم فرستاد»، مه میم يك جف کوش بری مدر خو واستونم šomâ râm xom ker «من قصد دارم يك جفت کفش برای مادرم بخرم»، بر چه دیروز بنمدی me di «چرا دیروز نیامدی؟» بر هیچ و پوچ خود هم دوا موکنن ber hič - o puč xod ham davâ mo- konan «برای هیچی با هم دعوا می‌کنند».

۳- ۱۰. صفت

در قایینی مانند فارسی صفت را (منظور صفت بیانی است) باید در بافت جمله تشخیص داد و کلماتی که بطور مجرد صفت باشند غالباً وجود ندارند. وقتی کلمه‌ای بعنوان صفت به کار می‌رود همیشه پس از اسم قرار می‌گیرد. مانند: چدر سفید čader sofid «چادر سفید»، روغن زرد ruqan zard «روغن زرد (روغنی که از کره گرفته باشند)» چای سوز čâysauz «چای سبز»، چیز ناز čiz-e nâz «چیز قشنگ»، سیبون دُرُش sibun doroš «سیبهای درشت»، گریبی سیاف gorbei siyâf «گره سیاه». هر چند گفته شد کلماتی که بطور مجرد صفت باشند غالباً وجود ندارند، مع ذلك باید گفت کلماتی از قبیل سندآو sεndεllou «ساده لوح» و کلپ kalp «آدم ساده، هالو، عقب افتاده فکری» فقط بعنوان صفت به کار می‌روند. اینک چند جمله که صفت در آنها به کار رفته آورده می‌شود: مه میم يك دختر کله‌ته‌یی و استونم ma may-om yeg doxtεr kelatε yi vâstuu- om «من قصد دارم با يك دختر دهاتی ازدواج کنم»، مرد دو نایه mard-e dunâye «مرد دانائی است»، مه اگه يك دختر نازه به گیر مه کنه دوماد mεεεyag doxtε r nâze be gir ma konε dumâd «مرد دوازده ساله را به گیرم».

me-š-om «من اگر دختر قشنگی پیدا کنم ازدواج می‌کنم»، ادم از کر افتیده به چه درد موخوره
adam ez kar eftidε be čε dard mo- xore «کسی که کاری از او ساخته نیست چه فایده دارد» و
جز اینها.

۳-۱۱. صفت تفضیلی و عالی

برای سنجش دو شخص با یکدیگر، یا دو چیز با هم به منظور افزون جلوه دادن صفت یکی بر
دیگری که اصطلاحاً در دستورهای سنتی صفت تفضیلی و عالی نام دارد در قایینی بدین نحو عمل
می‌شود که در مورد اول، یعنی در مورد صفت تفضیلی به دنبال صفت پسوندتر ter افزوده می‌شود.
مانند: رضای شما از علی شما نتره rezây šomâ ez ali šomâ naztε re «رضا پسران از علی پسران
قشنگ‌تر است»، فاطمی ما از صغرای شما کلوتره kε lutε r-e «فاطمه
ما از صغرای شما بزرگتر است»، سرای شما از سرای ما بتره serây šomâ ez serây mâ bεtε re
«خانه‌تان از خانه‌مان بهتر است»، چقومه از چقوتوتیزتره čaqu ma ez čaqu to tiztε r-e «چاقویم
از چاقویت برنده‌تر است»، ای از اولیلی‌تره i ez u lilitε r-e «این از آن کوچکتر است» و جز اینها
برای مورد دوم، یعنی صفت عالی از ترکیب از همه استفاده می‌شود که قبل از صفت تفضیلی می‌آید.
او که از همه نتره چه مونه u ke εz hε mε na ztε re čε mun «آن یکی که از همه قشنگ‌تر است چه
نام دارد»، از ای میوکدو از همه کلوتره ez i miyu kεdu ez hε mε kε lutε r-e «از این بین
کدام یک بزرگترین است».

۳-۱۲. قید

در قایینی مانند فارسی صفاتی که ذاتاً قید باشند، کمند اما بسیاری از صفتها و گاهی اسمهای می‌توانند
بعنوان قید به کار روند. مانند: تَن بیا ton biyâ «سریع حرکت کن»، در رو خبروه مه دی
dεrrou xεbεr va ma di «زود خبر را به من برسان»، روزون جمعه دل مه مگیره ruzun
jomε del ma me-girε «روزهای جمعه دلم می‌گیرد (غمگین است)».

قیدها مانند فارسی دارای انواعی می‌باشند. مانند:

۱) قید حالت: aste «آهسته»، خوش خوشک xoš xošak «خوش خوشک»، کش کش
koškoš zε nu xo-r be ma rεsonde «کش کش زنو خور به مه رسنده»
«نفس زنان خودش را به من رسانید»، خوش خوشک مرم xoš xošak me- r- em «یواش یواش
می‌رویم» و جز اینها.

۲) قید زمان: حالا «اکنون»، نماشم nemâsom «نماز شام (شب)»، پیشم pišim «پیشین - ظهر»، صبا sēbā «فردا»، امروز emruz «دوشنبه» dušnē «دیشب»، پرنشو pē ransou «پرنشپ» و جز اینها.

۳) قید جا: چپ čap «چپ»، راس rās «راست»، جلو jelou «جلو»، دمبال dombāl «عقب»، بالا bālā «بالا»، په pahe «پائین» و جز اینها.

۴) قید مقدار: خيله xeile «خیلی»، زیات ziyāt «زیاد»، کم kam «کم» غلبه qelbe «زیاد» و جز اینها.

۳-۱۳. نام اعداد

نام اعداد اصلی با فارسی تفاوتی ندارد جز تفاوت‌های آوایی. از این قرار: یگ yag «یک» دو do «دو»، سه sē «سه»، چار čār «چهار»، پنج panj «پنج»، شش šeš «شش»، هف haf «هفت»، هاش haš «هشت»، نه no «نه»، ده da «ده»، یزدē yazdē «یازده»، دوزده duvazdē «دوازده»، سیزده sizdē «سیزده»، چرده čardē «چهارده»، پونزده punzdē «پانزده»، شونزده šunzde «شانزده»، هیفده hifdē «هیفده»، هیژده hiždē «هیجده»، نونزده nunzdē «نوزده»، بیس bis «بیست»، سی si «سی»، چل čel «چهل»، پنجا penjā «پنجاه»، شص šas «شصت»، هفتاد heftād «هفتاد»، هشتاد heštād «هشتاد»، نود novad «نود»، صد sad «صد»، دویس dobis «دویست»، سصد sisad «سیصد»، چرصد čarsad «چهارصد»، پونصد punsad «پانصد»، ششصد šešsad «ششصد»، هفصد hefsad «هفتصد»، هشصد hešsad «هشتصد»، نصد nosad «نصد»، ده هزار da hezār «ده هزار»، سه هزار sē hezār «سه هزار»، پنج هزار panjhezār «پنج هزار»، ده هزار da hezār «ده هزار» و جز اینها.

الف) نام اعداد ترکیبی: بیست و یک bist - o yag «بیست و یک»، بیست و پنج bist - o panj «بیست و پنج»، چل و چار čel - o čār «چهل و چهار»، صد و هشتاد و نه sē d - o heštād - o no «صد و هشتاد و نه»، هزار و دویست و پنجاه hezār - o dobis - o penjā «هزار و دویست و پنجاه» و جز اینها.

ب) اعداد ترتیبی: اعداد ترتیبی در قایمی مانند فارسی با افزودن پسوند -om به عدد اصلی ساخته می‌شود، البته در اعداد ترکیبی این پسوند به آخرین عدد گروه افزوده می‌گردد. مانند: یک yē kom «یکم»، دو im doyyom «دوم»، سیم siyyom «سوم»، چرم čarom «چهارم»، پنجم panjom «پنجم»، ششم šešsom «ششم»، هفتم heftom «هفتم»،

هشتم hɛʃtɒm «هشتم» نهم nohhom «نهم»، دهم dɛ hom «دهم»، دوازدهم duvazdɛ hom «دوازدهم»، هیژدهم hiʒdɛ hom «هیجدهم»، بیستم bistom «بیستم»، بیست و یکم bist-o yɛkom «بیست و یکم»، چلم čelom «چهل»، چل و هشتم čel- o haštɒm «چهل و هشتم»، پنجه‌م pɛ nʃahom «پنجاهم»، هفتم hɛ ftadom «هفتادم»، صدم sɛ dom «صدم»، صد و بیست و پنجم sɛd - o bist - o pɛ nʃɒm «صد و بیست و پنجم»، قدیم‌تو هفتم برش مبری qɛ dimu ta hɛ ftadom bareš mebari «در گذشته دور تا هفتاد روز از نوروز گذشته باران می‌بارید».

۳- ۱۴. ضمائر شخصی (منفصل)

ضمائر شخصی در فاینی به شرح زیر است:

۱- مه	ma	«من»	ما - ۴	mā	«ما»
۲- تو	to	«تو»	۵- شما	šomā	«شما»
۳- ای، او	i, u	«او»	۶- اینو، اونو	inu, unu	«آنان، اینان»

صورت‌های ترکیبی از ضمائر شخصی با حرف اضافه به کار می‌رود که می‌توان آنها را به ترتیب زیر تجزیه کرد:

ضمیر حرف اضافه

۱- هی	= hei	hɛ + i	«به او»
۲- وی	= vai	va + i	«به او»
۳- هینو	= heinu	hɛ + inu	«به اینها»
۴- وینو	= vainu	va + inu	«به اینها»

مثال: مه بومدم تونبودی i - bod - nɛ - om to dɛ ma bume «من آمدم تونبودی»، او خوری راز ای‌واستو ouxori - rɛ z i vāstu «لیوان را ازش بگیر»، ما مرم شما از دمال بخه مدی mā mer-em «ما میرویم شما بعداً خواهید آمد»، شما میی بری اونونمی بین šomā ɛ z dombāl be - xɛ medei «شما می خواهید بروید، بروید آنها نمی آیند» šomā may-ei be- r- ei unu nɛ - miyayan زمینور از اینو و ستند ین zɛ minu- r ɛ z inu vastondɛ yan «زمینها را از آنان باز پس گرفته اند»، وی ورگو vai vɛ r- gu «به او بگو»، دسمالی رهی ده de hei - r desmāli «دستمالش را به او بده»، وینو ورگو، چش وینو ورخم گو vɛ r- x- om go vainu v ɛ r- gu čaš vainu «به

ایشان بگو، چشم به ایشان خواهم گفت»، کتابره هی نونخی دا ketâb r ε heinu xei dâ «کتاب را به ایشان خواهی داد».

۱۵-۳. ضمائر ملکی

ضمائر ملکی در قایینی عبارتند از:

آم	ma	۱- مه
آت	to	۲- تو
آش	i	۳- ای
مان	mā	۴- ما
تان	šomā	۵- شما
شان	inu	۶- اینو

بطوری که ملاحظه می شود ضمائر ملکی و شخصی در قایینی یکسان هستند و فقط موارد استعمالشان فرق می کند. مثال: کتاب مرچه کردی ketâb marε čε kerd- i «کتابم را چکار کردی»، مه از کتاب توچه خبر درم ma εz ketâb to čε xε bε r dε r- om «من از کتابت اطلاعی ندارم»، کیفی گم شده kifi gom šodε «کیفش گم شده»، توبه سرای ما نمیی to be seray «توبه خانه مان نمی آیی؟»، مه سرای شما ربلد نیم ma serây somâr bε l ε dne y- «من خانه تان را یاد ندارم»، پولون اینو گم شده pulun inu gom šodε «پولهایشان گم شده است» و جز اینها.

۱۶-۳. ضمیر مشترک و ضمیر هویت

در قایینی یک ضمیر مشترک وجود دارد که برای همه اشخاص به کار می رود و آن ضمیر خو xo می باشد. مانند: بگیری ایر که خور بکشته be-gir- ei i- r ke xo - r bo- košte «او را بگیر (دست او را بگیر) که خود را کشت» همیشه خود خو مقدره hε miš ε xod xo moqorre de «همیشه با خودش غرولند می کنه»، چنو که تو خور میم مم خور میم čonuke to xo- r mayi ma-m xor «همانطور که تو خودت را دوست داری منم خودم را دوست دارم». صورت دیگری از این ضمیر در قایینی وجود دارد که خود xod می باشد و شاید مناسب باشد به آن نام ضمیر هویت داده شود. مانند:

«من خودم گفتم»

ma xode ma vε r- goft- om

«تو خودت گفتی»	to xod to vɛr- goft-i
«او خودش گفت»	u xodi vɛr- go
«ما خودمان گفتیم»	mā xod mā vɛr- goft- em
«شما خودتان گفتید»	šomā xod šomā vɛr- goft-ei
«آنها خودشان گفتند»	unu xod inu vɛr- goft- an

۳-۱۷. ضمایر اشاره

گویش قاینی دارای دو ضمیر اشاره ای [i] و او [u] می باشد که بصورت جمع هم استعمال می شوند: اینو inu «اینان» و اونو unu «آنان». مانند: ایره مه ده ته او ره تودم i- r hɛ ma de ta «اینها را می خواهید چه کار کنید»، مه اونور نمم mam unu- r nɛ - «من آنها را نمی خواهم». این دو ضمیر با اجزاء دیگری ترکیب می شوند و ضمایر اشاره ترکیبی را به وجود می آورند. از این قرار:

الف) با هم ham که بصورت همی و همودر می آید: همی رور موگم hɛ mi- r vɛr - mo- g- om «همین را می گویم»، منظورمه همونه hɛ mun- e ma hɛ mun- e «منظورم همانست»؛
 ب) با چن čen و چُن čon که بصورت چنی čeni «چنین» و چنو čonu «چنان» در می آید.
 مانند: بری چه چنی موکئی i- kon- čeni mo- berei «چرا این چنین می کنی»، مه چنویاد ندرم ma čonu yād nɛ - dɛr- om «من آنطوری بلد نیستم».

این دو ضمیر با کلماتی نظیر: جا jã، قدر qdɛr- ترکیب می شود. مانند:

هه + ای + جا = هی جا	hɛ + i + jã = heijã «اینجا»،
هه + او + جا = هو جا	hɛ + u + jã = houjã «آنجا»،
اِه + قدر = اقدر	e + qdɛr = eqdɛr «این قدر»،
اُ + قدر = اقدر	o + qdɛr = oqdɛr «آنقدر».

مانند: مه نمدونم هی جا نده یتده یه هو جا ma nɛ - me - dun - om heijã nadɛ yonde ya «من نمیدانم آنرا اینجا گذاشته ام یا آنجا»، اقدر بخورده یم که از جای خود نمتونم تگو خورم houjã «آنقدر خورده ام که از جای خود نمتونم تگو خورم»
 e qdɛr bo - xor dɛ - y- om ke ɛz jãy xo nɛ - me- tun- om tɛ kku xor- om «آنقدر خورده ام که از جایم نمی توانم حرکت کنم»، اقدر که نومی ندرم oqdɛr ke to may- i nɛ - dɛr- om «آن مقدار که تومی خواهی ندارم».

۳- ۱۸. ضمایر پرسشی (ادوات استفهام)

ضمایر پرسشی عبارتند از:

الف) که: که ورتوزده ke ver to ze de zede «کی ترا زده است؟»؛

ب) چه: چه میبی از مه če may- i ez ma «از من چه می خواهی؟»؛

ج) کدو: کد وور مگی ke du- r ver- me- g- i «کدام را می گویی؟»؛

د) کجه: هه کجه بدی he kojē bod- i «کجا بودی؟»؛

ه) کو: کو مدر تو ku mad er to «مادرت کجاست؟»؛

و) کی: پس کی بخه مده pes kei be- xē me de «پس کی خواهد آمد؟»؛

این ضمایر پرسشی با اجزاء دیگری ترکیب می شوند و ضمایر پرسشی مرکب را به وجود می آورند. مانند: چقدر čeqder (čeqz er) «چقدر»، اشتو eštau «از چه طور (چطور)»، چن وخ čan vax «چند وقت»، چه وخ če vax «چه وقت»، مثال: چقدر پول میی ته هه توڈم čeqder pul may- i tahē to d- om «چقدر پول می خواهی که بتوبدهم»، اشتو در ره وه کردی eštau der re va- kerd- i «چگونه در را باز کردی؟»، چن وخته که بومدیه čan vaxt- ē ke bume de ye «چند وقت است که آمده؟ (چه مدت است که آمده است)»، چه وخ بخي مه če vax be- x- ei mē «کی خواهی آمد؟».

۳- ۱۹. ضمایر موصولی

قائنی مانند فارسی يك ضمير موصولی دارد و آن ضمير «که (ke)» می باشد که برای انسان و غیر انسان، مفرد و جمع فرق نمی کند. مانند: او زنکی که هی جا بودیمنه u ze ne kei ke heijā «آن زنی که اینجا بود دیوانه بود»، او یونجی که درو کردم هه گودادم u vonjau ke bo dimnē bo «آن یونجه هائی که درو کردم به گاو دادم». درو ضمیر دیگر بصورت «هر که و هر چه» نیز در قائنی به کار می رود که می توان آنها را ضمیر موصولی به حساب آورد. مانند: هر کر دیدی وی ور گو hē r ke- r didi vai vēr- gu «هر که را دیدی به او بگو»، هر چه میی ور گو ته هه توڈم hē r če may- i vēr- gu tē hē to d- om «هر چه می خواهی بگو تا به توبدهم».

۳- ۲۰. ضمایر مبهم

ضمایر مبهم در قائنی عبارتند از:

الف) آدم adam. مانند آدم وخته نخوشه میل به هیچه ندره meil be hič $\text{adam vaxte naxoš-ε}$ če nader-ε انسان وقتی مریض است میل به هیچی ندارد.

ب) کس kəs : کسی که از خدا نمترسه از هیچ که نمترسه- me- tɛrs $\text{kəs ke εz xodā nε-}$ «کسی که از خدا نمی ترسد از هیچ کس ترسی ندارد»؛ $\text{ε εz hič ke nε me- tε rse}$

ج) چیز čiz : اگه چیزه میی ور گوته هه تو دُم $\text{ε gε čiz-e may- i vε r- gu ta hε to d- om}$ «اگر چیزی لازم داری بگو تا به تو بدهم»؛

د) هیچ hič : هیچه ور نگفته $\text{hič če vε r- nε - gofte}$ «هیچ چی نگفت»؛
هـ) هر har : هر که بری خو یگ چیزه ور خه گو $\text{hε r ke berei xo yag čiz - e vε r- xε go}$ «هر کسی برای خود چیزی خواهد گفت»؛

و) همه hε mε : همریکجا بخارده $\text{hε mε - r yε gǝ bo- xārde}$ «همه را تنها خورد»؛
ز) چن čan «چند»: ته چند روز دگی خبر وه شما خم دا $\text{ta čan ruz degie xε bε r va šomā}$ x- om dā «تا چند روز دیگر به شما خبر خواهم داد»؛

ح) دگی degei : یک دگی ور در $\text{yag degei vε r- dε r}$ «یکی دیگر بردار»
ط) خيله xεile : خيله دل مه مه و مَرسه شم $\text{xεile del ma mayε va mε rreε š- om}$ «خیلی میل دارم به مدرسه بروم»؛

ی) کم kam : یک کمه او خورده بری مه بیار $\text{yak kam- e ou xorda berei ma biyār}$ «قدری آب آشامیدنی برایم بیاور».

دستگاه فعل

۴-۱. عناصر صرفی

الف- ریشه‌ها (ماده‌ها)

در قایینی مانند فارسی فعلها به دو گروه تقسیم می‌شوند: فعلهای ساده و فعلهای مرکب. فعلهای ساده نیز به نوبه خود دارای دو بخش منظم و نامنظم می‌باشند. هر فعل دارای دو ریشه است که با يك ریشه (مثلاً ریشه زمان حال)، مضارع التزامی و امر ساخته می‌شود و با ریشه دیگر (ریشه گذشته) گذشته ساده، گذشته استمراری، آینده، اسم مفعول و مصدر. با وجود این باید یادآور شد که در فعلهای منظم بیش از يك ریشه وجود ندارد و آنهم ریشه حال است، ریشه گذشته با افزودن پسوند اید id- به ریشه حال بدست می‌آید مانند: چشیده čɛšida «چشیدن»، که ریشه حال آن چش čɛš و ریشه گذشته آن چشید čɛšid + id = čɛš می‌باشد. مع ذلك باید گفت که هر ریشه ممکن است گونه‌های متعدد داشته باشد که به عقیده برخی از زبان‌شناسان می‌توان هر يك را يك ریشه مستقل به حساب آورد. اینك برای روشن شدن مطلب، فعل پخته poxta «پختن» که فعلی ساده و نامنظم می‌باشد بعنوان مثال آورده می‌شود:

ریشه حال پز pɛz

me- pɛz- em	می‌زم	me- pɛz- om	۱- زمان حال: می‌زم
be- pɛz- em	بیم‌زم	be- pɛz- om	۲- التزامی ساده: بیم‌زم
be- pɛz- ei	بپزی	be- pɛz	۳- امر: بپز

ریشه گذشته پخت (پُخ) pox (t)

bo- poxt- em	بپختم	bo- poxt- om	۱- گذشته ساده: بپختم
--------------	-------	--------------	----------------------

mo- poxt- em	مو پختم	mo- poxt- om	۲- گذشته استمراری مو پختم
bo- poxt ε - y- em	بپخته یم	bo- poxt ε - y- om	۳- ماضی نقلی بپخته یم
bo- poxt ε bod-em	بو پخته بودم	bo- poxt ε bod - om	۴- ماضی بعید بو پخته بودم
be- x- ε poxt- em	بخه پختم	bo- x- om pox	۵- آینده بخم بُخ
		poxt- a	۶- مصدر پخته

تغییر ریشه‌ها:

شاید اگر نگارنده با فارسی آشنائی نمی‌داشت، این عنوان را به کار نمی‌برد و همچنان که در بالا اشاره شد برای فعلها ریشه‌های متعددی در نظر می‌گرفت، اما این آشنائی سبب گشته که روش مقایسه‌ای را برگزیند. در این مبحث نخست قاعده عمومی تغییر ریشه‌ها ارائه می‌شود، سپس با تفصیل تغییر ریشه‌های هر فعل نشان داده خواهد شد.

الف) تغییر عمومی ریشه‌ها:

۱) صامت «ن» ریشه حال فعلهای بی‌قاعده‌ای که به دنبال آن ضمیر شخصی نیامده باشد حذف می‌گردد مانند دوم شخص مفرد امر.

مثال:

ریشه گذشته - ریشه حال	دوم شخص مفرد امر	
زده zeda / zen, zed	بزه be-ze	«بزن»
چنده čenda / čen, čend	بچی be-či	«بچین»
دیده dida / bin, did	ببی be-bi	«ببین»
دونسته dunesta / dun, dunest	بدو be-du	«بدان»
اشکسته eške sta / eške n, eškast	بشکه b-eške	«بشکن»
جنده jonda / jun, jond	بجو be-ju	«بدزد»
منده monda / mun, mond	بمو be-mu	«بمان»
خونده xonda / xun, xond	بخو bo-xu	«بخوان»
وکرده va-kerda / kon, kerd	واکو vâ-ko	«بازکن، واکن»
ونشسته vanšesta/- nšin/- nšast	وانشی vānši	«بنشین»
وستنده vastonda / - stun, stond	واستو vâstu	«بستان»

ورکنده ver-kenda/ken,kand «برکندن» ورکه ver-ke «برکن»

۲) آخرین صامت ریشه گذشته تمام فعلهائی که (منظم و نامنظم) به دنبال آن ضمیر شخصی فعلی آید در سه شخص مفرد آینده و سوم شخص مفرد گذشته ساده و استمراری می افتد.
اینک برای نمونه سه فعل برده borda «بردن»، شسته šosta «شستن» و خریده xerida «خریدن» در آینده و گذشته ساده و استمراری صرف می شود:

فعل برده borda / ber, bord (bor) «بردن»

گذشته ساده:

مفرد		جمع	
ببردم	bo- bord- om	«ببردم»	bo- bord- em
ببردی	bo- bord- i	«ببردی»	bo- bord- ei
ببرد	bo- bor	«ببرد»	bo- bord- an

گذشته استمراری:

مفرد		جمع	
موبردم	mo- bord- om	«می بردم»	mo- bord- em
موبردی	mo- bord- i	«می بردی»	mo- bord- ei
موبر	mo- bor	«می برد»	mo- bord- an

آینده:

مفرد		جمع	
بخم بر	bo-x-om bor	«خواهم برد»	be- x-ε bordem
بخی بر	be- x-ei bor	«خواهی برد»	be- x-ε bordei
بخه بر	be- xε bor	«خواهد برد»	be- x-εbor d-an

فعل شسته šosta / šu, šos (t) «شستن»

گذشته ساده:

مفرد	جمع
بشستم	be- šostem «شستیم»
بشستی	be- šost- ei «شستید»
بشس	be- šost- an «شستند»

گذشته استمراری:

مفرد	جمع
مبشستم	me- šost- em «می شستیم»
مبشستی	me- šost- ei «می شستید»
مبشس	me- šost- an «می شستند»

آینده:

مفرد	جمع
بخم شس	bo- x- omi šos «خواهم شست»
بخس شس	be- x- ei šos «خواهی شست»
بخه شس	be- x- ε šost- an «خواهند شست»

فعل خریده (d) x ε rida / x ε r, x ε ri «خریدن»

گذشته ساده:

مفرد	جمع
بخردم	be- x ε rid- em «خریدیم»
بخردی	be- x ε rid- ei «خریدید»
بخری	be- x ε rid- an «خریدند»

گذشته استمراری:

مفرد	جمع
مبخردم	me- x ε rid- em «می خریدم»
مبخردی	me- x ε rid- ei «می خریدید»

مخری me-xɛ ri «می خرید» مخریدن me-ɛ xɛ rid- an «می خریدند»

آینده:

مفرد	جمع
بخم خری bo- x-om xɛ ri «خواهم خرید»	بخه خریدم be- x-ɛ xɛ rid- em «خواهیم خرید»
بخی خری be- x- ei xɛ ri «خواهی خرید»	بخه خریدی be- x-ɛ xɛ rid- ei «خواهید خرید»
بخه خری be- x-ɛ xɛ ri «خواهد خرید»	بخه خریدن be- x-ɛ xɛ rid- an «خواهند خرید»

۳) هنگامی که بعد از مصوت /a/ ریشهٔ حال فعلهای: کشته kešta / kar, keš (t) «کاشتن»، بفته bafta / baf, baft, bāf «بافتن»، اشخته ešnaxta / ešnas, ešnax (t) «شناختن» ضمیر شخصی نیامده باشد، این مصوت بصورت [â] ظاهر می شود.

مثال:

مکرم me- kar- om «میکارم»	بکار be- kâr «(بکار)»
مشنم m- ešnas- om «می شناسم»	بشناس b- ešnâs «(بشناس)»
مبفم me- baf- om «می بافم»	بیاف be- bāf «(بیاف)»

بطوری که ملاحظه می شود سه فعل یاد شدهٔ بالا هر یک بیش از یک ریشهٔ ماضی دارند و گاهی در نتیجهٔ دگرگونیهای آوایی، ریشهٔ گذشته همانند ریشهٔ حال گردیده است. مانند فعل بفته bāf, baft, bafta / «بافتن» که ریشهٔ ماضی bāf که در اصل فارسی bâft بوده است بعلت افتادن صامت [f] به شکل ریشهٔ حال bāf در آمده است.

مثال:

آینده:

بخم باف bo- x- om bāf «خواهم بافت»	بخه بافتم be- x-ɛ bâft- em «خواهیم بافت»
بخی باف be- x- ei bāf «خواهی بافت»	بخه بافتی be- x-ɛ bâft- ei «خواهید بافت»
بخه باف be- x-ɛ bāf «خواهد بافت»	بخه بافتن be- x-ɛ bâft- an «خواهند بافت»

۴) گروه صامت سه فعل: ور گفته ver- gofta/gu, goft, go «گفتن»، اشکسته eškɛ sta / «شکستن» eškɛ n, eškast, eška «رفته» rɛfta / ra, raft, ra «رفتن» که به دنبال آن ضمیر شخصی

نیامده باشد در سه شخص مفرد آینده و سوم شخص مفرد گذشته ساده و استمراری می افتد.
مثال:

ور گفته $v\epsilon r - gofta / gu, goft, go$ «گفتن»

آینده سه شخص مفرد:

ور خم گو $v\epsilon r - x - om go$ «خواهم گفت»، ورخی گو $v\epsilon r - x - ei go$ «خواهی گفت»،
ورخه گو $v\epsilon r - x - \epsilon go$ «خواهد گفت».

گذشته ساده (سوم شخص مفرد): ور گفتم $v\epsilon r - goft - om$ «گفتم»، ور گفتی $v\epsilon r - goft - i$
«گفتی»، ور گو $v\epsilon r - go$ «گفت»

گذشته استمراری: ور مو گفتم $v\epsilon r - mo - goft - om$ «می گفتم»، ور مو گفتی $v\epsilon r - mo - goft - i$
«می گفتی»، ور مو گو $v\epsilon r - mo - go$ «می گفت»؛

اشکسته $e\check{s}k\epsilon sta / e\check{s}k\epsilon n, e\check{s}kast, e\check{s}ka$ «شکستن»

آینده (سه شخص مفرد)

بخم اشکه $bo - x - om e\check{s}ka$ «خواهم شکست»، بخنی اشکه $be - x - ei e\check{s}ka$ «خواهی
شکست»، بخه اشکه $be - x - \epsilon e\check{s}ka$ «خواهد شکست».

گذشته ساده (سوم شخص مفرد): بشکستم $b - e\check{s}kast - om$ «شکستم»، بشکستی $b - e\check{s}kasti$
«شکستی»، بشکه $b - e\check{s}ka$ «شکست»

گذشته استمراری (سوم شخص مفرد): مشکستم $m - e\check{s}kast - om$ «می شکستم»، مشکستی
 $m - e\check{s}kasti$ «می شکستی»، مشکه $m - e\check{s}ka$ «می شکست»

رفته $r\epsilon fta rou, r, raft, ra$ «رفتن».

آینده (سه شخص مفرد):

بُخم ره $bo - x - om ra$ «خواهم رفت»، بخنی ره $be - x - ei ra$ «خواهی رفت»، بخه ره $be - x - \epsilon ra$
«خواهد رفت»

گذشته ساده (سوم شخص مفرد):

برفتم $be - raft - om$ «رفتم»، برفتی $be - raft - i$ «رفتی»، بره $be - ra$ «رفت».

گذشته استمراری (سوم شخص مفرد):

مرفتم me- raft - om «می رفتم»، مرفتی me- raft- i «می رفتی» مره me- ra «می رفت»

۵) ریشه حال فعل رفته : refta «رفتن» به دو صورت [rou] و [-r] ظاهر می شود که با اولی، یعنی با صورت rou- دوم شخص مفرد امری و با دومی یعنی r- زمان حال، التزامی ساده و دوم شخص جمع امری ساخته می شود:

زمان حال: مرم me- r - om «می روم»، مری me- r- i «می روی»، مره me- r- e «می رود»، مرم me- r- em «می رویم»، مری me- r- ei «می روید»، مرن me- r- an «می روند»؛
التزامی ساده: برم be- r- om «بروم»، بری be- r- i «بروی»، بره be- r- e «برود»، برم be- r- em «برویم»، بری be- r- ei «بروید»، برن be- r- an «بروند»؛
امر: برو bo- rou «برو»، بری be- r- ei «بروید».

۶) ریشه حال فعل ور گفته: ver- gofta «گفتن» به دو صورت [-g-] و [-gu] ظاهر می شود که با اولی، یعنی با [-g-] زمان حال و با دومی، یعنی با [-gu] التزامی ساده و امر ساخته می شود.

حال: ورموگم ver- mo- g- om «می گویم»، ورمگی ver- me- g- i «می گویی»، ورمگه ver- me- g- e «می گوید»، ورمگم ver- me- g- em «می گوئیم»، ورمگی ver- me- g- ei «می گوئید»، ورمگن ver- me- g- an «میگویند».
التزامی ساده: ورگویم ver- gu- y- om «بگویم»، ورگویی ver- gu- y- i «بگویی»، ورگویند ver- gu- y- e «بگویند»، ورگویم ver- gu- y- em «بگوئیم»، ورگویی ver- gu- y- ei «بگوئید»، ورگوین ver- gu- y- an «بگویند».
امر: ورگو ver- gu «بگو»، ورگویی ver- gu- y- ei «بگوئید».

۷) ریشه حال و دده va- dada «دادن» به دو شکل [-d-] و [-de] ظاهر می شود که با اولی، یعنی با d- زمان حال و التزامی ساده و با دومی، یعنی با de- تنها اول شخص مفرد امری ساخته می شود.

زمان حال: ومدم va- me- d- om «میدهم»، ومدی va- me- d- i «می دهی»، ومده va- me- d- e «می دهد»، ومدم va- me- d- em «می دهیم»، ومدی va- me- d- ei «می دهید»، ومدن va- me- d- an «می دهند».

«می دهند».

التزامی ساده: وادم vā-d- om «بدهم»، وادی vā-d-i «بدهی»، واده vā-d-e «بدهد»، وادم vā-d-em «بدهیم»، وادی vā-d-ei «بدهید»، وادن vā-d-an «بدهند».

امری: واده vā-de «بده»، وادی vā-d-ei «بدهید»

۸) ریشهٔ حال فعل دشته: dašta «داشتن» به دو صورت [-dar-] و [-dər-] ظاهر می شود، هنگامی که قبل از ریشه پیشوند me- بیاید بصورت -dar- و در غیر اینصورت به شکل dər- پدیدار می گردد.

مثال:

حال: درم dər-om «دارم»، دری dər-i «داری»، دری dər-e «دارد»، درم dər-em «داریم»، دری dər-ei «دارید»، درن dər-an «دارند»؛

حال آینده: مدرم me-dar- om «می دارم»، مدری me-dar- i «می داری»، مدره me-dar-e «می دارد»، مدرم me-dar- em «می داریم»، مدری me-dar- ei «می دارید»، مدرن me-dar- an «می دارند»

مثال جمله ای: وخت مدرم هه تو مدرم حالا که ندرم چکنم vaxt- e me- dar- om hē to me چکنم مدرم هه تو مدرم حالا که ندارم چکار کنم؟ «وقتی دارم به تومی دهم حالا که ندارم چکار کنم؟» d- om hâlâ ke ne - dər- om çe kon- om

۹) ریشهٔ بش فعل boda «بودن»، اگر با ضمیر شخصی همراه نباشد بصورت باش bâš ظاهر می شود (در دوم شخص مفرد امر).

مثال:

حال التزامی: بشم beš- om «باشم»، بشی beš- i «باشی»، بشه beš-e «باشد»، بشم beš- em «باشیم»، بشی beš- ei «باشید»، بشن beš- an «باشند».

امری: باش bâš «باش»، بشی beš- ei «باشید».

۱۰) ریشهٔ گذشتهٔ فعل خورده: xorda «خوردن» به سه صورت: xârd، xord و xâr ظاهر می شود. اولی، یعنی xârd برای تشکیل گذشتهٔ ساده و استمراری و سه شخص جمع آینده، دومی، یعنی xord برای ساختن اسم مفعول (و در نتیجه گذشتهٔ نقلی و بعید) و ریشهٔ سومی یعنی xâr برای ساختن سه شخص مفرد آینده به کار می رود.

مثال:

گذشته ساده: بخواردم bo-xârd-om «خوردم»، بخواردی bo-xârd-i «خوردی»، bo-xârd-bo «خورد»، بخواردم em bo-xârd-em «خوردیم»، بخواردی ei bo-xârd-ei «خوردید»، بخواردن bo-xârd-an «خوردند»؛

گذشته استمراری: موخواردم mo-xârd-om «می خوردم»، موخواردی mo-xârd-i «می خوردی»، موخواردم em mo-xârd-em «می خوردیم»، موخواردی ei mo-xârd-ei «می خوردید»، موخواردن mo-xârd-an «می خوردند»؛

آینده: بخم خوار bo-x-om xâr «خواهم خورد»، بخم خوار ei xâr-be «خواهی خورد»، بخم خوار xâr-be «خواهد خورد»، بخم خوار em xâr-be «خواهیم خورد»، بخم خوار ei xâr-be «خواهید خورد»، بخم خوار an xâr-be «خواهند خورد»؛

گذشته نقلی: بخورده یم bo-xordε-y-om «خورده ام»، بخورده یی bo-xordε-y-i «خورده ای»، بخورده ایم bo-xordε-y-em «خورده ایم»، بخورده یی ei bo-xordε-y-ei «خورده اید»، بخورده ین bo-xordε-y-an «خورده اند»؛

گذشته دور (ماضی بعید): بخورده بودم bo-xordε bod-om «خورده بودم»، بخورده بودی bo-xordε bod-i «خورده بودی»، بخورده بودم bo-xordε bod-em «خورده بودیم»، بخورده بودی ei bo-xordε bod-ei «خورده بودید»، بخورده بودن bo-xordε bod-an «خورده بودند».

(۱۱) مصوت [a] در ریشه گذشته مختوم به گروههای صامت: st-ft-nd و در اسم مفعول و مصدر بصورت [ε] ادا می شود (به شرطی که مصوت [a] در اصل فارسی وجود داشته و تغییر یافته مصوت دیگری نباشد. مانند بفته bafta «بافتن» که در اصل فارسی bāftan است و در قایینی بصورت bafta در آمده است).

مثال:

دبسته dε-bεsta / bεn, bast, bεst, bas «دبستم» dε-bast-om «دبستم»، دبسته یم dε-bεstε-y-om «دبسته ام»، دبسته بستم dε-bεsta «دبستن».

اشکسته εskεsta / εskεn, εskast, εskεs «اشکستم» b-εskast-om «اشکستم»، اشکسته یم b-εskεstε-y-om «اشکسته ام»، اشکسته بستم εskεsta «اشکستن»؛

رفته rεfta / rou-r-, raft, ra, rεft «رفته ام» be-raft-om «رفته ام»، رفته یم be-raft-om «رفته ام».

be- rɛ fɛ -y-om «رفته ام»، برفته be- rɛ fta «رفتن»؛

ورکنده vɛ r- kɛ nda / kɛ n, kɛ , kand, kɛ nd, ka «کندن»؛ ورکندم vɛ r- kand - om

«کندم»، ورکنده‌یم vɛ r- kɛ ndɛ -y- om «کنده ام»، ورکنده vɛ r- kɛ nda «کندن»؛

۱۲) ریشه گذشته فعلهای: اشنخته ešnaxta «شناختن» و بفته bafta «بافتن» به سه صورت: اشناخت ešnāxt، اشنخت ešnaxt، اشناخ ešnāx و بفت baft، بافت bāft، باف bāf ظاهر می‌شود. شکل اول برای ساختن گذشته ساده و استمراری و سه شخص جمع آینده، شکل دوم برای ساختن گذشته نقلی و گذشته دور و شکل سوم برای ساختن سوم شخص مفرد گذشته ساده و استمراری و سه شخص مفرد آینده.

مثال:

اشنخته ešnāxta / ešnas, ešnās, ešnaxt, ešnāxt, ešnāx «شناختن».

گذشته ساده: بشناختم b-ešnāxt-om «شناختم»، بشناختی b-ešnāxt-i «شناختی»، بشناخ b-ešnāx «شناخت»، بشناختم b-ešnāxt-em «شناختیم»، بشناختی b-ešnāxt-ei «شناختید»، بشناختن b-ešnāxt-an «شناختند»؛

گذشته استمراری: مشناختم m-ešnāxt-om «می‌شناختم»، مشناختی m-ešnāxt-i «می‌شناختی»، مشناخ m-ešnāx «می‌شناخت»، مشناختم m-ešnāxt-em «می‌شناختیم»، مشناختی m-ešnāxt-ei «می‌شناختید»، مشناختن m-ešnāxt-an «می‌شناختند»؛

آینده: بخم اشناخ bo-x-om ešnāx «خواهم شناخت»، بخشی اشناخ be-x-ei ešnāx «خواهی شناخت»، بخه اشناخ be-x-ɛ ešnāx «خواهد شناخت»، بخه اشناختم be-x-ɛ ešnāxt-em «خواهید شناخت»، بخه اشناختن be-x-ɛ ešnāxt-ei «خواهید شناخت»، بخه اشناختن be-x-ɛ ešnāxt-an «خواهند شناخت»؛

گذشته نقلی (ماضی نقلی): بشنخته‌یم b-ešnaxtɛ-y-om «شناخته ام»، بشنخته‌یی b-ešnaxtɛ-y-i «شناخته‌ی»، بشنخته b-ešnaxtɛ «شناخته است»، بشنخته‌یم b-ešnaxtɛ-y-em «شناخته‌ایم»، بشنخته‌یی b-ešnaxtɛ-y-ei «شناخته‌اید»، بشنخته‌ین b-ešnaxtɛ-y-an «شناخته‌اند»؛

گذشته دور (ماضی بعید): بشنخته بودم b-ešnaxtɛ bod-om «شناخته بودم»، بشنخته بودی b-ešnaxtɛ bod-i «شناخته بودی»، بشنخته بو b-ešnaxtɛ bo «شناخته بود»، بشنخته بودم b-ešnaxtɛ bod-em «شناخته بودیم»، بشنخته بودی b-ešnaxtɛ bod-ei «شناخته بودید»، بشنخته

بودن b- ešnaxt ε bod- an «شناخته بودند».

بفته bafta / baf, bāf, bāft, baft, bāf «بافتن».

گذشته ساده: ببافتم be- bāft - om «بافتم»، ببافتی be- bāft- i «بافتی»، بباف be- bāf «باف»
«بافت»، ببافتیم be- bāft- em «بافتیم»، ببافتی be- bāft- ei «بافتید»، ببافتن be- bāft- an «بافتند».

گذشته استمراری: مبابفتم me- bāft- om «می‌بافتم»، مبابفتی me- bāft- i «می‌بافتی»، مبابف me- bāf «می‌باف»، مبابفتم me- bāft- em «می‌بافتیم»، مبابفتی me- bāft- ei «می‌بافتید»، مبابفتن me- bāft- an «می‌بافتند»؛

گذشته نقلی (ماضی نقلی): ببفته‌یم be- baftε -y- om «بافته‌ام»، ببفته‌یی be- baftε -y- i «بافته‌ای»، ببفته be- baftε «بافته است»، ببفته‌یم be- baftε -y- em «بافته‌ایم»، ببفته‌یی be- baftε «بافته‌اید»، ببفته‌ین be- baftε -y- an «بافته‌اند».

گذشته دور (ماضی بعید): ببفته بودم be- baftε bod- om «بافته بودم»، ببفته بودی be- baftε bod- i «بافته بودی»، ببفته بود be- baftε bo «بافته بود»، ببفته بودم be- baftε bod- em «بافته بودم»، ببفته بودی be- baftε bod- ei «بافته بودید»، ببفته بودن be- baftε bod- an «بافته بودند».

۱۳) ریشه گذشته فعلهای: دشته dε šta «داشتن»، بردشته vε r- dε šta «برداشتن» و ورخته vε r- xε sta «برخاستن» برحسب مورد به سه صورت: داشت dāšt, دشت dεšt, داش dāš و خاست xāst, خست xεst, خاس xās ظاهر می‌شود. صورت اول برای ساختن گذشته ساده، استمراری و سه شخص جمع آینده، صورت دوم برای ساختن گذشته نقلی و گذشته دور (ماضی نقلی و ماضی بعید) و مصدر و صورت سوم برای ساختن سه شخص مفرد آینده و سوم شخص مفرد گذشته ساده و استمراری به کار می‌رود.

مثال:

دشته dε šta / dε r- dar, dāšt, dε št, dāš «داشتن».

گذشته ساده: داشتم dāšt - om «داشتم»، داشتی dāšti «داشتی»، داش dāš «داشت»، داشتم dāstem «داشتیم»، داشتی dāštei «داشتید»، داشتن dāšt- an «داشتند»؛
گذشته استمراری: مداشتم me- dāšt- om «می‌داشتم»، مداشتی me- dāšt- i «می‌داشتی»،

مداش me- dāš «می داشت»، مداشتیم me- dāšt- em «می داشتیم»، مداشتی me- dāšt- ei «می داشتید»، مداشتن me- dāšt- an «می داشتند».

آینده: خم داش x- om dāš «خواهم داشت»، خی داش x- ei dāš «خواهی داشت»، خد داش x- ɛ dāš «خواهد داشت»، خه داشتیم x- ɛ dāšt- em «خواهیم داشت»، خه داشتی x- ɛ dāšt- ei «خواهید داشت»، خه داشتن x- ɛ dāšt- an «خواهند داشت»؛

گذشته نقلی: دشته یم dēštɛ-y- om «داشته ام»، دشته یی dēštɛ-y- i «داشته ای»، دشته dēštɛ «داشته است»، دشته یم dēštɛ-y- em «داشته ایم»، دشته یی dēštɛ-y- ei «داشته اید»، دشته ین dēštɛ-y- an «داشته اند»؛

گذشته دور: دشته بودم dēštɛ bod- om «داشته بودم»، دشته بودی dēštɛ bod- i «داشته بودی»، دشته بودیم dēštɛ bod- em «داشته بودیم»، دشته بودی dēštɛ bod- ei «داشته بودید»، دشته بودن dēštɛ bod- an «داشته بودند».

ورخسته VER- xesta / xɛ z, zɛ, xāst, xɛst, xās «برخاستن».

گذشته ساده: برخاستم VER- xāst- om «برخاستم»، برخاستی VER- xāst- i «برخاستی»، برخاس VER- xās «برخاست»، برخاستیم VER- xāst- em «برخاستیم»، برخاستی VER- xāst- ei «برخاستید»، برخاستن VER- xāst- an «برخاستند».

گذشته استمراری: ورموخاستم VER- mo- xāst- om «برمی خاستم»، ورموخاستی VER- mo- xāst- i «برمی خاستی»، ورموخاس VER- mo- xās «برمی خاست»، ورموخاستیم VER- mo- xāst- em «برمی خاستیم»، ورموخاستی VER- mo- xāst- ei «برمی خاستید»، ورموخاستن VER- mo- xāst- an «برمی خاستند»؛

گذشته نقلی: ورخسته یم VER- xɛstɛ-y- om «برخاسته ام»، ورخسته یی VER- xɛstɛ-y- i «برخاسته ای»، ورخسته یم VER- xɛstɛ-y- em «برخاسته ایم»، ورخسته یی VER- xɛstɛ-y- ei «برخاسته اید»، ورخسته ین VER- xɛstɛ-y- an «برخاسته اند»؛

گذشته دور: ورخسته بودم VER- xɛstɛ bod- om «برخاسته بودم»، ورخسته بودی VER- xɛstɛ bod- i «برخاسته بودی»، ورخسته بودیم VER- xɛstɛ bod- em «برخاسته بودیم»، ورخسته بودی VER- xɛstɛ bod- ei «برخاسته بودید»، ورخسته بودن VER- xɛstɛ bod- an «برخاسته بودند».

آینده: ورخم خاس VER- x- om xās «برخواهم خاست (بلند خواهم شد)»، ورخی خاس VER-

x-ei xās - «برخواهی خاست»، ورخه خاس VER-x-Exās «برخواهد خاست»، ورخه خاستیم VER-x-Exāst-em «برخواهیم خاست»، ورخه خاستی VER-x-Exāst-ei «برخواهید خاست»، ورخه خاستن VER-x-Exāst-an «برخواهند خاست».

۱۴) ریشه گذشته فعل اومده umēda «آمدن»: برحسب مورد به چهار شکل اومد -umēd-، مد -mēd-، مه -mē- و umē ظاهر می شود شکل اول، یعنی umēd برای ساختن گذشته ساده و استمراری، گذشته نقلی و گذشته دور؛ شکل دوم، یعنی mēd برای سه شخص جمع آینده؛ شکل سوم، یعنی mē- برای ساختن سه شخص مفرد آینده و شکل چهارم، یعنی umē- برای ساختن سوم شخص مفرد گذشته ساده و استمراری به کار می رود.

مثال:

گذشته ساده: بومدم b-umēd-om «آمدم»، بومدی b-umēd-i «آمدی»، بومه b-umē «آمدم»
 بومدم b-umēd-em «آمدم»، بومدی b-umēd-ei «آمدید»، بومدن b-umēd-an «آمدند»؛

گذشته استمراری: مومدم m-umēd-om «می آمدم»، مومدی m-umēd-i «می آمدی»، مومه m-umē «می آمدم»، مومدم m-umēd-em «می آمدم»، مومدی m-umēd-ei «می آمدید»، مومدن m-umēd-an «می آمدند»؛

گذشته نقلی: بومدهیم b-umēdē-y-om «آمده ام»، بومدهیی b-umēdē-y-i «آمده ای»، بومدهیه b-umēdē-y-e «آمده است»، بومدهیم b-umēdē-y-em «آمده ایم»، بومدهیی b-umēdē-y-ei «آمده اید»، بومدهین b-umēdē-y-an «آمده اند».

گذشته دور: بومده بودم b-umēdēbod-om «آمده بودم»، بومده بودی b-umēdēbod-i «آمده بودی»، بومده بودم b-umēdēbod-em «آمده بودیم»، بومده بودی b-umēdēbod-ei «آمده بودید»، بومده بودن b-umēdēbod-an «آمده بودند»؛

آینده: بخم مه bo-x-om mē «خواهم آمد»، بخمی مه be-x-ei mē «خواهی آمد»، بخمه مه be-x-ē mē «خواهد آمد»، بخم مدم bo-x-om mēd-em «خواهیم آمد»، بخم مدی be-x-ē mēd-ei «خواهید آمد»، بخم مدن be-x-ē mēd-an «خواهند آمد».

ب) ضمایر شخصی (پسوندهای شخصی):

ضمایر شخصی در گویش قایینی عبارتند از:

مفرد	جمع		
۱ - اُم	- om	اِم	- em
۲ - اِئ	- i	اِئ	- ei
۳ - اَه	- ɛ	اَن	- an

به استثنای سوم شخص مفرد عین همین ضمیرها در گذشته به کار می‌رود، سوم شخص مفرد گذشته ضمیری ندارد، یا به عبارت دیگر ضمیر آن صفر است.

مثال:

فعل خورده xorda «خوردن».

زمان حال:

مخورم	mo-xor-om	«می‌خورم»	مخورم	mo-xor-em	«می‌خوریم»
مخوری	mo-xor-i	«می‌خوری»	مخوری	mo-xor-ei	«می‌خورید»
مخوره	mo-xor-ɛ	«می‌خورد»	مخورن	mo-xor-an	«می‌خورند»

زمان گذشته (گذشته ساده):

مفرد	جمع			
بخواردم	bo-xârd-om	«خوردم»	bo-xârd-em	«خوردیم»
بخواردی	bo-xârd-i	«خوردی»	bo-xârd-ei	«خوردید»
بخوار	boxâr	«خورد»	bo-xârd-an	«خوردند»

ج) پیشوندها:

۱ - پیشوند (mo-) me: این پیشوند برحسب ریشه فعل نمایشگر حال و استمرار می‌باشد:

مانند: خریده xɛrida / xɛr, xɛrid «خریدن».

۱) حال: مخرم me-xɛr-om «می‌خرم»، مخری me-xɛr-i «می‌خری»، مخره me-xɛr-ɛ «می‌خرید»، مخرن me-xɛr-an «می‌خرند»، مخرم me-xɛr-em «می‌خریم»، مخری me-xɛr-ei «می‌خرید»، مخرن me-xɛr-an «می‌خرند».

۲) استمراری ساده: مخریدم me-xɛ rid-om «می خریدم»، مخریدی me-xɛ rid-i «می خریدی»، مخریدی me-xɛ rid-em «می خریدم»، مخریدی me-xɛ rid-an «می خریدند»؛
 ۳) استمراری مرگب: مخریده‌یم me-xɛ ridɛ-y-om «می خریده‌ام»، مخریده‌یی me-xɛ ridɛ-y-i «می خریده‌ای»، مخریده‌یم me-xɛ ridɛ-y-e «می خریده است»، مخریده‌یم me-xɛ ridɛ-y-ei «می خریده‌ی»، مخریده‌یی me-xɛ ridɛ-y-ei «می خریده‌اید»، مخریده‌ین me-xɛ ridɛ-y-an «می خریده‌اند».

۲- پیشوند (bo-) be-: این پیشوند همراه گذشته (ساده، نقلی، دور)، آینده، التزامی، امری، بجز در افعال پیشوندی و فعلهای بوده boda «بودن»، دشته dɛʃta «داشتن»، کرده kerda «کردن»، شده šoda «شدن» و دیده dida «دیدن» می‌آید.

مثال:

- ۱) گذشته ساده: بخریدم be-xɛ rid-om «خریدم»، بخریدی be-xɛ rid-i «خریدی»، بخری be-xɛ ri «خرید»، بخریدم be-xɛ rid-em «خریدم» و...
- ۲) گذشته نقلی: بخریده‌یم be-xɛ ridɛ-y-om «خریده‌ام»، بخریده‌یه be-xɛ ridɛ-y-em «خریده‌ایم».
- ۳) گذشته دور: بخریده بودم be-xɛ ridɛ bod-om «خریده بودم». بخریده بودم be-xɛ ridɛ bod-em «خریده بودیم».
- ۴) التزامی: بخرم be-xɛ r-om «بخرم»، بخرم be-xɛ r-em «بخرم».
- ۵) امری: بخر be-xɛ r «بخر»، بخری be-xɛ r-ei «بخری».
- ۶) آینده: بخرم خری bo-x-om xɛ ri «خواهم خرید»، بخه خریدی be-x-ɛ xɛ rid-ei «خواهید خرید».

دگرگونی پیشوندها

پیشوندهای: be- و me- گاهی بصورت bo- و mo- ظاهر می‌شوند. این تغییر می‌تواند نتیجه همگون شدن با مصوتهای: [o] و [u] ریشه فعل یا ضمیر شخصی باشد. در مجموع این دگرگونیها از قواعد زیرپیروی می‌کند:

۱- با فعلهائی که در ریشه آنها مصوت‌های: [e]، [i]، [ɛ]، [a] و [â] وجود دارد معمولاً بصورت: - be - و - me ظاهر می‌شوند.

مثال:

برده *borda / bɛr* «بردن»، مبرم *me- bɛr-om* «می‌برم»، ببر *be-bɛr* «ببر»؛ دیده *dida / bin* «دیدن»؛ مبینم *me- bin- om* «می‌بینم»، ببی *be-bi* «بین»؛ کشته *kešta / kar*، بکار *be- kâr* «بکار»؛ نوشته *nevešta / nevis*، بنویسم *me-nevis-om* «می‌نویسم»، بنویس *be-nevis* «بنویس».

۲- با فعلهائی که در ریشه آنها مصوت‌های: [u] و [o] وجود دارد معمولاً بصورت - bo - و - mo ظاهر می‌شوند.

مثال:

خورده *xorda / xor* «خوردن»؛ مخورم *mo- xor- om* «می‌خورم»، بخور *bo-xor* «بخور».
برده *borda / bord* «بردن»؛ ببرم *bo- bord-om* «بردم»، موبرم *mo-bord-om* «می‌بردم».
خونده *xonda / xond, xun* «خواندن»؛ موخونم *mo- xun- om* «می‌خوانم»، موخوندم *mo- xond- om* «می‌خواندم»، بخونم *bo-xun-om* «بخوانم»، بخوندم *bo- xond-om* «خواندم».
فروخته *foruxta / foruš / foruxt* «فروختن»؛ موفروشم *mo-fruš-om* «می‌فروشم»، موفروختم *bo-fruxt-om* «می‌فروختم»، بفروشم *bo-fruš-om* «بفروشم»، بفروختم *bo-fruxt-om* «فروختم»؛

پخته *poxta / pox (t)* «پختن»؛ موپختم *mo-pox- om* «می‌پختم»، پپختم *bo-pox-om* «پختم»؛

کشته *košta / košt, koš* «گشتن»؛ موکشم *mo- koš-om* «می‌کشم»، بکُش *bo-koš* «بکش»؛ بکشم *bo-košt-om* «کشم»، موکشم *mo-košt-om* «می‌کشم»؛

مرده *morda / mord* «مُردن»؛ بمردم *bo-mord-om* «مردم»، مومردم *mo-mord-om* «می‌مردم»؛

ورگفته *vɛr-gofta / gu, goft* «گفتن»؛ ورموگم *vɛr-mo- g-om*، ورموگفتم *vɛr-mo- goft-om* «می‌گفتم»؛

مونده *monda / mun, mond* «ماندن»؛ مومونم *mo-mun-om* «می‌مانم»، بمونم *bo-mun-om* «مانم»؛ موموندم *mo-mond-om* «می‌ماندم»، بموندم *bo-mond-om* «ماندم».

فعل‌های زیر از این قاعده پیروی نمی‌کنند:

سوخته *suxta / suxt, suz*: «سوختن»: مسوزم *me-suz-om* «می‌سوزم»، بسوختم *be-suxt-om* «سوختم»؛

وه دوخته *va-duxta / duxt, duz*: «دوختن»: ومدوزم *va-me-duz-om* «می‌دوزم»، ومدوختم *va-me-duxt-om* «می‌دوختم»؛

وه رنده *va-ronda / rond, run*: «شخم زدن»: وه مرندم *va-me-rond-om* «شخم می‌زدم»، و مروم *va-me-run-om* «شخم می‌زنم»؛

جنده *ḵonda / ḵun, ḵond*: «دزدیدن»: مجونم *me-ḵun-om* «می‌دزدم»، مجندم *me-ḵond-om* «می‌دزدیدم»، بجونم *be-ḵun-om* «بدزدم»، بجوندم *be-ḵond-om* «دزدیدم»؛

شسته *šosta / sost, šu*: «شستن»: مشویم *me-šu-y-om* «می‌شویم»، مشستم *me-šost-om* «می‌شستم»، بشویم *be-šu-y-om* «بشویم»، بشستم *be-šost-om* «شستم».

بطوری که ملاحظه می‌شود در پنج فعل بالا با اینکه در ریشه آنها مصوت‌های: [o] و [u] وجود دارد مع ذلك پیشوندها بصورت‌های: *me-* و *be-* ظاهر گشته‌اند.

۳. با ریشه */a (ā) /* فعل اومده *um ε da* «آمدن» تحت تاثیر عنصر پیونده «y» دو پیشوند *me-* و *be-* بصورت *mi-* و *bi-* ظاهر می‌شوند.

مثال:

مییم *mi-y-a-y-om* یا *mi-y-am* «می‌آیم»، میی *mi-y-a-y-i* یا میی *mi-y-ei* «می‌آیی»، مییه *mi-y-a-y-ε* یا میه *mi-y-a* «می‌آید»، مییم *mi-y-a-yem* «می‌آییم»، مییی *mi-y-a-y-ei* «می‌آیید»، مین *mi-y-a-y-an* «می‌آیند»، بیا *bi-y-ā* «بیا»، بیایی *bi-y-ā-y-ei* «بیائید».

۴. با ریشه‌هایی که به مصوت‌های: [e] و [u] آغاز می‌شوند، پیشوندهای: *be-* و *me-* بصورت‌های: *m-* و *b-* تخفیف پیدا می‌کنند.

اشکسته *ešk ε sta / ešk ε n, eškast*: «شکستن»: مشکم *m-ešk ε n-om* «می‌شکنم»، مشکنی *m-ešk ε n-i* «می‌شکنی»، مشکنه *m-ešk ε n-ε* «می‌شکند» و جز اینها، بشکستم *b-eškast-om* «شکستم»، بشکستی *b-eškast-i* «شکستی»، بشکه *b-eška* «شکست» و جز اینها.
اومده *um ε da / um ε d, um ε*: «آمدن»: مومدم *m-um ε d-om* «می‌آمدم»، مومدی

m-umε d-i «می آمدی»، مومه m-umε «می آمد» و...، بومدم b-umε d-om «آمدم»، بومدی b-umε d-i «آمدی»، بومه b-umε «آمد» و جز اینها.

۵. پیشوند be- در اوّل شخص مفرد آینده در صورتیکه با پیشوند ne همراه نباشد تحت تاثیر ضمیر شخصی om- بصورت bo- ظاهر می شود.

مثال: بخم ره bo-x-om ra «خواهم رفت»، بخم مه bo-x-om mε «خواهم آمد»، بخم خری bo-x-om xε ri «خواهم خرید». اما گفته می شود بنخم ره be-nε-x-om ra «نخواهم رفت»، بنخم مه be-nε-x-om mε «نخواهم آمد»، بنخم خری be-nε-x-om xε ri «نخواهم خرید».

پیشوندهای فعلی

۴-۲. تعداد زیادی از فعلهای ساده قاینی با پیشوند همراه است. فعلهای پیشوندی قاینی به دو گروه تقسیم می شوند. گروهی که همیشه با پیشوندند و بدون پیشوند اصلاً به کار نمی روند و گروهی که گاهی همراه با پیشوند و گاهی بدون پیشوند استعمال می شوند، یعنی این نوع فعلها با پیشوند و بی پیشوند آنها یکسان نیستند و از لحاظ معنایی با هم فرق دارند. نخست فعلهایی که هم با پیشوند و هم بدون پیشوند به کار می روند آورده می شود، سپس فعلهایی که همیشه پیشوندی همراه دارند آورده خواهد شد. پیشوندهایی که پیش از فعلها می آیند عبارتند از:

(۱) va (vâ) :

جسته jε sta «(فرار کردن) + وه va = وجسته va-jε sta «(جهیدن)»؛

مرده morda «(مردن) + وه va = و مرده va-morda «(خاموش شدن)»؛

کشته košta «(کشتن) + وه va = و کشته va-košta «(خاموش کردن)»؛

کرده kerda «(کردن) + وه va = و کرده va-kerda «(باز کردن)»؛

شده šoda «(شدن) + وه va = و شده va-šoda «(باز شدن)»؛

دو یده dε vida «(دویدن) + وه va = و دو یده va-dε vida «(پخش شدن)»؛

بسته besta «(بستن) + وه va = و بسته va-be sta «(نشاء کردن)»؛

خریده xε rida «(خریدن) + وه va = و خریده va-xε rida «(اجاره کردن موقتی باغی برای

برداشت میوه آن و استفاده از هوای آن)»؛

فروخته foruxta «فروختن» + وه va = و فروخته va-fruxta «به اجاره دادن محصول باغی»؛
ملیده malida «مالیدن» + وه va = و ملیده va-malida «سائیدن کشک».

۲) ور ver:

شسته šosta «شستن» + ور ver = ورشته ver-šosta «شستن حبوبات و غلات برای جدا کردن دانه های شن از آن».
جسته jēsta «گریختن» + ور ver = ورجسته ver-jēsta «سوار شدن روی چیزی یا حیوانی».

خونده xonda «خواندن آواز» + ور ver = ورخونده ver-xonda «قرائت کردن، خواندن».
کشیده kēšida «کشیدن» + ور ver = ورکشیده ver-kēšida «وزن کردن».
اشکسته eškesta «شکستن» + ور ver = وراشکسته ver-eškesta «بالا زدن آستین».
ملیده malida «مالیدن» + ور ver = ورملیده ver-malida «بالا زدن پاچه شلوار».
بسته bešta «بستن» + ور ver = وربسته ver-bešta «طناب پیچ کردن، قنداق کردن بچه».
اومده umēda «آمدن» + ور ver = وراومده ver-umēda «طلوع کردن، آماده شدن خمیر برای پختن».

زده zēda «زدن» + ور ver = ورزده ver-zēda «چیدن گل زعفران»

۳) ده de:

بسته bešta «بستن به وسیله طلسم» + ده de = دبسته de-bešta «بستن ضد باز کردن»
کشیده kēšida «کشیدن» + ده de = دکشیده de-kēšida «نیمه بستن در، سوزن نخ کردن».
گشته gešta «گردیدن» + ده de = دگشته de-gešta «نیم دور زدن».
خزیده xe zida «سُر خوردن» + ده de = دخزیده de-xē zida «خود را در گوشه ای پنهان کردن».

افعال زیر همیشه با پیشوند می آیند، یا به عبارت دیگر صورت ساده آنها هرگز به کار نمی رود.

۱ - فعلهائی که پیش از آنها پیشوند *va* می‌آید. مانند: و پلیده *va-palida* «جستن» (مثلاً جیب را)، و کُرنده *va-keronda* «جویدن از روی عصبانیت» (مثلاً انگشت کسیرا)، و نَشَنده *va-nšonda* «نشاء کردن، غرس کردن»، و نَشسته *va-nšesta* «نشستن»، و شَمیده *va-šemida* «آشامیدن، مایع را سرکشیدن»، و گفته *va-kofta* «کوبیدن دانه‌ها در هاون»، و رفته *va-rofta* «رو بیدن برف»، و لشته *va-lešta* «لیسیدن» و جز اینها.

۲ - فعلهائی که پیش از آنها پیشوند *ver* می‌آید. مانند: و رخسته *ver-xesta* «برخاستن»، و رگفته *ver-gofta* «گفتن»، و رپریده *ver-perida* «پریدن»، و رتپیده *ver-teppida* «سقط شدن» و جز اینها.

۳ - فعلهائی که پیش از آنها پیشوند *de* می‌آید. مانند: د گفته *de-kofta* «انباشته کردن (با فشار چیزی را در کیسه‌ای جا دادن)»، د گُرنده *de-geronda* «روشن کردن (چراغ، با کبریت و غیره)»، دخرشیده *de-xerašida* «خراش برداشتن» و جز اینها.

دگرگونیهای پیشوند فعلی

۴ - ۳. پیشوندهای فعلی در مجموع به هنگام صرف فعلها دگرگونیهای را متحمل نمی‌شوند به استثنای پیشوند *va* در التزامی، امری و آینده که بصورت *vā* ظاهر می‌شود و نیز پیشوند *ver* همراه فعل و رخسته *ver-xesta* که در التزامی و امری به شکل *ve* پدیدار می‌گردد.

مثال:

و کرده *va-kerda* «باز کردن».

جمع	مفرد
و موکنیم <i>va-mo-kon-em</i> «باز می‌کنیم»	حال: و موکنم <i>va-mo-kon-om</i>
و کردیم <i>va-kerd-em</i> «باز کردیم»	گذشته ساده: و کردم <i>va-kerd-om</i>
و مکردیم <i>va-me-kerd-em</i> «باز می‌کردیم»	گذشته استمراری: و مکردم <i>va-me-kerd-om</i>
و کرده‌یم <i>va-kerd-e-y-em</i> «باز کرده‌ایم»	گذشته نقلی: و کرده‌یم <i>va-kerd-e-y-om</i>
و کنیم <i>vā-kon-em</i> «باز کنیم»	التزامی: و اکنم <i>vā-kon-om</i>
و کنی <i>vā-kon-ei</i> «باز کنید»	امری: و اکو <i>vā-ko</i>
و اخدم <i>vā-x-ekerd-em</i> «باز خواهیم کرد»	آینده: و اخدم <i>vā-x-om ker</i>

ورخسته ver-xe sta «(برخاستن)»			
حال: ورْمُخزم ver-me-xez-om «(برمی خیزم)»	ورْمَخزم ver-me-xez-em «(برمی خیزیم)»		
گذشته ساده: ورخاستم ver xâst-om «(برخاستم)»	ورخاستم ver-xâst-em «(برخاستیم)»		
گذشته } ورمُوخاستم ver-mo-xâst-om «(برمیخاستم)» ورمُوخاستیم ver-mo-xâst-em «(برمیخاستیم)» استمراری:			
گذشته } ورخسته یم ver-xest -y-om «(برخاسته ام)» ورخسته یم ver-xeste-y-em «(برخاسته ایم)» نقلی:			
امر: ورخه ve-xe «(برخیز)»	ورخه زی ve-xez-ei «(برخیزید)»		
التزامی: ورخزم ve-xez-om «(برخیزم)»	ورخزم ve-xez-em «(برخیزیم)»		
آینده: ورخم ver-xeom xâs «(برخواهم خاست)» ورخه ver-xe xâsti «(برخواهید خاست)» xâst-ei			

فعل مرکب

۴-۴. باید دانست که در گویش قاینی مانند فارسی تعداد فعلهای ساده نسبتاً زیاد نیست و بسیاری از مفاهیمی که در زبانهای فرانسه و انگلیسی با فعل های ساده بیان می شود در قاینی با فعل مرکب آورده می شود. لازم به یادآوری است که خود عنوان فعل مرکب و اینکه چه فعلهایی مرکب هستند و چه فعلهایی نیستند محل بحث و گفتگو است. ما در اینجا تمام فعلهایی را که از یک جزء کمکی و یک مصدر تشکیل یافته اند مرکب نامیده ایم. مانند: هه ته مده hē ta mē da «(پائین آمدن)» وه بر گلیده va-bēr gelida «(دراز کشیدن)» و...

فعلهای مرکب در قاینی از اجزاء زیر تشکیل شده اند:

- ۱) از یک اسم و یک مصدر (فعل کمکی): بوس کرده bus kerda «(بوسیدن)»، دندو کنده dēndu kēnda «(گاز گرفتن)»، پوسیک کنده pusik kēnda «(وشگون گرفتن)»، دوماد شده dumād «(زن گرفتن، ازدواج کردن)» و...
- ۲) از یک صفت و یک مصدر (فعل کمکی): برجو کرده berju kerda «(بودادن پسته، بادام، تخمه و...)»، روشه کرده ruša kerda «(روشن نمودن)»، خوب شده xub šoda «(بهبود یافتن)» و...

- ۳) از یک قید و یک مصدر (فعل کمکی): بالا شده bālā šoda «(بالا رفتن)»، هه ته مده hē ta mē da «(پائین آمدن)»، هه ته شده hē ta šoda «(پائین آمدن)».

مثال: مه‌مرم و برگلم ma me-r-om va-bεr gεl-om «من می‌روم دراز بکشم»، مه‌ای پولورودی کرده‌یم ma i pulu-r va- di kerdε-y-om «من این پولها را پیدا کرده‌ام»، ایر از پشت بوهه ته کردن Ali i-r εz pošt- e bu hε ta kerd-an «او را از پشت بام پائین آوردند»، علی رضونودوماد شده rε mε zun dumâd šodε «علی پسر رمضان ازدواج کرده است» و...

۴- ۵. صرف افعال: بوده boda «بودن»، دشته dε šta «داشتن» و مسته masta «خواستن».

۱) فعل بوده boda «بودن»

این فعل در حال خبری (مضارع اخباری) دارای دو صورت متفاوت می‌باشد: یک صورت ضمیری و یک صورت معمولی.

شکلهای ضمیری عبارتند از:

مفرد	جمع
۱- om - «آم»	- em «ایم»
۲- i - «ای»	- ei «اید»
۳- { - s - ε - e } «است»	- an «اند»

مثال: ای کتاب از منه i ketâb εz man- e «این کتاب مال من است»، اینو خواز شمانیه i ouxori inu xo εz šomâ ne-y-ε «اینها که مال شما نیست»، ای اوخوری خو اشکستس xo εške stε-s «این لیوان که شکسته است».

اشکال ضمیری در ساختن ماضی نقلی تمام فعلها به کار می‌رود: برفته‌یم be- rε ftε-y- om برفته‌ام، برفته‌یی be- rε ftε-y- i «رفته‌ای»، برفته‌یه be- rε ftε-y- e «رفته است»، برفته‌یم be- rε ftε-y- an «رفته‌ایم»، برفته‌یی be- rε ftε-y- ei «رفته‌اید»، برفته‌ین be- rε ftε-y- an «رفته‌اند».

در سوم شخص مفرد صورت ضمیری، بر حسب ساخت آوایی و نیز کلماتی که پیش از ضمیر می‌آیند هم چنان که در بالا مشاهده شد سه شکل مختلف وجود دارد که عبارتند از: -s, -ε, -e معمولاً وقتی کلمه‌ای که پیش از ضمیر می‌آید به مصوت ختم شده باشد (منظور مصوت ساده است)

پس از آن شکل s- می آید.

مثال: امروز چند ماس emruz čande mâ-s «امروز چندم ماه است؟»، آگه تو کرکوبشی کار فرووس εge to kε rko beši kâr fε ravu-s «اگر تو اهل کار باشی کار زیاد است»، هوا روشس hεvâ ruša-s «هوا روشن است»، هوا برفیس hεvâ bεrfi-s «هوا برفی است»، در دبستس dεr dε-bεstε-s «در بسته است». اگر کلمه ای که پیش از صورت ضمیری می آید به صامت یا مصوّت مرکّب ختم شده باشد، پس از آن شکل ε- خواهد آمد. مانند: هوا سرده ε- hεvâ sard «هوا سرد است»، حمام گرمه ε- hεmom gεrm «حمام گرم است»، صبا تعطیل ε- sεbâ tatil «فردا تعطیل است»، افتو ε- eftou «آفتاب است»، حالا کیه ε- hâlâ kei «حالا چه وقت است؟»... و بالاخره اگر کلمه ای که پیش از صورت ضمیری فعل boda می آید معلوم باشد، صورت ضمیری پس از آن به شکل e- خواهد بود. مانند:

ای پرهه کوتاه یه i pεrha kuta- y-e «این پیراهن کوتاه است»، ای شیرو گرمه یه سرد i širu garm- e ya sard «این شیرها گرم است یا سرد؟»، ای نونو خشکه مه دندو ندرد i nunu xošk «این نانها خشک (سخت) است من دندان ندارم»، ای دوو تلخه مه نمیم i dεvau telax- e ma nε-may- om «این داروها تلخ است من آنها را نمی خورم (من آنها را نمی خواهم)». هنگامی که صورت ضمیری فعل boda «بودن» بعد از يك عنصر پیونده نیز بیاید به شکل e- ظاهر می شود.

مانند: اینو پستیه i nu pestε- y-e «اینها پسته است»، کنه ke-n-e «کیست؟»، چنه če-n-e «چیست؟» کوده ku-d-e «کجاست؟».

۱) صرف فعل بوده boda (صورت معمولی)

جمع	مفرد	۱- حال:
«هستیم» hast- cm	«هستم» hast- om	هستم
«هستید» hast- ei	«هستی» hast- i	هستی
«هستند» hast- an	«هست» has	هس

۲- گذشته ساده:

جمع	مفرد
«بودیم» bod- cm	«بودم» bod- om

بودی	bod - i	«بودی»	بودی	bod - ei	«بودید»
بود	bo	«بود»	بودن	bod - an	«بودند»

۳ - گذشته استمراری:

مفرد		جمع	
mo- bod - om	«می بودم»	mo-bod-em	«می بودیم»
mo-bod-i	«می بودی»	mo-bod-ei	«می بودید»
mo-bo	«می بود»	mo-bod-an	«می بودند»

۴ - گذشته نقلی:

مفرد			جمع		
بوده‌یم	bod ɛ -y-om	«بوده‌ام»	بوده‌یم	bod ɛ -y-em	«بوده‌ایم»
نبوده‌یی	bod ɛ -y-i	«نبوده‌ای»	نبوده‌یی	bod ɛ -y-ei	«نبوده‌اید»
نبوده‌یه	bod ɛ -y-e	«نبوده‌است»	نبوده‌ین	bod ɛ -y-an	«نبوده‌اند»

۵ - آینده:

مفرد		جمع	
خم بو	x-om bo	«خواهم بود»	x-ε bod-em
خی بو	x-ei bo	«خواهی بود»	x-ε bod-ei
خه بو	x-ε bo	«خواهد بود»	x-ε bod-an

۶ - التزامی ساده:

مفرد		جمع	
بشم	beš-om	بشم	beš-em
بشی	beš-i	بشی	beš-ei
بشه	beš-ε	بشن	beš-an
		«باشم»	«باشیم»
		«باشی»	«باشید»
		«باشد»	«باشند»

۷ - امری:

باش	bāš	«باش»	باشی	beš-ei	«باشید»
-----	-----	-------	------	--------	---------

۲) صرف فعل دشته dešta «داشتن»

۱- حال:

مفرد	جمع				
درم	dɛr-om	«دارم»	درم	dɛr-em	«داریم»
دری	dɛr-i	«داری»	دری	dɛr-ei	«دارید»
دری	dɛr-e	«دارد»	درن	dɛr-an	«دارند»

۲- حال آینده:

مفرد	جمع				
مدرم	me-dar-om	«می دارم»	مدرم	me-dar-em	«می داریم»
مدری	me-dar-i	«می داری»	مدری	me-dar-ei	«می دارید»
مدره	me-dar-e	«می دارد»	مدرن	me-dar-an	«می دارند»

مثال: هر چه مدرم خود هم مخورم har če me- dar- em xod ham mo- xor- em «هر چه داشته

باشیم با هم می خوریم»

۳- گذشته ساده:

مفرد	جمع				
داشتم	dāšt-om	«داشتم»	داشتم	dāšt-em	«داشتیم»
داشتی	dāšt-i	«داشتی»	داشتی	dāšt-ei	«داشتید»
داشت	dāš	«داشت»	داشتن	dāšt-an	«داشتند»

۴- گذشته استمراری:

مفرد	جمع				
مداشتم	me-dāšt-om	«می داشتم»	مداشتم	me-dāšt-em	«می داشتیم»
مداشتی	me-dāšt-i	«می داشتی»	مداشتی	me-dāšt-ei	«می داشتید»
مداش	me-dāš	«می داشت»	مداشتن	me-dāšt-an	«می داشتند»

۵- گذشته نقلی:

مفرد	جمع				
دشته یم	dɛštɛ-y-om	«داشته ام»	دشته یم	dɛštɛ-y-em	«داشته ایم»

دشته‌یی	d ɛ št ɛ y-i	«داشته‌ای»	دشته‌یی	d ɛ št ɛ -y-ei	«داشته‌اید»
دشته‌یه	d ɛ št ɛ -y-e	«داشته‌است»	دشته‌ین	d ɛ št ɛ -y-an	«داشته‌اند»

۶ - آینده:

مفرد	جمع				
خم داش	x-om dāš	«خواهم داشت»	خه داشتم	x-ɛ dāšt-em	«خواهیم داشت»
خی داش	x-ei dāš	«خواهی داشت»	خه داشتی	x-ɛ dāšt-ei	«خواهید داشت»
خه داش	x-ɛ dāš	«خواهد داشت»	خه داشتن	x-ɛ dāšt-an	«خواهند داشت»

۷ - گذشته دور:

مفرد	جمع				
دشته بودم	d ɛ št ɛ bod-om	«داشته بودم»	دشته بودم	d ɛ št ɛ bod-em	«داشته بودیم»
دشته بودی	d ɛ št ɛ bod-i	«داشته بودی»	دشته بودی	d ɛ št ɛ bod-ei	«داشته بودید»
دشته بو	d ɛ št ɛ bo	«داشته بود»	دشته بودن	d ɛ št ɛ bod-an	«داشته بودند»

۸ - التزامی مرکب:

مفرد	جمع				
دشته بشم	d ɛ št ɛ beš-om	«داشته باشم»	دشته بشم	d ɛ št ɛ beš-em	«داشته باشیم»
دشته بشی	d ɛ št ɛ beš-i	«داشته باشی»	دشته بشی	d ɛ št ɛ beš-ei	«داشته باشید»
دشته بشه	d ɛ št ɛ beš-ɛ	«داشته باشد»	دشته بشن	d ɛ št ɛ beš-an	«داشته باشند»

مثال: مه میم از اینو دشته بشم به توچه ma may- om ɛzinu d ɛ št ɛ beš- o be to če «من می‌خواهم از اینها داشته باشم به توچه مربوط».

۳ (صرف فعل مسته masta «خواستن»

این فعل دارای دو شکل و دو استعمال متفاوت است:

(الف) شکل مستقل که متضمن دو ریشه / ma / و / mas (t) / است و از نظر صرفی منظم می‌باشد ولی همه زمانها را در بر نمی‌گیرد.

(ب) شکلی که بصورت کمکی به کار می‌رود. شکل کمکی در زمان آینده فعلهائی که تاکنون معرفی شده آمده، اینک صرف شکل مستقل ارائه می‌شود.

۱ - حال:

مفرد	جمع				
میم	ma-y-em	«می خواهیم»	میم	«می خواهیم»	میم
می	ma-y-ei	«می خواهید»	می	«می خواهید»	می
می	ma-y-an	«می خواهند»	مین	«می خواهند»	می

۲ - گذشته ساده:

مفرد	جمع				
مستم	mast-om	«می خواستم»	مستم	«می خواستم»	مستم
مستی	mast-i	«می خواستی»	مستی	«می خواستی»	مستی
مس	mas	«می خواست»	مستن	«می خواست»	مس

۳ - گذشته نقلی:

مفرد	جمع				
مسته یم	mast ε -y-om	«خواستہ ام»	مسته یم	«خواستہ ام»	مسته یم
مسته یی	mast ε -y-i	«خواستہ ای»	مسته یی	«خواستہ ای»	مسته یی
مسته یه	mast ε -y-e	«خواستہ است»	مسته ین	«خواستہ است»	مسته یه

۴ - آینده:

مفرد	جمع				
مخم مس	mo-x-om mas	«خواهم خواست»	مخمه مستم	«خواهیم خواست»	مخم مس
مخی مس	me-x-ei mas	«خواهی خواست»	مخه مستی	«خواهید خواست»	مخی مس
مخه مس	me-x-ε mas	«خواهند خواست»	مخه مستن	«خواهند خواست»	مخه مس

۵ - گذشته دور:

مفرد	جمع				
مسته بودم	mast ε bod-om	«خواستہ بودم»	مسته بودم	«خواستہ بودم»	مسته بودم
مسته بودی	mast ε bod-i	«خواستہ بودی»	مسته بودی	«خواستہ بودی»	مسته بودی

مسته بو mast ε bo «خواستہ بود» مستہ بودن mast ε bod-an «خواستہ بودند»

۶- التزامی مرکب:

مفرد	جمع
مسته بشم mast ε beš-om «خواستہ باشم»	مسته بشم mast ε beš-em «خواستہ باشیم»
مسته بشی mast ε beš-i «خواستہ باشی»	مسته بشی mast ε beš-ei «خواستہ باشید»
مسته بشه mast ε beš-ε «خواستہ باشد»	مسته بشن mast ε beš-an «خواستہ باشند»

۴- ۶. زمان و وجه

الف- اشکال گرفته شده از ریشه حال:

۱- حال. زمان حال ترکیبی است از ریشه حال، ضمائر شخصی، پیشوند مه (mo-) me- و پیشوند فعلی در افعال پیشوندی (به استثنای: سه فعل: بوده boda «بودن»، دشته d ε sta «داشتن» و مسته masta «خواستن» که شرح شان در بالا آمد).

مثال: خریده x ε rida «خریدن»، ورگفته v ε r-gofta «گفتن»

مفرد	جمع
مخرم me-x ε r-om «می خرم»	مخرم me-x ε r-em «می خریم»
مخری me-x ε r-i «می خری»	مخری me-x ε r-ei «می خرید»
مخره me-x ε r-ε «می خرد»	مخرن me-x ε r-an «می خرند»

مفرد	جمع
ورموگم v ε r-mo-g-um «می گویم»	ورمگم v ε r-me-g-em «می گوئیم»
ورمگی v ε r-me-g-i «می گویی»	ورمگی v ε r-me-g-ei «می گوئید»
ورمگه v ε r-me-g-ε «می گوید»	ورمگن v ε r-me-g-an «می گویند»

۲. التزامی ساده. التزامی ساده تشکیل یافته از ریشه حال به اضافه ضمائر شخصی و پیشوند به (bo-) be- یا پیشوند فعلی در افعال پیشوندی.

مثال: رفته r ε fta «رفتن»، دبسته d ε -b ε sta «بستن».

مفرد	جمع
برم be-r-om «بروم»	برم be-r-em «برویم»

بری	be-r-i	«بروی»	بری	be-r-ei	«بروید»
بره	be-r-ε	«برود»	برن	be-r-an	«بروند»
مفرد			جمع		
دبندم	d ε-b ε nd-om	«دبندم»	دبندم	d ε-b ε nd-em	«دبندیم»
دبندی	d ε-b ε nd-i	«دبندی»	دبندی	d ε-b ε nd-ei	«دبندید»
دبنده	d ε-b ε nd-ε	«دبندد»	دبندن	d ε-b ε nd-an	«دبندند»

۳. امر. دوم شخص مفرد امر از ریشهٔ حال به اضافهٔ پیشوند به (بو) be-(bo) یا يك پیشوند فعلی در افعال پیشوندی ساخته می‌شود. به دوم شخص جمع آن پسوند ei- نیز افزوده می‌گردد.

مثال: برده borda «بردن»، و کرده va-kerda «باز کردن»

بیر	be-b ε r	«ببر»	بیری	be-b ε r-ei	«ببرید»
واکو	vā-ko	«بازکن»	واکنی	vā-kon-ei	«بازکنید»

ب- اشکال گرفته شده از ریشهٔ گذشته:

۱. گذشتهٔ ساده. گذشتهٔ ساده از ریشهٔ گذشته، ضمائر شخصی (به استثنای سوم شخص مفرد) و پیشوند be-(bo-) یا يك پیشوند فعلی در افعال پیشوندی تشکیل یافته است.

مثال: فروخته foruxta «فروختن»، و بسته va-bε sta «بستن»

مفرد			جمع		
بفروختم	bo-fruxt-om	«فروختم»	بفروختم	bo-fruxt-em	«فروختیم»
بفروختی	bo-fruxt-i	«فروختی»	بفروختی	bo-fruxt-ei	«فروختید»
بفروخ	bo-frux	«فروخت»	بفروختن	bo-fruxt-an	«فروختند»
مفرد			جمع		
وبستم	va-bast-om	«بستم»	وبسته	va-bast-em	«بستیم»
وبستی	va-bast-i	«بستی»	وبستی	va-bast-ei	«بستید»
وبس	va-bas	«بست»	وبستن	va-bast-an	«بستند»

۲. گذشتهٔ استمراری. گذشتهٔ استمراری از ریشهٔ گذشته، ضمائر شخصی (به استثنای سوم

شخص مفرد که بدون ضمیر است)، پیشوند (mo-) me- و یک پیشوند فعلی در فعلهای پیشوندی تشکیل یافته است.

مثال: شسته šosta «(شستن)»، ورخونده vɛ r-xonda «(خواندن)»

مفرد			جمع		
مشستم	me-šost-om	«می شستم»	مشستم	me-šost-em	«می شستیم»
مشستی	me-šost-i	«می شستی»	مشستی	me-šost-ei	«می شستید»
مشس	me-šos	«می شست»	مشستند	me-šost-an	«می شستند»
مفرد			جمع		
ورموخوندم	vɛr-mo-xond-em	«می خواندم»	ورموخوندم	vɛr-mo-xond-em	«می خواندیم»
ورموخوندی	vɛr-mo-xond-i	«می خواندی»	ورموخوندی	vɛr-mo-xond-ei	«می خواندید»
ورموخون	vɛr-mo-xon	«می خواند»	ورموخوندن	vɛr-mo-xond-an	«می خواندند»

ج - اشکال ساخته شده بر پایه اسم مفعول

۱. گذشته نقلی. گذشته نقلی از اسم مفعول، اشکال ضمیری فعل boda «بودن» (به استثنای سوم شخص مفرد که گاهی عاری از ضمیر است) پیشوند (bo-) be- یا یک پیشوند فعلی در افعال پیشوندی، ساخته می شود.

مثال: رفته rɛfta «(رفتن)»، ورگشته vɛ r-gešta «(برگشتن)».

مفرد			جمع		
برفته یم	be-rɛftɛ-y-om	«رفته ام»	برفته یم	be-rɛftɛ-y-em	«رفته ایم»
برفته یی	be-rɛftɛ-y-i	«رفته ای»	برفته یی	be-rɛftɛ-y-ei	«رفته اید»
برفته یه	be-rɛftɛ-y-e	«رفته است»	برفته ین	be-rɛftɛ-y-an	«رفته اند»
مفرد			جمع		
ورگشته یم	vɛr-geštɛ-y-om	«برگشته ام»	ورگشته یم	vɛr-geštɛ-y-em	«برگشته ایم»
ورگشته یی	vɛr-geštɛ-y-i	«برگشته ای»	ورگشته یی	vɛr-geštɛ-y-ei	«برگشته اید»
ورگشته یه	vɛr-geštɛ-y-e	«برگشته است»	ورگشته ین	vɛr-geštɛ-y-an	«برگشته اند»

۲. گذشته دور. گذشته دور از اسم مفعول به اضافه گذشته ساده فعل بوده boda بودن همراه با

پیشوند (bo-) be- یا یک پیشوند فعلی در افعال پیشوندی، ساخته می شود.

مثال: خورده xorda «خوردن»، و دده va-dada «دادن»

مفرد	جمع	
بخواره بودم bo-xârdε bod-om «خورده بودم»	بخواره بودم bo-xârdε bod-em «خورده بودیم»	
بخواره بودی bo-xârdε bod-i «خورده بودی»	بخواره بودی bo-xârdε bod-ei «خورده بودید»	
بخواره بو bo-xârdε bo «خورده بود»	بخواره بودند bo-xârdε bod-an «خورده بودند»	

مفرد	جمع	
ودده بودم va-dadε bod-om «داده بودم»	ودده بودم va-dadε bod-em «داده بودیم»	
ودده بودی va-dadε bod-i «داده بودی»	ودده بودی va-dadε bod-ei «داده بودید»	
ودده بو va-dadε bo داده بود	ودده بودند va-dadε bod-an «داده بودند»	

۳. استمراری ترکیبی. استمراری ترکیبی از اسم مفعول به اضافه شکل ضمیری فعل بوده boda «بودن» و پیشوند me- (mo-) یا يك پیشوند فعلی در افعال پیشوندی تشکیل یافته است.

مثال. نوشته nevešta «نوشتن»، دبسته dε-bεsta «بستن»

مفرد	جمع	
منوشته یم me-nevēšt-y-om «می نوشته ام»	منوشته یم me-nevēštε-y-em «می نوشته ایم»	
منوشته یی me-nevēštε-y-i «می نوشته ای»	منوشته یی me-nevēštε-y-ei «می نوشته اید»	
منوشته یه me-nevēštε-y-e «می نوشته است»	منوشته ین me-nevēštε-y-an «می نوشته اند»	

مفرد	جمع	
دمبسته یم dε-me-bεst-y-om «می بسته ام»	دمبسته یم d-me-bεstε-y-em «می بسته ایم»	
دمبسته یی dε-me-bεst-y-i «می بسته ای»	دمبسته یی d-me-bεstε-y-ei «می بسته اید»	
دمبسته یه dε-me-bεstε-y-e «می بسته است»	دمبسته ین d-me-bεstε-y-an «می بسته اند»	

۴. التزامی ترکیبی. التزامی ترکیبی از اسم مفعول به اضافه التزامی ساده فعل boda «بودن» و پیشوند (bo-) be- یا يك پیشوند فعلی در افعال پیشوندی ساخته می شود.

مثال: خریده xεrida «خریدن»، ور گفته vεr-gofta «گفتن»:

مفرد	جمع
بخریده بشم be-xɛ ridɛ beš-om «خریده باشم»	بخریده بشم be-xɛ ridɛ beš-em «خریده باشیم»
بخریده بشی be-xɛ ridɛ beš-i «خریده باشی»	بخریده بشی be-xɛ ridɛ beš-ei «خریده باشید»
بخریده بشه be-xɛ ridɛ beš-ɛ «خریده باشد»	بخریده بشن be-xɛ ridɛ beš-an «خریده باشند»

مفرد	جمع
ورگفته بشم vɛr-goftɛ beš-om «گفته باشم»	ورگفته بشم vɛr-goftɛ beš-em «گفته باشیم»
ورگفته بشی vɛr-goftɛ beš-i «گفته باشی»	ورگفته بشی vɛr-goftɛ beš-ei «گفته باشید»
ورگفته بشه vɛr-goftɛ beš-ɛ «گفته باشد»	ورگفته بشن vɛr-goftɛ beš-an «گفته باشند»

د- آینده

آینده به کمک زمان حال فعل xasta «خواستن» به طریقه زیر ساخته می‌شود:

(۱) برای ساختن سه شخص مفرد از سه شخص مفرد زمان حال فعل xasta «خواستن» به اضافه پیشوند be-(bo-) یا یک پیشوند فعلی در افعال پیشوندی (به استثنای آینده فعل masta «خواستن» که در آن به جای پیشوند be-(bo-) از پیشوند me-(mo-) استفاده می‌شود) و ریشه ماضی فعل مورد نظر استفاده می‌شود.

(۲) برای سه شخص جمع آینده، سوم شخص مفرد فعل xasta به کار می‌رود به اضافه سه شخص جمع گذشته ساده فعل مورد نظر همراه با پیشوند be-(bo-) یا یک پیشوند فعلی در فعلهای پیشوندی.

مثال: آینده فعل خریده xɛrida «خریدن» و ورگفته vɛr-gofta «گفتن»:

مفرد	جمع
بخم خری bo-x-omxɛri «خواهم خرید»	بخم خری be-x-ɛxɛrid-em «خواهیم خرید»
بخی خری be-x-eixɛri «خواهی خرید»	بخی خری be-x-ɛxɛrid-ei «خواهید خرید»
بخه خری be-xe xɛri «خواهد خرید»	بخه خریدن be-xɛ xɛridan «خواهند خرید»

مفرد	جمع
ورخم گو vɛr-x-om go «خواهم گفت»	ورخم گفتم vɛr-x-ɛ goft-em «خواهیم گفت»

ورخی گو $v\epsilon r-x-ei\ go$ «خواهی گفت» ورخه گفتی $v\epsilon r-x-\epsilon\ goft-ei$ «خواهید گفت»
 ورخه گو $v\epsilon r-x-\epsilon\ go$ «خواهد گفت» ورخه گفتن $v\epsilon r-x-\epsilon\ goft-an$ «خواهند گفت»

۴-۷. فعل سببی

گوش قایینی کمتر از فعل سببی استفاده می کند و بیشتر به جای آن شیوه ترکیب را به کار می برد مانند: دخو کرده $d\epsilon-xou\ kerda$ «خوابانیدن»، هه خورد داده $he\ xord\ dada$ «خورانیدن» و جز اینها. با وجود این از فعل سببی نیز استفاده می کند و آنرا به طریقه زیر می سازد: برای ساختن ریشه حال فعل سببی، پسوند اون $-un$ به ریشه حال فعل پایه افزوده می شود و برای ساختن ریشه گذشته فعل سببی پسوند اوند $-und$

مثال:

حال

حال سببی

ریشه حال + پسوند $-un$

مترسوم $me-t\epsilon r\ sun-om$ «می ترسانم»	مترسم $me-t\epsilon rs-om$ «می ترسم»
ورمگردوم $v\epsilon r-me-g\erdun-om$ «برمی گردانم»	ورمگردم $v\epsilon r-me-g\epsilon rd-om$ «برمی گردم»
ورمخزوم $v\epsilon r-me-x\epsilon zun-om$ «برمی خیزانم»	ورمخزم $v\epsilon r-me-x\epsilon z-om$ «برمی خیزم»

گذشته

گذشته سببی

ریشه حال + پسوند $-ond$

بترسوندم $be-t\epsilon rsond-om$ «ترساندم»	بترسیدم $be-t\epsilon rsid-om$ «ترسیدم»
ورگردندم $v\epsilon r-g\erdond-om$ «برگرداندم»	ورگشتم $v\epsilon r-gešt-om$ «برگشتم»
ورخزندم $v\epsilon r-x\epsilon zond-om$ «برخیزاندم»	ورخاستم $v\epsilon r-x\epsilon st-om$ «برخاستم»

۴-۸. فعل مجهول

فعل مجهول در قایینی مانند فارسی رسمی به کمک اسم مفعول و فعل کمکی شده $\acute{s}oda$ «شدن» ساخته می شود.

مانند: چراغ و کشته شو $\acute{c}er\acute{a}q\ va- kost\epsilon\ \acute{s}o$ «چراغ خاموش شد»، درو دبسته شو $d\epsilon ru\ d\epsilon -b\epsilon st\epsilon\ \acute{s}o$ «درها بسته شد».

نونو پخته شو $nunu\ poxt\ \bar{s}o$ «ناتها پخته شد» و جز اینها.

٤-٩. نفی

در قایینی برای منفی کردن فعل از پیشوند نه - ne استفاده می شود.

مانند: بنمرم be-ne-me-r-om «نمی روم»، و نرمگن ve-r-ne-me-g-an «نمی گویند»،

بنرفتم be-n-e-r-ef-te-em «نرفتم»، بنمدی be-ne-me-d-ei «نیامدید» و جز اینها.

بطوری که ملاحظه می شود پیشوند نفی همیشه بعد از پیشوند be- (bo-) می آید. بطور کلی باید گفت که پیشوند -ne بعد از پیشوند be- (bo-) و پیشوند فعلی و پیش از پیشوند me- (mo-) می آید.

در صورت های ترکیبی، پیش از اسم مفعول و در آینده پیش از فعل کمکی می آید.

مانند: بنرفته-یم be-n-e-r-ef-te-y-om «نرفته ام»، بنخریده بودن be-ne-x-e-ri-de bod-an «نخریده بودند»، بنخم نوش be-ne-x-om neve' «نخواهم نوشت».

۴-۱۰. نہی

نهی در گویش قایینی به توسط پیشوند *ma* انجام می شود که به فعل امر می چسبد. مانند مکو *mā-ko* «مکن، نکن»، مری *mā-r-ei* «مروید یا نروید»، ورمگو *ve r-mā-gu* «مگو، نگو»، و مستو *va- ma- stu* «مستان»، در ره دمبندی *de re de-mā-b end-ei* «در را مبندید، در را ننیدید».

نحو

۵-۱. نهاد و گزاره

نهاد در گویش قاینی می‌تواند یا یک اسم، یا یک اسم و یک ضمیر متصل، یا یک ضمیر متصل و یا مجموعه یک ضمیر منفصل و متصل باشد.

مثال: نهاد اسمی: هوا خنکه «*hə vâ xonok*» «هوا سرد است»،

برش مبره ع-*barəš me-bar* «(باران می‌بارد)»

اسم + ضمیر متصل: رضا ورموخونه ع-*rezâ vɛ r-mo-xun* «(رضا می‌خواند)»

بچو برفتن ب-*be-raft-an* «(بچه‌ها رفتند)»

ضمیر متصل: بخواردم ب-*bo-xârd-om* «(خوردم)»، مترسن ع-*me-tɛ rs-an* «(می‌ترسند)»

ضمیر متصل و منفصل: مامرم ع-*mâ me-r-em* «(ما می‌رویم)»،

اونو مدونن ع-*unu me-dun-an* «(آنها می‌دانند)».

۵-۲. گزاره

گزاره در قاینی یک اسم یا یک بیان اسمی است که در پی یک شکل ضمیری از فعل بوده *boda* «(بودن)» می‌آید، یا هم یک صورت فعلی است.

مثال:

اسم همراه شکل ضمیری فعل بوده *boda* «(بودن)»: هوا برفیس ع-*hə vâ bɛ rfi-s* «(هوا برفی است)»

«*kučɛ geli-s*» «(کوچه گلی است)» و جز اینها.

بیان اسمی همراه شکل ضمیری فعل بوده *boda* «(بودن)»:

پسر شما خيله بچه فکریه ع-*pesɛ r-e šomâ xeile bɛ ččei fakrɛ-y-e* «(پسر شما بچه بسیار

شیطانی است»، دیولون باغ شما سخ بلنده divalun bâq šomâ sax boland-e «دیوارهای باغ شما عجب بلند است»

صورت فعلی: مردو برفته یین mɛ rdu ber ʔ ft ɛ -y-an «مردان رفته اند»، بچو بجستن bɛ ʔ ʕcau be- ʔast-an «بچه‌ها فرار کردند»

۵-۳. تطابق نهاد با فعل

فعل با نهاد در شرایط زیر مطابقت می‌کند:

- (۱) هنگامی که نهاد جمع بوده یا مفهوم جمع داشته باشد فعل نیز جمع آورده می‌شود.
مثال:

مردو هه جلو بودن و زنوهه دمبال mardu hɛ ʔelou bod-an- an- o z ɛ nu hɛ dombâl «مردان جلو بودند و زنان پشت سرشان»، دختر وتن کلومشن doxt ɛ ru ton k ɛ lu me-š-an «دختران زود رشد می‌کنند»، شگردون تنبل از کلاس به درنمیین ʔagerdunɛ tamb ɛ l ɛ z kelâs be- d ɛ r nɛ-miyayan «شاگردان تنبل رفوزه می‌شوند»، مرغوزمستو از تخ بدرمشن morqu zemestu ɛ z tox be- d ɛ r me-š-an «مرغها در زمستان تخم نمی‌گذارند»، دوشنه سگو کوکو مکردن dušnɛ s ɛ gu koukou me- kerd- an «دیشب سگها عوعو می‌کردند»، همه کفری بُدن h ɛ mɛ kofri bod-an «همه عصبانی بودند»؛

- (۲) هنگامی که نهاد از چند اسم تشکیل یافته باشد که به یکدیگر معطوف شده باشند با فعل مطابقت می‌کنند.

مثال: ممد شما خود رضای کلی سنو برفتن به کلته mamm ɛ d šomâ xod rezây kelei s ɛ nu be- raft- an be kelatɛ «محمد پسر شما با رضا پسر کر بلائی حسن رفتند به ده»، حسی و حسه و بریم ره هره هم خنده سور کرده یین hosei yo h ɛ sa vo bɛ reim r ɛ h ɛ ra ham xɛ ndɛ sur kerd ɛ -y-an «حسین وحسن و ابراهیم را با هم ختنه کرده‌اند»

- (۳) در مکالمات معمولاً فعل جمع آورده می‌شود خواه طرف خطاب یک تن باشد یا چند تن، مگر در موردی که طرف خطاب افراد کوچکتر خانواده باشند و نیز بچه‌های هم سن و سال که با یکدیگر صمیمی هستند که در این صورت فعل مفرد آورده می‌شود.

مثال: بابای شما هه تو سر این؟ bâbay šomâ h ɛ tu serâ- y- an «آیا پدرتان در خانه هستند؟»، نه نی مه به رفته یین به ور خونده n ɛ nei ma be- r ɛ ft ɛ -y- an be v ɛ r- xonda «مادرم

به روزه رفته است» (اصطلاح نه نه nɛ nɛ به جای «مادر» معمولاً در نزد بچه سادات در خطاب به مادرشان به کار می رود) برادر شما که کجاست berad ɛ r somâ h ɛ kɔjiyan «برادر شما کجاست؟»
 (۴) در مورد اشیاء ذیروح فعل با نهاد مطابقت نمی کند، یعنی اگر نهاد جمع باشد فعل مفرد آورده می شود.

مثال: چراغ و کشته شو čerâcu va-koštɛ šo «چراغها خاموش شد»، گلو و هولیده golu va-hulidɛ «گلها پژمرده شده است»، کوشون مه و کنده kaušun ma va kk ɛ ndɛ «کفشهای من پاره شده است»، زمینوشد او شو z ɛ minu šadou šo «مزارع خوب آبیاری شد (شاداب شد)»، دیولون باغ هه ته xiyaru be- pusidɛ «دیوارهای باغ خراب شده است»، خیرو پیوسیده divalun bâq h ɛ taftidɛ «خربزه ها پیوسیده است» و جز اینها.

(۵) با اسم جمع فعل مفرد آورده می شود. مانند: دسته هه رفتی d ɛ stɛ h ɛ râfti «دسته سینه زنی حرکت کرد»، از او بالا مییه بر دختر همه چدر سفید و نقره بر سر ɛ zu bâlâ miyayɛ borre «از آن قسمت بالا گروهی از دختران می آیند، دخترانی که چادر سفید به سر دارند سرهای شان را با پولکهای نقره تزیین کرده اند».

۵ - ۴. استعمال جزء ره (r-) rɛ.

جزء (r-) rɛ در قایینی مبتین مفعول صریح و بی واسطه است و نیز بطور اختیاری همراه قید زمان (مفعول در) آورده می شود.

مثال برای مفعول صریح: او خوریر بیار ouxori-r biyâr «لیوان را بیاور»، در ره دبن dɛ r rɛ d ɛ bɛ n «در را ببند»، چراغ ره وا کتس čerâq rɛ vâ-koš «چراغ را خاموش کن»، دزدور بگرفتن dozdu-r «دزد را دستگیر کردند» be- gereft- an.

مثال برای مفعول در (قید زمان): صُب ره بجستی زُرره چه خی کرد sob rɛ be- ĵasti zôr ɛ rɛ «صبح فرار کردی ظهر چه خواهی کرد»، امشور کار درم فردا شو بخم مه emšû-r kâr «امشب کار دارم فردا شب خواهم آمد» و جز اینها. d ɛ r-om f ɛ rdâšou bo- x-om mɛ

۵ - ۵. استعمال حرف اضافه به be- یا نقش حرف اضافه be-

حرف اضافه be- یا با فعلهای: رفته r ɛ fta «رفتن»، شده šoda «رفتن»، اومده um ɛ da «آمدن» می آید و در اینصورت متضمن حرکت به نقطه ایست و یا با فعلهای: خریدن xɛrida «فروخته foruxta «فروختن» va- dada «فروختن» va- stonda «خریدن» همراه می شود و تشکیل

متمم قیمت را می دهد.

مثال: دیروز برفتم به کلتی بالا diruz be- raftom be kelatei bālâ «دیروز به ده بالا رفتم» اگه مدونستم تو چنی از مه عزت ورخی داش سی سال به سرای تو نمودم gē me- dunest- om to čeni «گر می دانستم این چنین به من کم محلی خواهی کرد هرگز به خانه ات نمی آمدم»، به کجه مشی، مرم به مچت be koj me- š- i «کجا می روی، میروم مسجد» me- r- om be meččet

مثال برای مورد دوم: ای نیم تنه به چن بخریده یی i nimt xnt -r be čan be - xε rid ε -y-i «این نیم تنه (کت) را به چن خریدی؟» ای پرره به چن وستنده یی i pε rha-r be čan va- «این پیراهن را به چن خریدی؟»، سرای خور به چن ومدی serây xo- r be čan va- me- d- ei «خانه تان را چندمی فروشید»، ای قلیچور به چن مفروشی i qaličau-r be čan mofruš-i «این قالیچه ها را چند می فروشی؟» و جز اینها.

۵-۶. نقش حرف اضافه va

حرف اضافه va برابر حرف اضافه به be فارسی است و با فعلهای: vε r- gofta «گفتن»، بسته bε s ta «بستن» و ساخته saxta «ساختن» همراه می شود و نمایانگر متمم اسنادی است و نیز همراه فعل شده šoda «رفتن» مفهوم انتقال از نقطه ای به نقطه دیگر را در بر دارد. مثال برای متمم اسنادی: وه مدر خور و گوخ درن مه بیایم ور بر اینو va- mad ε r xo «می خواهیم بیایم به خانه شان (می خواهیم بیایم به دیدنشان)»، سیب خکی وه مه نمزه sib-e xaki va ma nε «سیب زمینی بامن سازگار نیست (سیب زمینی برایم خوب نیست)»، دستی وه هر کاره مبنده me- saz- ε - bε nd- ε dast-i va har kâr- e «هرکاری ازش ساخته است» مثال برای فعل šoda «رفتن»: ما وه سرای نوخو شده یم mâ va serây nou xo šod ε -y-em «ما به خانه جدیدمان نقل مکان کرده ایم»، ما میم وه مشد شم mâ may-em va m ε šš ε d š-em «ما می خواهیم در مشهد سکونت اختیار کنیم»

۵-۷. نقش حرف اضافه he

حرف اضافه he با فعلهای مختلفی استعمال می شود و نقشهای متفاوتی ایفا می کند:

(۱) با فعل dada «دادن» نقش حرف اضافه «به» را به عهده دارد.

مانند: نونور هه فقیر دادم $nunu-r\ h\ f\ qir\ d\ddot{a}d-om$ «نانها را به فقیر دادم»، کوشون خور هه مه ده $kaušun\ xo-r\ h\ ma\ de$ «کفشهای را بده به من»

(۲) با فعلهای: $va-nš\ sta$ «نشستن»، $eftida$ «افتادن»، $nada$ «نهادن»، $boda$ «بودن» نقش حرف اضافه «در» را ایفا می کند.

مثال: دو مرد که هه توخونه ونشسته بودن $do\ m\ rdek\ h\ tu\ xun\ vanš\ st\$ $bod-an$ «دو مرد در اطاق نشسته بودند»، پسر شما نه در سرای شما ورکک بو $pes\ r\ šomā\ h\ i\ ouxori-r$ $houjā\ ne$ «این لیوان را آنجا بگذار».

از پشت بوهه ته افتیده $z\ pošt-e\ bu\ h\ ta\ eftid\ -y-e$ «از پشت بام به پائین افتاده است» و جز اینها.

(۳) با فعلهای: $r\ fta$ «رفتن» و $um\ da$ «آمدن» نقش حرف اضافه «در» را عهده دار است و نشان دهنده سمت و جهت است.

مانند: هولکی برفته هه توخونه $houl\ ki\ be-rafte\ h\ tu\ xun$ «با عجله رفت داخل اطاق»، در ره بشکسته وهه توخونه مده $d\ r\ be-štkaste\ vo\ h\ tu\ xun\ mede$ «در را شکست و داخل اطاق شد»

۵-۸. نقش حرف اضافه ده $d\$.

حرف اضافه $d\$ وضعیت در یک مکان را نشان می دهد و برابر حرف اضافه «در» است مانند: اوسلو که ما ده مشد بودم هوا خيله گرم بو $u\ salu\ ke\ m\ d\ m\ šš\ d\ bo-dem\ h\ v\ xeile\ garm\ bo$ «آن سالها که در مشهد بودیم هوا خیلی گرم بود»، پدرمه ده کشمونه $ped\ r\ ma\ d\ kešmun$ «پدرم در مزرعه (کشتان) است».

این حرف اضافه هنگامی که پس از آن اسمی آمده باشد، نشان دهنده زمانی است که کاری در آن صورت گرفته است.

مانند: سفر کرده ده بهار کیف دره $s\ f\ r\ kerda\ d\ bohār\ keif\ d\ r$ «مسافرت در فصل بهار لذت بخش است»، مه ده دوستو بیشتر از زمستو سرما مخورم $ma\ d\ tavestu\ bišt\ r\ z\ zemestu$ «من در تابستان بیشتر از زمستان به سرما خوردگی دچار می شوم»؛ $s\ rmā\ mo-xor-om$

۵-۹. نقش حرف اضافه با ba .

این حرف اضافه مبین مفهوم وسیله و طریقه و همراهی است.

مثال برای وسیله و طریقه: به کلک پولون ایرازی وستوندن $ba\ k\ \text{lak}\ pulun\ i- r\ \text{zi}\ va-stand-$ an «با دوز و کلک پولهایش را از وی گرفتند»، مثال برای همراهی: ما به شما نمیم $mâ\ ba\ \text{šomâ}\ n\ \text{miyay- em}$ «ما همراه شما نمی‌آیم» و جز اینها.

۵- ۱۰. نقش حرف اضافه (xodei) xod

این حرف اضافه مانند حرف اضافه ba متضمن مفهوم وسیله، طریقه و همراهی است و استعمال هر یک از این دو اختیاری است، با وجود این کاربرد حرف اضافه $xod(ei)$ از حرف اضافه $ba-$ به مراتب بیشتر است و چنین به نظر می‌رسد که به کاربرد حرف اضافه $ba-$ تحت تاثیر فارسی رسمی بوده باشد.

مانند: مرخود خوبیری $ma-r\ xod\ xo\ be- b\ \text{r-ei}$ «ما را با خود ببرید»، مه خودی شما نمیم $ma\ xodei\ \text{šomâ}\ n\ \text{mi}\ yay-om$ «من با شما نمی‌آیم»، خود که برفته $xod\ ke\ be- rafte$ «با کی رفت»، خودی مدرخو $xodei\ mad\ \text{r}\ xo$ «با مادرش»، آگه دل تومیه ایره ره خوبیر $\text{g}\ \text{del}\ to\ \text{g}\ \text{del}\ to$ $may\ i- r\ h\ \text{ra}\ xo\ be- b\ \text{r}$ «اگر مایلی او را با خود ببر» و جز اینها.

۵- ۱۱. نقش حرف اضافه ور $v\ \text{r}$

این حرف اضافه با فعلهای مختلف استعمال می‌شود و نقشهای متفاوتی را ایفا می‌کند از این قرار: (۱) با فعلهای رفته $r\ \text{fta}$ و «رفتن» $um\ \text{da}$ «آمدن» جهت به سوی مکانی را نشان می‌دهد. مانند: شما به حرف مه کنی و وری قن بیایی $\text{šomâ}\ be\ harfe\ ma\ konei\ yo\ v\ \text{r-i}\ qan\ biyây$ $ei-$ «شما حرف مرا بپذیرید و از این سوی بیاوید»، تو وری جا نمیی $to\ v\ \text{r-i}\ jâ\ n\ \text{miyay-i}$ «تو از این سو نمی‌آیی؟»، نفمیدم ور کجه برفته $n\ \text{f}\ \text{mid-om}\ v\ \text{r}\ ko\ j\ \text{be- rafte}$ «نفهمیدم از کدام سوی رفت» و جز اینها؛

(۲) با فعل $na\ da$ «نهادن» وضعیت در یک مکان را نشان می‌دهد.

مانند: سودره ورسرخونه $s\ \text{v}\ \text{d}\ \text{r}\ \text{v}\ \text{r}\ s\ \text{r}\ xo\ ne$ «سبد را بگذار روی سرت»؛

(۳) با فعل $z\ \text{da}$ «زدن» متمم حرف اضافه را نشان می‌دهد.

مانند برچه ور مه مزنی $ber\ \text{če}\ v\ \text{r}\ ma\ me- z\ \text{n-i}$ «چرا مرا می‌زنی؟»، آگه مخاطای خور رونکنی ورتوخم زه $\text{g}\ \text{moxâtây}\ xo- r\ rou\ n\ \text{-kon- i}\ v\ \text{r}\ to\ x- om\ z\ \text{da}$ «اگر تعداد سطوری از قرآن (یا عمه جزء) را که برای تو تعیین کرده‌ام روان نکنی (یادگیری) ترا کتک خواهم زد»؛ (۴) این حرف اضافه نیز با فعلهای ترکیبی: $xou\ kerda$ «اعتماد نمودن»، $etminun\ d\ \text{šta}$

«اطمینان داشتن» می‌آید و مبین متمم اسنادی است.

مانند: مه ورتو خونمکنم ma vɛ r to xou nɛ -mo- kon- om «من به تونسیه نمیدهم چون به تو اعتماد ندارم»، شما ورمه اطمینون ندري šomâ v ɛ r ma etminu n ɛ -dɛ r-ei «شما به من اطمینان ندارید» و جز اینها؛

۵- ۱۲. نقش حرف اضافه ta.

این حرف اضافه نشان دهنده نقطه وصول است.

مانند: ته در سرای ما خود مه بومده ta d ɛ r serâ y mâ xod ma bum ɛ de «تا در خانه مان بامن آمد»، از قین ته گناباد چقدر راس ɛ z qayen ta gonâbâd ɕeqd ɛ r râ-s «از قاین تا گناباد چقدر راه است؟»؛

۵- ۱۳. نقش حرف اضافه از ɛ z.

حرف اضافه از ɛ z بر نقطه شروع دلالت می‌کند.

مانند: از اینجا ته مشدراخیله خوبه ɛ zi jâ ta m ɛ sš ɛ d râ xile xub-ɛ «از اینجا تا مشهد راه خیلی خوب است»، از تربت که هه رافتیدم برش ده بار اومه ɛ z torb ɛ t ke hɛ râftid-em bareš d «از تربت که حرکت کردیم باران شروع کرد به باریدن».

در مورد مقایسه دو چیز با یکدیگر نیز از حرف اضافه از ɛ z استفاده می‌شود.

مانند: ای از او نزره i ɛ z u nazt ɛ r-e «این از آن قشنگ تر است»، سرای ما از سرای شما کلوتره ɛ z serâ y mâ ɛ z serâ y šomâ k ɛ lut ɛ r-e «خانه ما از خانه شما بزرگتر است»، و جز اینها.

۵- ۱۴. وجه کیفی.

یک حالت یا کیفیت در قاینی می‌تواند به وسیله یک وجه کیفی کنونی یا گذشته بیان شود.

مثال برای وجه کیفی کنونی: گیریه کنوخور هه توبغل مه انداخته giry ɛ konu «گیریه کنان خودش را در آغوشم انداخت»، نفس زنوخور به مه رسنده n ɛ f ɛ s z ɛ nu xo- r be ma r ɛ sonde «نفس زنان خودش را به من رسانید».

مثال برای وجه کیفی گذشته: چرغور روشه کرده بو گذاشته و بره čerâqu-r «چراغها را روشن کرده گذاشت و رفت (یعنی در حالی که چراغها روشن بود رفت)»، از را نرسیده نومیده ɛ z râ n ɛ -r ɛ sid ɛ nu may ɛ y ɛ de «چراغها روشن بود رفت».

«هنوز وارد نشده نان(غذا) طلب می کند» یک کیفیت یا حالت می تواند به وسیله گروهی از کلمات که از یک اسم و یک متمم حرف اضافه ای نیز تشکیل یافته بیان شود مانند: هوای به ای گرمی بچه دوش تمم شره و سرخونادم و تورودی نکردم hɛ vāy-e be i ɡɪrmi bɛččɛ vaduʃ tɪmom-e ʃɑr «در این هوای گرم، بچه به بغل همه شهر را زیر پا گذاشتم و ترا نیافتم»، پسر شما لخت مدرزاد هه در سرای شما وړلک بو pesɪr ʃomɑ loxte «پسر شما عریان در خانه تان ایستاده بود». madɪr zɑd hɛdɪr serɑy ʃomɑ vɪr-lek bo

۱۵-۵. پیوند

در کلمات همپایه پیوند به وسیله پیوند دهنده (حرف عطف) (-vo) (-o) صورت می گیرد. مانند: همه از خورد و کلو بومده بودن h ɛ m ɛ z xurd-ok ɛ lu bumɛdɛ bod-an بزرگ و کوچک آمده بودند»، قند و چای تمم شده qand - o čɑy tɛ mom ʃodɛ «قند و چایی تمام شده است»، باغ و سرا و دکور بفروختم om bɑq- o serɑ- vo dokku- r bofruxt- «باغ و خانه و دکان را فروختم»، مه و تو و رضا خود هم برم ma vo to vo rezɑ xod ham be-r- em «من و تو و رضا با هم برویم»

۱۶-۵. ترتیب کلمات

ترتیب کلمات قاینی در جمله به شرح زیر است:
(۱) فعل معمولاً در پایان جمله واقع می شود. مانند: دوسه روزه سرما خورده ایم و تودرم do s ɛ ruz-ɛ s ɛ rmɑ xordɛ -y- om- o tou dɛ r-om «دوسه روز است سرما خورده ام و تب دارم»، مه هر روز صُب بپوخ از خو ورمخزم ma hɛ r ruz sɔb buvax ɛ z xou vɛ r-me-xɛ z-om «من هر روز صبح زود از خواب بلند می شوم».
(۲) در جمله هائی که دارای گزاره معمولی است ترتیب کلمات عبارت است از: نهاد- گزاره- شکل ضمیری فعل boda «بودن».

مانند: غُلمِ رمضونو مرد خوبیه qolom r ɛ m ɛ zunu mard- e xubiy- e «غلام پسر رمضان مرد خوبی است»، حسن کلی بریمو مرد بچشیه Hɛsan kelei beraimu mard- e b ɛ ččaʃɛ -y-e «حسن پسر کر بلائی ابراهیم مرد چشم چرانی است»؛

(۳) در جمله هائی که دارای گزاره فعلی است ترتیب کلمات عبارت است از: نهاد- مفعول صریح- فعل مانند: حسه اوخویر بشکس H ɛ sa ouxori- r b-ɛʃkas «حسن لیوان را شکست»، حسی

چیراغ ره وکشته Hosei čerâq rɛ va- kɔstɛ «حسین چراغ را خاموش کرده است»، رضا قلیچربیرد Reza qaličɛ-r biyard «رضا قالیچه را آورد»؛

(۴) متمم های دیگر بعد از مفعول صریح واقع می شود.

مانند: عباس جووال آردره از آسیا بیرد Abbâs juvâl ard-rɛ ɛz âsiyâ biyard «عباس جووال (کیسه) آرد را از آسیا آورد»؛

(۵) در صورتی که مفعول صریح در جمله نباشد اول نهاد می آید، سپس متمم ها و بعد فعل.

مانند: حسه از مرسه بومه Hɛ sa ɛz mɛ rresɛ bum «حسن از مدرسه آمد»

(۶) فعل rɛ fta «رفتن» معمولاً قبل از متمم های آید.

مانند: میم برم ترو may-om be-r-om be tēru «می خواهم بروم تهران»، شما مری به دکو šomâ me-r-ei be dokku «شما به دکان می روید؟»، دیروز برفتم به پرسه diruz be- raft- em be porsɛ «دیروز به مجلس ترجیم رفتیم» و جز اینها.

۵-۱۷. پرسش - تعجب

پرسش در قایینی به صورت زیر نشان داده می شود:

(۱) به وسیله ادوات پرسش (نگاه کنید به ۳-۱۸)

(۲) با افزودن یه نه ya nɛ «یا نه» به آخر جمله.

مانند: شما میی برم به کشمویه نه؟ šomâ may - ei be- r-ei be kešmu ya nɛ «آیا شما به مزرعه می روید یا نه»، توهربی بخنی ره یه نه؟ to hɛ rayi be- x-ei ra ya nɛ «آیا تو با او خواهی رفت یا نه؟»؛

(۳) بدون هیچ علامتی و تنها با استفاده از آهنگ گفتار.

مانند: تومری؟ to me-r-i «آیا تو میروی»، برش مبره bares me- barɛ «آیا باران می بارد؟» و جز اینها.

لازم به توضیح است که در تمام موارد بالا از آهنگ گفتار برای پرسش استفاده می شود.

اما تعجب در قایینی به وسیله واژه بوک bouk صورت می گیرد.

بوک اشتوتن مرده bouk ɛštau ton me - rɛ de «عجب سریع حرکت می کند!»، بوک ازی ادم

bouk z zi adam «چه آدمی!»

۵-۱۸. پیوستگی جمله‌ها

برای پیوند دویا چند جمله مستقل در قاینی از همان پیوند دهنده‌هایی (حرفهای ربط) استفاده می‌شود که دو کلمه را به هم متصل می‌کردند (نگاه کنید به ۵-۱۵).

مانند: دختر خور عروس کرده و مار خبر نکرده doxt ɛr xo-r ɛ srus kerde vo mǎ-r x ɛ b ɛ r
nɛ-kerde «دخترش را شوهر داد و ما رابه عروسی دعوت نکرد»، کتبون خور هی جا ناده و بره ketabun
xo- r heijǎ nǎde vo be-ra «کتابهایش را اینجا گذاشت و رفت»، بابای مه میه سرای مار بفروشه
bǎbǎy ma may-ɛ serǎy mǎ - r bofrušɛ vo ba puli yag dokku be- x ɛ r ɛ
«بدرم می‌خواهد خانه مان را بفروشد و با پولش یک مغازه بخرد»، ده دوازده ساله کار میکنم و هنوز
da duvazdɛ sǎl-ɛ kǎr mo- kon- om- o h ɛ nuz nɛ -tunestɛ
ras- kon- om «ده دوازده سال است که کار می‌کنم و هنوز نتوانسته‌ام
y-om berei xo yag serǎy-e rǎs kon-om برای خود خانه‌ای بسازم» و جز اینها.

علاوه بر حرف پیوند o(-vo) از پیوند دهنده‌های دیگری نظیر: ham(m) «هم»، یه ya، نه nɛ «نه»، ambo «آما» نیز استفاده می‌شود.

مثال: تو هم ایر می‌هم اورای خونمشه ɛ-š-me- to ham i-r may-i ham u-r i xo nɛ-
اینرا می‌خواهی هم آنرا، این که نمی‌شود، یه پشیمو شده‌یی یه نمی‌خودمه بیایی ya pešimu šodɛ
-y-i ya nɛ -may- i xod ma biyây-i «یا پشیمان شده‌یی یا نمی‌خواهی بامن بیایی»، نه از ای جا
مشه بره نه از او جا پس بد چه کر kɛr ɛz uǎ p ɛ s bad ɛe ker nɛ ɛz iǎ mɛ- š-ɛ be- ra nɛ
اینجا می‌شود رفت نه از آنجا پس بالاخره چه باید کرد، دل مه خومیه هره تو بیایم امبونمدونم خم
del ma xo maya hɛ ra tobiyây- om ɛ mbo nɛ -me-dun- o m x-om تونس همپای تو بیایم یه نه
tunes hɛ mpây to biyây- om yanɛ «دلیم که می‌خواهد باتو بیایم، آما نمیدانم خواهم توانست یا
بیایم یا نه».

۵-۱۹. جمله‌های پیرو

الف) جمله‌های موصولی:

جمله‌های موصولی با حرف پیوند «که ke» می‌آید.

مانند: اونیم تنی که دیروز هه بر تو بوبه چن بخریده‌یی u nimt ɛ nei ke diruz hɛ bɛ r to bo

be čan be- xrid- y-i «آن کتی که دیروز تنت بود چند خریده‌یی؟»، او که دیروز وه تو ور گفتم بره u ke diruz va v ɛ r- goft- om be- ra «آن شخصی که دیروز از اوبا تو حرف زده بودم رفت»، او دختره که عشقی بودی عروس شو ɛ rus šo u doxt ɛ r ɛ ke ašoqi bodi «آن دختری که عاشقش بودی شوهر کرد».

برای بیان جمله‌های موصولی نامعین از پیونددهنده‌های؛ هر که harke و هر چه harče استفاده می‌شود.

مانند: هر کردیدی وی ورگو har ke- r did-i vai v ɛ r- gu «هر که را دیدی به او بگو»، هر چه بشه مه حضم harče beš- ɛ ma hazer-om «هرچه باشد قبول دارم» نیز می‌توان دوپیوند دهنده «هر که» و «هرچه» را باهم در جمله آورد.

مانند: هر که هر چه داش بیرد harke harče dâš bi- y- ard «هر کس هر چه داشت آورد».

ب) جمله تکمیلی:

برای بیان جمله تکمیلی نیز از حرف پیوند «که ke» استفاده می‌شود.

مانند: مه دل مه میه که توهی جابشی i hejâ beš- i madel ma mayɛ ke to «دلم می‌خواهد که تو اینجا بمانی»، مه مدونستم که ای کاراز دست توسخته نیس ɛ z ma me- dunest- om ke i kâr «من می‌دانستم که این کار از دست تو ساخته نیست (یعنی که تونی توانستی این کار را انجام دهی)»، اشنوده‌یم که تره ازادره هه در کرده‌ین ɛ z edar ɛ ešnud- y- om ke to- r «شنیده‌ام که ترا از اداره اخراج کرده‌اند» و جزاینها. hɛ d ɛ r kerd- i- an

بعد از قیده‌های حالت و ترکیبهای اسمی و اصوات از قبیل بخدا boxodâ, به خیال مه be- xiyalma «بخیالم»، به گمون مه be- g ɛ mun ma «بگمانم»، حیف heif و جز اینها جمله‌های تکمیلی آورده می‌شود.

مانند: بخيال مه که او برادر شما بو šomâ bo be- xiyâl ma ke u berad ɛ r «بخیالم که او برادر شما بود»، تو خیال مکنی که مه از تو مترسم to me- tɛ rs- om ke ma ɛ z to xiyâl mo- kon-i «تو خیال میکنی که من از تو می‌ترسم»، بخدا که مه وی ور نگفتم bo xodâ ke ma vai v ɛ r «بخدا که من به او نگفتم»، حیف از ای پره که وکن heif ɛ z i «حیف از این پیراهن که پاره شد» و جز اینها. pɛ r ha ke vakkan

ج) جمله‌های موقتی:

برای این جمله‌ها از پیونددهنده‌های: همی h ɛ mi ke «همین که»، هروخ har vax ke

«هر وقت که»، وخته که vaxte ke «وقتی که» استفاده می‌شود. مانند: همی که مریدیه قم شده
 hɛ mi ke ma-r dide qam sode «همین که مرا دید پنهان شد»، همی که بومده وه مه ورگو
 hɛ mi ke bum ɛ de va ma v ɛ r-gu «همین که آمد به من بگو»، هر وخ که می هدر شی وه مه ورگو
 har vax mai (may-i) h ɛ d ɛ r ši va ma v ɛ r- gu «هر وقت می خواهی بروی بیرون به من اطلاع
 بده»، وخت که مستم هه ته‌یم پای مه ده سنگ بن شو و ورز می خواردم h ɛ ta vaxt-e ke mast-om
 yom pây ma d ɛ sang ban šo vo v ɛ r- z ɛ mi xârd- om «هنگامی که می خواستم پائین بیایم پایم
 به سنگ گیر کرد و زمین خوردم»، هر وخ که میده از مه پول میده har vax ke miyade ɛ z ma pul mayade
 «هر وقت که می آید از من پول می خواهد» وجز اینها.

د) جمله‌های پایانی:

جمله‌های پایانی به وسیله پیوند دهنده‌های: ta «(تا)» bereike «(برای اینکه)» بیان می‌شود.
 مانند: سووار شو ته برم suvâr šou ta ber-em «سوار شوتا برویم»، کوشون خور هه پای خو کوته
 kaušun xo- r h ɛ pây xo ko ta be-r-em «کفشهایت را بپوش تا برویم»، توبری که مه هه تو
 to beri ke ma h ɛ to serây šomâ va- nɛ st- om i bunai-r mayar-i «سرای شما ونستم ای بونی رمیری
 «تو برای اینکه من خانه‌تان نمانم این بهانه‌ها را می‌آوری»، مه بری که خور از دستی خلاص
 ma bereike xo- r ɛ z dast-i x ɛ lās kon-om i h ɛ r fu- r me- z ɛ n-om «من
 برای اینکه خودم را از چنگش رها کنم این حرفها را می‌گویم (این صحبت‌ها را می‌کنم)» وجز
 اینها.

ه) جمله‌های سببی:

جمله‌های سببی به وسیله پیوند دهنده‌های: bereike بیان می‌شود.
 مانند: بری که تو بنرفته‌یی به سرای اینو او بنمده bereike to be-n ɛ - r ɛ f t ɛ -y- i be
 serây inu ube-n ɛ -m z d ɛ «چون تو نرفته‌یی خانه‌شان او نیامده است»، بری که ما فقیریم کسه به بر ما
 bereike mâ f ɛ qir-em k ɛ s ɛ be b ɛ r mân ɛ -miyay ɛ «چون فقیریم کسی به
 خانه‌مان نمی‌آید (چون ما فقیر هستیم کسی به دیدن ما نمی‌آید)».

یک جمله سببی نیز می‌تواند به وسیله حرف پیوند که ke بیان شود.

مانند: شما از دستی چنی موکنی که ما به سرای شما نیایم šomâ ɛ z d ɛ sti čeni mo- kon- ei
 ke mâ be serây šomâ niyây-em «شما عمداً این کار را می‌کنید که ما به خانه‌تان نیائیم».

وقتی سببیت و شدت با هم بیاید از پیوند دهندۀ: از بس که $\varepsilon z b \varepsilon ske$ استفاده می شود.
مانند: از بس که بخورده یم نمونم خور تگودم $\varepsilon z b \varepsilon ske \text{ hoxârd} \varepsilon -y-om n \varepsilon -me- tun-om$
 $xo-r \varepsilon kku d-om$ (از بس خورده ام نمی توانم ازجا حرکت کنم)، از بس که درس خونده یه دیمنه
شده یه $\varepsilon z b \varepsilon ske dars xond \varepsilon ye dimn \varepsilon \text{ šod} \varepsilon y \varepsilon$ (از بس که درس خوانده است دیوانه
شده است)؛

و) جمله های مقایسه ئی:

جمله های مقایسه ای به وسیله پیوند دهنده های: مندری mendari «گوئی، انگار»، همطور
که $h \varepsilon mutour ke$ (همچنان که، همانطور که) بیان می شود.
مانند: مندری پدری ربکشته یم که چنی خود مه کفری شده یه $mendari ped \varepsilon r- i-r bo -$
 $košt \varepsilon -y-om ke čeni xod ma kofri \text{ šod} \varepsilon -y-e$ (انگار پدرش را کشته ام که این چنین بامن عصبانی
است)، همطور که ور گفته بودم همطور شو $h \varepsilon mutour \text{ šo}$ بودم همطور شد».

ز) جمله های شرطی:

جمله های شرطی به وسیله اگه $\varepsilon g \varepsilon$ بیان می شود.
مانند: اگه مدونستم چنی عزت از مه ورخی داش سی سال به سرای تونومدم $\varepsilon g \varepsilon me- dunest$
 $om čeni ezz \varepsilon t \varepsilon z ma v \varepsilon r- x-ei dâš sisâl be serây to n \varepsilon -mum \varepsilon d-om$ «اگر می دانستم
که این چنین از من پذیرائی خواهی کرد، هرگز به خانه ات نمی آمدم» اگه مدونستم به نخی مه ته
حالا هه تو سرا وه نمستیدم $\varepsilon g \varepsilon medunest - om be- n \varepsilon -x- ei ma ta hâlâ h \varepsilon tu serâ va- n \varepsilon$
 $m- estid- om$ «اگه می دانستم که نخواهی آمد تا حالا در خانه نمی ماندم»، اگه پول مداشتم یک
گوزیده بری بچن خومخریدم $\varepsilon g \varepsilon pul me- dâšt- om yag gou zaid \varepsilon berei b \varepsilon čcan xo me-$
 $x \varepsilon rid-om$ «اگر پول می داشتم یک گاو شیرا (گاوی که تازه زائیده باشد و شیر داشته باشد) برای
استفاده بچه هایم می خریدم».

علاوه بر $\varepsilon g \varepsilon$ از $\varepsilon g \varepsilon n \varepsilon$ نیز در قایینی استفاده می شود.

مانند: مه نمدونستم چنی ادم نفمیه و گرنه نمومدم $ma n \varepsilon -me- dunest- om čeni$
 $adam- e n \varepsilon fâm \varepsilon ye v \varepsilon g \varepsilon n \varepsilon -n \varepsilon mum \varepsilon d-om$ «من نمی دانستم که چنین آدم نفهمی است وگرنه
نمی آمدم».

ساختمان واژه

۶-۱. ساخت واژه در قایینی همانند فارسی رسمی است و با آن تفاوت چندانی ندارد و اختلاف آن در اینست که برخی پیشوندها و پسوندهای واژه ساز در فارسی فعال است و در قایینی چون نیازی به واژه جدید پیدا نمی شود غیر فعال باقی مانده است. واژه های قایینی یا ساده، یا ترکیبی، یا اشتقاقی و یا هم احياناً نام آواست. بسیاری از واژه های ساده فارسی غالباً با تغییر آوائی در قایینی به کار می رود. مانند: سرخ sorx، سوز sauz «سبز»، زرد zard، ابی abi «آبی»، بنوش bɛ nauš «بنفش»، سیب sib، بلگ balg «برگ»، دیوال divāl «دیوار»، درخ derax(t) «درخت»، نو nu «نان»، او ou «آب»، فنجو fenju «فنجان»، قن qan(d) «قند»، پرده pɛ rdɛ «پرده»، جراب ĵerâb «جوراب»، نخ nax، کوش kauš «کفش»، سوزه suze «سوزن»، خرما xormâ، کشمش kešmeš شولوار šulvâr «شلوار»، دختر doxtɛ r «دختر»، پسر pesɛ r «پسر»، مرغ morq، خروس xorus، گوش guš «گوش»، پا pâ، مو mu، یگ yag «یک»، دو do، سه sɛ «سه»، چار čâr «چهار» و بسیاری واژه های ساده دیگر، نیز در قایینی واژه های ساده ای وجود دارد که یا در فارسی مانند آن نیست و یا اگر هست امروز استعمالی ندارد و جزء واژه های تاریخی درآمده است. مانند: بهو bahu «بازو»، کل kol «سوراخ»، قال qâl «آشیانه، لانه»، بل bol «واحد آبیاری در تقسیم آب قنات»، خید xid «مزرعه»، کرد kord «باغچه»، باقچه baqčɛ «مستراح»، چوگk čuleg «موی بافته شده زن»، اجول ĵulɛ «خربزه کوچک و نارس»، گستا gɛ s tâ «و یار»، هموه hɛ mvɛ «جاری (زن)»، همزه hɛ mza «هوو»، خش xaš «مادر زن و مادر شوهر»، خسر xosor «پدر زن و پدر شوهر»، خسر بره xosorbɛ rɛ «برادر زن»، دوشو dušou «شیره انگور»، میگ maig «خامه شیر»، سند send «حرام زاده»، کچ kočč «بچه سگ»، رشک rešk «تخم شپش»، گدیک godaik «بچه شپش»، داش dâš «کوره سفالگری، آجرپزی»، مسکه mɛ skɛ «کره»، خشدلی xošdoli «رشته

(رشته پلو، آش رشته)، و بسیاری واژه‌های دیگر که در بخش واژگان آمده است. از واژه‌های ساده قاینی که بگذریم، واژه‌های دیگر عبارتند از واژه‌های: ترکیبی، اشتقاقی و نام آواها.

۶-۲. اشتقاق

تشکیل واژه‌ها از راه اشتقاق به دو طریق صورت گرفته: اشتقاق از راه پسوند و اشتقاق از راه پیشوند.

الف) اشتقاق از راه پسوند

زنده‌ترین و پربارترین پسوندها در قاینی پسوندهای زیر است که با اسم و صفت ترکیب می‌شوند و واژه می‌سازند.

۱) پسوند -ئی

اسم + -ئی = صفتی که نشان دهنده جنس مصنوع است.

مانند: اِهه ahe «آهن» + -ئی = اِهنی aheni «آهنی»، مِس mes + -ئی = مِسی mesi «مسی»، چو ču «چوب» + -ئی = چویی čuyi «چوبی»، نخ nax + -ئی = نخئی naxi «نخی»، سنگ sang + -ئی = سنگی sangi «سنگی»، پش paš «پشم» + -ئی = پشمی pašmi «پشمی»، مو mu + -ئی = مویی muyi «مویی»، گل gel + -ئی = گلی geli «گلی»، کورک kurg «کرک» + -ئی = کورگی kurgi «کرکی» و جز اینها.

اسم + -ئی = صفتی است که اصلیت چیزی را نشان می‌دهد.

مانند: آسمو āsmu «آسمان» + -ئی = آسمونی āsmuni «آسمانی»، خاک xāk + -ئی = خکی xaki «خاکی» و جز اینها.

اسم + -ئی = صفتی که مبین شهر یا کشوری است که شخص یا شیئی متعلق بدانجاست.

مانند: قین Qayen «قاین» + -ئی = قینی qaini «قاینی»، مَشْد mēššēd + -ئی = مَشْدی mēššēdi «مشهدی»، ترو teru «تهران» + -ئی = ترونی teruni «تهرانی»، اوغو ouqu «افغان» + -ئی = اوغونی ouquni «افغانی» و...

اسم همراه عدد + -ئی = صفتی که مبین ارزش کمی است.

مانند: یَک yagmē «یک من» + -ئی = یَک منی yagmēni «یک منی»، یَک yag «یک وجب» + -ئی = یَک وجبی yagvojē.bi «یک وجبی»، دوگز dogz + -ئی = دوگری dogzi «دوگری» و جز اینها.

اسم + ای = صفتی که نشان دهنده رنگ است.

مانند: گل gol + ای = گلی goli «گلی»، نرنج naranj «نارنج» + ای = نرنجی nar ɛ nʃi «نارنجی»، خکستر xakest ɛ r «خاکستر» + ای = خکستری xakest ɛ ri «خاکستری، جگر jɛg ɛ r «جگر» + ای = جگری j ɛ g ɛ ri «جگری»، ماش māš + ای = ماشی maši «ماش»، پوست پیاز pust-e-piyâz «پوست پیاز» + ای = پوست پیازی pust-e-piyazi «رنگ پوست پیازی» و جز اینها.

اسم + ای = اسم معنی

مانند: مرد mard + ای = مردی m ɛ rdi «مردی»، دوس dus «دوست» + ای = دوستی dusti «دوستی»، دزد dozd «دزد» + ای = دزدی dozd «دزدی»، دشمن došma «دشمن» + ای = دشمنی došm ɛ ni «دشمنی» و جز اینها.

صفت + ای = اسم معنی.

مانند: خوب xub + ای = خوبی xubi «خوبی»، بد b ɛ d «بد» + ای = بدی b ɛ di «بدی»، خورد xurd «خورد» + ای = خوردی xurdi «خردی»، روشه ruša «روشن» + ای = روشنی ruš ɛ ni «روشنی»، کلفت koloft «کلفت» + ای = کلفتی kolofti «کلفتی» و جز اینها.

۲) پسوند — ɛ

اسم + — = اسم.

مانند: پنج panj «پنج» + — ɛ = پنجه p ɛ nj ɛ «پنجه»، شش šeš «شش» + — ɛ = ششه šeš ɛ «نامی برای روزهایی از ایام بهار که به شش ختم شود یا قابل تقسیم به شش باشد مانند ششه ۱۲، ششه ۱۸، سی و ششه»، خمیر x ɛ mir «خمیر» + — ɛ = خمیره x ɛ mir ɛ «خمیرمایه»، دس das «دست» + — ɛ = دسته d ɛ st ɛ «دسته»، چرخ ɕarx «چرخ» + — ɛ = چرخه ɕarx ɛ «نوعی چرخ چوبی برای کلاف کردن نخ» و جز اینها.

صفت + — = اسم.

مانند گرم garm + — ɛ = گرمه g ɛ rm ɛ «نوعی خربزه»، نرم narm «نرم» + — ɛ = نرمه n ɛ rm ɛ «نرمه»، شور šur «شور» + — ɛ = شوره šur ɛ «شوره» و جز اینها.

صفت + — = صفت.

مانند: خشک xošk + — ɛ = خشکه xošk ɛ «خشکه»، سرخ sorx «سرخ» + — ɛ = سرخه sorx ɛ «سرخه»

sorxε «سرخ‌رو»، چپ čap «چپ» + — چپه čεppε «واژگون».

۳) پسوند اولك -uk

این پسوند با اسم ترکیب می‌شود و صفتی می‌سازد که نشان دهندهٔ زیاده‌روی در کاری یا صفتی است. مانند: گیریε giryε «گریه» + اولك = گیریوك giryuk «بسیار گریان»؛ خنده xεndε «خنده» + اولك = خندوك xεnduk «بسیار خندان یا کسی که زیاد می‌خندد»، سرما sεrmā «سرما» + اولك = سرموك sεrmāuk «سرمائو»، شرم šarm «شرم» + اولك = شرموك šεrmuk «کسی که زیاد خجالت می‌کشد، خجالتو»، لر ler «آب دهان» + اولك = لِرُوك doruquq «کسی که دائماً آب دهانش آویزان است»، دروغ doruq «دروغ» + اولك = دروغُك doruquq «بسیار دروغگو» و جز اینها.

۴) پسوند اولك -ok

این پسوند با اسم ترکیب می‌شود و اسمی می‌سازد که نشان دهندهٔ حقارت و کوچکی و گاهی مبین ارزش عاطفی است. مانند: باغ ok + bāq = باقُك baqok «باغ‌کوچک»، سرا ok + serā = سَرِك serayok «خانه» + ok = سرِك serayok «خانهٔ کوچک»، صغیر sεqir «یتیم» + ok = صغیرُك sεqirok «طفلی»، دختر doxtεr «دختر» + ok = دخترُك doxtεrok «بچه‌دختر» و جز اینها.

۵) پسوند چه -čε

این پسوند با اسمهای غیر ذی‌روح ترکیب می‌شود و اسمی می‌سازد که دلالت بر کوچکی می‌کند مانند: سَر serā «خانه» + چه = سرچه seračε «خانهٔ کوچک»، دِک dik «دیک» + چه = دیکچه dikčε «دیک‌کوچک»، کسه kas «کاسه» + چه = کسچه kasečε «پیاله، کاسهٔ کوچک»، در dεr «در» + چه = دریچه dεričε «پنجره» و جز اینها.

۶) پسوند ناك -nāk

این پسوند با اسم ترکیب می‌شود و صفت می‌سازد. مانند: بو bu «بو» + ناك = بوناك bunāk «دارای بوی بد»، چسب časp «چسب» + ناك = چسبناك časpnāk «چسبنده»، غم qam «غم» + ناك = غمناك qεmnāk «غمگین»، ترس tars «ترس

«ترس» + ناك = ترسناك tersnâk «موحش» و جز اینها.

۷) پسوند او - u

این پسوند با اسم ترکیب می شود و صفت فاعلی می سازد.

مانند هراس h ɛ rās «هراس» + او = هراسو h ɛ rasu «هراسان»، نله nal ɛ «ناله» + او = نلو nalu «نالان»، سوز suz «سوز» + او = سوزو suzu «سوزان» و جز اینها.

۸) پسوند اگه - eg ɛ

این پسوند با اسم ترکیب می شود و اسم دیگری می سازد که مبین جسامت یا بزرگی از نظر درازا، پهنا و ژرفا می باشد.

مانند: سگ sɛg + اگه - eg ɛ سگگه s ɛ g eg ɛ «سگ بزرگ و جسیم»، خر x ɛ r + اگه - eg ɛ خرگه x ɛ reg ɛ «خر بسیار بزرگ»، سیب sib + اگه - eg ɛ سیبگه sib eg ɛ «سیب بسیار بزرگ»، حوض hauz «حوض» + اگه - eg ɛ حوضگه hauzeg ɛ «حوض بزرگ و عمیق» و جز اینها.

۹) پسوند دو - du

این پسوند با اسم ترکیب می شود و اسم تازه ای می سازد که به مفهوم دربردارنده چیزی است. مانند گل gol «گل» + دو - du = گلدو goldu «گلدان»، نمک n ɛ mak «نمک» + دو - du = نمکدو n ɛ m ɛ kdu «نمکدان»، قن qan «قند» + دو - du = قندو q ɛ ndu «قندان»، چای çay «چای» + دو - du = چیدو çaydu «جعبه یا ظرفی که چای را در آن می ریزند و به تدریج مصرف می کنند»، قلم q ɛ lam «قلم» + دو - du = قلمدو q ɛ l ɛ mdu «قلمدان»، نو nu «نان» + دو - du = نودو nudu «نان دان (جعبه، صندوق چوبی که نان را در آن نگهداری می کنند). سبو s ɛ bu + دو - du = سبودو s ɛ budu «جای مخصوصی برای گذاشتن کوزه یا سبو که از چوب می ساخته اند» و جز اینها.

۱۰) پسوند بو - bu

این پسوند ضمن اینکه مفهوم حفاظت و نگهداری را به اسم می دهد از آن اسم شغل می سازد.

مانند: خرمة x ɛ rma «خرمن» + بو - bu = خرمة بو x ɛ rm ɛ bu «خرمن بان»، باغ bâq «باغ» + بو - bu = باغبو baqbu «باغبان»، دروزه d ɛ rvaz ɛ «دروازه» + بو - bu = دروزه بو d ɛ rvaz ɛ bu

«دروازه بان» و جز اینها.

۱۱) پسوند زار -zâr-

این پسوند با اسم ترکیب می‌شود و نشان دهنده جا و مکان است.
مانند: یونجه yonjɛ «یونجه» + زار -zâr = یونجه‌زار yonjɛ zâr، زفرو zaforu «زعفران» + زار -zâr = زفروزار zaforuzâr «مزرعه زعفران»، ریک rig «ریک» + زار -zâr = ریکزار rigzâr «ریکزار»، شفتلو šɛ ftalu «شفتالو، هلو» + زار -zâr = شفتلوزار šɛ ftaluzâr «باغ هلو» و...

۱۲) پسوند استو -estu-

این پسوند با اسم ترکیب می‌شود و نام مکان را مشخص می‌سازد.
مانند: تود tud «توت» + استو estu = تودستو tudestu «باغ توت» bâq «باغ» + استو estu = بغستو baqestu «باغستان (مجتمع باغها)»، قبر qabr «قبر» + استو estu = قبرستو qɛ brestu «قبرستان» و...

ب) اشتقاق از راه پیشوند

۱) پیشوند na- (nâ-)

این پیشوند با اسم و صفت ترکیب می‌شود و اسم و صفت تازه‌ای می‌سازد که غالباً متضمن نفی است.

مانند: ن na + خوش xoš = نخوش naxoš «مریض، بیمار»، ن na + پاک = ناپاک «ناجنس»، بی شعور na + میزو mizu «میزان» = نمیزو namizu «نامتعادل»، ن na + مرد mar-d «مرد» = نامرد namard «نامرد».

در بعضی صفت‌های منفی پیشوند ن na به ریشه فعل می‌چسبد.
مانند: شسته / شو šu / šosta «شستن» + ن na = نشو našu «کثیف»، دونسته / دو dunesta / du «دانستن» + ن na = ندو nadu «نادان».

۲) پیشوند بی -bi-

این پیشوند با اسم ترکیب می‌شود و صفت می‌سازد.
مانند: بی bi- + گنا gonâ «گناه» = بی‌گنا bigonâ «بی‌گناه»، بی -bi + کس kɛs

« کس » = بی کس bikɪs « بی کس » ، بی-bi + namak « نمک » = بی نمک binɛmak « بی نمک » ، بی-bi + چیز = بی چیز bičiz « بی چیز » ، بی-bi + ar « عار » = بی عار biâr « لش و بیکاره » ، و جز اینها.

۳) پیشوند هم - ham

این پیشوند با اسم ترکیب می شود و اسم یا صفتی می سازد که مبین اشتراك و مصاحبت در مفهوم اسمی است که از آن مشتق شده است.

مانند: هم - ham + بزى bazi « بازى » = همبزی hɛ mbazi « همبازی » ، هم - ham + خونه xunɛ « اطاق » = همخونه hɛ mxuu « هم اطاق » ، هم - ham + کوچہ kučɛ = هم کوچہ hɛ m « هم کوچہ » ، هم - ham + زاد zâd « سن » = هم سن hɛ m zâd « هم سن » ، هم - ham + زن za « زن » = همزه hɛ mza « هوو » ، هم - ham + شیر šir « شیر » = همشیر hɛ mšir « دویچه که همزمان به وسیله يك زن شیر داده شوند » ، هم - ham + زور zur « زور، قوت » همزور hɛ mzur « دوتن که دارای زور مساوی هستند » و جز اینها.

۴) پیشوند گر - kor

این پیشوند با اسم ترکیب می شود و صفتی می سازد که مفهوم کوتاهی و بریدگی را در بر دارد : کر + دم = کردم kordom « دم بریده » ، دس + کر = کردس kordas « کسی که یک یا دو دستش کوتاه است » ، کر + پا = کرپا korpâ « پا کوتاه »

۶-۳. ترکیب

در گویش قایینی اسمها و صفتهای ترکیبی وجود دارد که هر يك از دو جزء تشکیل یافته، بگونه ای که هر جزء جزء دیگری رامشخص می سازد.

الف) تشکیل اسمها.

اسمها به شرح زیر تشکیل می شوند:

۱- به وسیله دو اسم.

مانند گل gol « گل » + او ou « آب » = گلولو golou « گلاب » ، میه mayɛ « نوک پستان گاو » + خونه xunɛ « خانه » = میه خونه mayɛ xunɛ « پستان گاو وقتی گاو شیراست » ، اھک ahak « آھک » + شیر šir « شیر » = اکشیر aksir « مخلوطی از آھک و شیر و پنبه برای چسبانندن کوزه های شکسته » ، دوا dɛvâ « دوا، دارو » + خونه xunɛ « خانه » = دواخونه

d ɛ vaxunɛ «داروخانه»، قوه qāvɛ «قهوه» + خونه xunɛ «خانه» = قوه‌خونه qāvɛ xunɛ «قهوه‌خانه» و جز اینها.

۲) به وسیلهٔ يك اسم وصفی كه پس از آن آمده باشد.

مانند: بابا bābā «بابا» + كلو kɛlu «كلان (بزرگ)» = باكلو bākɛlu «پدر بزرگ»، پدر pedɛr «پدر» + اندر ɛnder «ناتنی» = پدراندر pedɛrɛnder «پدرناتنی»، مدر madɛr «مادر» + اندر ɛnder «ناتنی» = مدراندر madɛrɛnder «مادر ناتنی، نامادری»، خهر xahɛr «خواهر» + خسه xasɛ «تنی» = خهرخسه xahɛrxasɛ «خواهر تنی»، برادر beradɛr «برادر» + خسه xasɛ «تنی» = برادر خسه beradɛrxasɛ «برادر تنی».

۳) به وسیلهٔ يك قيد ويك اسم كه پس از آن آمده باشد.

مانند: بالا bālā «بالا» + خونه xunɛ «اطاق» = بلخونه balaxunɛ «اطاق طبقه بالا»، پیش piš «پیش» + ناف nâf «ناف» = پیش ناف pišnâf «چربی جلوشکم گوسفند»، پس pɛs «پس» + دس das «دست» = پس دس pɛsdas «ذخیره».

۴) به وسیلهٔ يك اسم ويك ریشهٔ فعل

مانند: گو gou «گاو» + دوخته / دوش duxta / duš «دوشیدن» = گودوش gouduš «ظرفی که شیر گاو را در آن می‌دوشند»، کف kɛf «کف» + گرفته / گیر «گرفتن» = کف گیر kɛfgir «کف گیر»، مو mu «مو» + گرفته / گیر = مو گیر mugir «موگیر، پنس»، بز boz «بز» + چوشیده / چوش čušida / čuš «مکیدن» = بزچوش bozɛn «نوعی مارمولک که پستان بز را می‌مکد»، پنجه pɛnɛ «پنجه» + کشیده / کش kɛšida / kɛš «کشیدن» = پنجه کش pɛnɛkɛš «نوعی نان لواش که درخانه می‌پزند».

ب) تشکیل صفتها

صفت‌های ترکیبی به ترتیب زیر ساخته می‌شود:

۱) به وسیلهٔ يك اسم ويك صفت كه پس از اسم آمده باشد.

مانند: شیر šir «شیر» + گرم garm = شیر گرم «ولرم»، دل del «دل» + بد bɛd = دل‌بد

delb d «کسی که از دیدن بعضی مناظر یا تعریف و توصیف آن حال تهوع پیدا می کند»، رو ru «روی، صورت» + سفید sofid «سفید» = rusofid «روسفید، موفق»، چشم cas «چشم» + تنگ tang «تنگ» = چش تنگ c ɛ stang «خسیس» و جز اینها.

۲) به وسیله یک صفت و اسمی که پس از آن آمده باشد.

مانند: سفید sofid «سفید» + بخ bax «بخت» = سفید بخ sofidbax «خوشبخت»، بد b ɛ d «بد» + دهه d ɛ ha «دهن» = بد دهه b ɛ d d ɛ ha «هتاک و فحاش»، بد b ɛ d «بد» + دل del «دل» = بد دل b ɛ d del «حسود در مقابل ناموس»، بد b ɛ d «بد» + چشم cas «چشم» = بد چشم b ɛ čcas «هیز» و جز اینها.

۳) به وسیله دو اسم.

مانند پسته pest ɛ «پسته» + دهه d ɛ ha «دهن» = پسته دهه pe stɛ dɪha «پسته دهن»، کسی که ذهنش تنگ است»، بدم badom «بادام» + چشم cas «چشم» = بدم چشم badom čas «چشم بادامی»، ابرو ɛ bru k ɛ mu «ابرو» + کمو k ɛ mu «کمان» = ابرو کمو ɛ bru k ɛ mu «ابروهائی که شبیه کمان است» و جز اینها.

۴) به وسیله یک اسم و یک ریشه فعل که پس از آن آمده باشد.

مانند: دروغ doruq «دروغ» + گفته / گو gofta / gu = دروغگو doruqgu «دروغگو»، شونه šun ɛ «شانه» + دیده / بی dida / bi = شونه بی šun ɛ bi «شانه بین، غیب گو»، کله k ɛ llz «کله» + خورده / خوار xorda / xâr = کله خوار k ɛ ll ɛ xâr «بچه ای که قدمش نامیمون است و موجب مرگ پدر یا مادر می شود».

۵) به وسیله یک قید و یک ریشه فعل که پس از آن آمده باشد.

مانند: تن ton «تند» + رسیده / رس r ɛ s / r ɛ sida «رسیدن» = تن رس tonr ɛ s «میوه نوبر»، میوه ای که زود می رسد»، تن ton «تند» + رفته / رو r ɛ fta / rou «رفتن» = تن رو tonrou «تندرو، سریع الحركة»، کن kon «گند» + رفته / رو r ɛ fta / rou «گند رفتن»

۴-۶. ترکیب همجواری

ترکیب همجواری از دو اسم، یا از دو صفت، یا از دو ریشه فعل متعلق به یک یا دو فعل

مترادف، یا ازدو جزء که جزء دوم ارزش معنایی ندارد تشکیل می‌شود. از این قرار:

۱) دو اسم.

مانند عروس دوماد rusdumâd «عروس داماد»، قشق چنگال $\text{qašoqc' \& ngâl}$ «قاشق چنگال»، کت و شولوار $\text{koto- \& ulvâr}$ «کت و شلوار»، دختر پسر $\text{doxtrepes \& r}$ «دختر پسر» و جز اینها.

۲) دو صفت.

مانند: خشک وتر xošk- o tar «خشک و تریا تر و خشک»، خورد و کلو $\text{xurd- o k \& lu}$ «کوچک و بزرگ»، دور و دراز dur- o derâz «دور و دراز»، زردوزار zard- o zâr «زرد و زار و نحیف و لاغر» و جز اینها.

۳) دوریشه فعل.

مانند: پخت و پز $\text{poxt- op \& z}$ «پخت و پز»، رفت و رو raft- o rou «رفت و رو»، خرید و فروش $\text{x \& rid- oforuš}$ «خرید و فروش»، بند و بس band- o bas «بند و بست»، گرفت و گیر gereft- o gir «گرفت و گیر»، کشت و کار kešt- o kâr «کشت و کار»، زد و خورد zâd- oxord «زد و خورد» و جز اینها.

۴) تشکیل دو جزء که یکی، یعنی جزء دوم معنایی ندارد.

مانند: پنیر منیر $\text{p \& nir m \& nir}$ «پنیر منیر»، پول و مول pul- omul «پول و مول» یا پول و پله $\text{pul- o p \& l \&}$ و جز اینها.

۵) به وسیله تکرار یک کلمه.

مانند: جقن جقن $\text{\& eqen \& eqen}$ «پاره پاره»، پت پت pat pat «تکه تکه»، کاج کاج kâc kâc «قاج قاج (خربزه یا هندوانه)»، ریش ریش rišriš «پاره پاره»، کل کل kol kol «سوراخ سوراخ» و جز اینها.

واژگان

۷-۱. در این بخش واژه‌های گویش قاینی ارائه خواهد شد. در این ارائه از ذکر واژه‌هایی که میان فارسی وقاینی مشترک است حتی الامکان صرف نظر شده و تنها واژه‌هایی آورده شده که یا در فارسی وجود ندارد و یا تغییرات آوایی در آن صورت گرفته است.

ترتیب قرار گرفتن واژه‌ها ترتیب الفبائی است ولی از آنجائی که این گویش مکتوب نبوده رعایت حرف نویسی معمولی در فرهنگها نشده و مثلاً تمام حرفهائی که از لحاظ تلفظ یکسان هستند زیر عنوان يك حرف ضبط شده مانند: ث، س، ص که با عنوان «س» یا ض، ظ، ذ، ز که زیر عنوان «ز» آمده است.

الفبائی که برای ضبط واژه‌ها مورد استفاده قرار گرفته الفبای آوانویسی بین‌المللی است، یعنی الفبائی که در توصیف گویش از آن استفاده شده و در آغاز کتاب معرفی شده است.

ā

آچ āč = چنبر، حلقه ایست چوبی در انتهای ریسمان که برای محکم بستن بارهیزمی که بر پشت الاغ حمل می کنند سر دیگر ریسمان را از داخل آن می گذرانند.

رودکی در دوبیت زیر مفهوم چنبر را بیان کرده:

زندگانی چه کوتاه و چه دراز نه به آخر بمسرد باید باز

هم به چنبر گذار خواهد بود این رسن را چه کوتاه و چه دراز

آرا ārā = آرایش. این واژه معمولاً با واژه گِیرا همراه است، یعنی به صورت آرا گِیرا به کار

می رود همانطور که در بیت زیر از سَری قاینی آمده:

خرفطمه از روزارومد خور آرا گیرا میکر دله مس راس کرده وانشینه هه تیزرو قسملی

xarfatmɛ ɛz ruz ɛrumɛd xo- r ârâgirâ me- ker

dɛllɛ mas râs kerde vânsinɛ hɛtiz ru qasmali

خواهر فاطمه (نام زنی است که چند سالی است در گذشته ولی در زمان حیات همه مردم قاین او را می شناخته اند) از | طلوع آفتاب خود را می آراست ، چرا که فاطمه لوند می خواست آرایش کرده و لباس نو پوشیده رو بروی قاسمعلی بنشیند.

این واژه در برهان قاطع به همین معنی آمده است.

آرا - بر وزن خارا، آرایش- و آرایش کننده و آراینده را گویند همچون سخن آرا و بزم آرا- برهان

قاطع جلد ۱ ، ص ۳۰ به اهتمام دکتر محمد معین، چاپ امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.

آراز کرده ârâz kerda = فوق العاده ترسیدن، بطوری که این ترس موجب اختلالی در ارگانهای بدن شود و گاهی موجب گردد که انسان نتواند از جایش حرکت کند.

آش âš = آش رشته

آشنا âšnâ = مرد روستائی، به مرد روستائی غریبی که او را نمی شناسند اطلاق می شود.

آقاچان âqâjân = آژان پلیس، پاسبان.

آغال âqâl = آغل گوسفند.

این واژه در برهان قاطع به همین معنی آمده است. نگاه کنید به برهان قاطع، جلد ۱، ص ۴۷.

ا آ

آبی abi = آبی (رنگ).

آیسه âtesɛ = عطسه.

آتش âtesɬ = آتش.

آتشبازی âtesbazi = آتشبازی.

آتشو âtesu = دید و بازدید در شب، شب نشینی.

آجید aĵid = بیدار، هوشیار، این صفت برای کسی به کار می رود که تازه از خواب بیدار شده

و کاملاً خواب از سرش پریده است، ضمناً معنی سر حال هم می دهد.

آجید شده aĵid šoda = کاملاً از خواب بیدار شدن و احیاناً دیگر میل به خواب نداشتن.

آجینه âjine = ابزاری که سنگ آسیا را با آن تیز می کنند.

اَجِيْدَة = ajidə = نوعی دوخت جامه و پای پوش، که فاصله فرو بردن سوزنها از بخیه قدری بیشتر باشد. فرهنگ معین، جلد ۱، صفحه ۳۲. تهران ۱۳۵۳، امیر کبیر

اَجَة = ačə = درمانده و به تنگ آمده و ناچار را گویند.

اَجَة شُدَة = ačə šoda = درمانده شدن، گیر کردن، به تنگ آمدن.

اَجَة کِرْدَة = ačə kerda = در تنگنا و فشار قرار دادن، مثلاً وقتی دوتن با یکدیگر کشتی می گیرند و یکی از آن دو جائی از بدن حریف خود را می گیرد که هر نوع حرکت و عکس العملی از او سلب می گردد در اینجا می گویند حریف خود را ačə کرده است.

اَخَوَر = axor = آخر.

اَرُوک = aruk = لته را گویند.

اَزْدِي = azadi = آزادی.

اَزَق = azq = برجستگیهای تیز روی شاخه های درخت را گویند.

اَسْتَر = astar = آستر، کرباس شل بافته شده را گویند.

اَسْتَه = astə = آهسته.

اَسْتِي = asti = آستین.

اَسَاک = asak = چوب درازی که از یک سوبه «القر» و از سوی دیگر با «روجه» به «جُغ» بسته می شود (نگاه کنید به: القر lqer و روجه ruja).

اَسُوَسَان = asu = آسان.

اَسْتِي = asti = آشتی.

اَسُوَق = asoq = عاشق.

اَكْشِير = akšir = آهک شیر، آمیزه ایست از آهک، شیر و پنجه که آنرا در هاون سنگی یا مشابه دیگری می کوبند و خوب له می نمایند از این عمل ماده ای به دست می آید چسبناک که با آن کوزه ها و ظرفهای سفالی شکسته را به هم می چسبانند و تعمیر می کنند.

اَكْفَت = akaft = ضرر و زیان را گویند.

اَلِش = alesh = عوض، بدل.

اَلِش کِرْدَة = alesh kerda = عوض کردن، بدل کردن.

اَلِ = alle = میزان، راست.

اَلِ کِرْدَة = alle kerda = راست آوردن، جور کردن، میزان کردن.

آله = alɛ = لوس، نُئر مثال: اشتو خوراله مو کنده eʃtau xor alɛ mo- konɛ de چقدر خودش را لوس می کند.

آلییززده = aliz zɛ da = به هوا پریدن از روی ناراحتی باشد، مثلاً وقتی با میخ گردن الاغی را می آزارند عکس‌العملی که الاغ در مقابل آزار نشان می دهد الیز aliz نام دارد.
آمبُو = ambo = آما، ولی.

اُوس = aves = آبستن، این اصطلاح فقط در مورد حیوانات به کار می رود.
مثال: گوما اوس شده = gou mā aves šodɛ = گاوما آبستن شده است.
اَوَنگ = avang = اَوَنگ.

اَوَه = avɛ = ضدّ دیم، محصولی که مرتب و در زمان لازم و پیش‌بینی شده آبیاری شود.
اَوِشَه = aviša = آویشن، نوعی گیاه طبّی است و برخلاف آنچه در بعضی از فرهنگها و از جمله در برهان قاطع آمده با کاکوتی فرق دارد، هر چند ممکن است از یک خانواده باشند.
اَهَک = ahak = اَهَک.

اَهِه = ahe = اَهِه.

اَهُو = ahu = اَهُو.

اَینه = ainɛ = اَینه.

Σ = ۲

آتَلو = ɛtɛllou = کسی که دارای لباس نامرتب است و به حمام نمی رود.

آجاش = ɛjʃaʃ = بکلی، ابداً: اجاش دل مه غذا ورنه مدره.

ɛjʃaʃ del ma qɛzâ vɛɾ- nɛ -me-dar-ɛ به کلی میل به غذا ندارم.

آجَشو = ɛjɛqu = اجقان، گیاهی است طبّی که دانه‌های آن برای رفع ترشاب به کار می رود.

آجُول = ɛjʊl = خربزه کوچک نارس را گویند.

آخکوک = ɛxkuk = زردآلوی نارس را گویند.

اخکوک برون مفلوک، زردآلوی نارسیده را گویند. برهان قاطع، جلد ۱، ص ۹۳.

آخَلَقْ = ɛxɛlɛq = ارخالق، نوعی کت زنانه و مردانه را گویند (رک. فرهنگ معین، ص ۱۹۶).

عَرُوشو = ɛrusu = عروسان، عروسی را گویند.

آرْمو ε rmu = آرمان و آرزو را گویند.

آزْدَن وَرَاوَمْدَه ε z del v ε r- um ε da = میل داشتن، خست به خرج ندادن در خرج و بخشش

باشد: از دل ورنمیده یک دو پولی خرج کنده ε z del v ε r- n ε - miyade yag do puli

xarj kon ε de « حاضر نیست یک پول سیاه خرج کند ».

آذُو ε zu = اذان.

آذُو دَدَه ε zu dada = اذان گفتن.

آزَاو دَرَا ε zu d ε rrâ = تا آن هنگام.

آشپُش ε špoš = شپش.

آشپُشا ε špošâ = اسفشاد Asfošâd. روستائی در چند کیلومتری قاین که در دهه اخیر بر اثر

زلزله های پیاپی ویران شد و سپس بازسازی گردید.

آشپُشوک ε špošuk = شپشو.

آشتر ε stor = شتر.

آشترَك زده ε štorak z ε da = موج زدن رود و سیل.

آلاس ε lās = مفلس.

آلاس کِرْدَه ε lās kerda = مُفلس شدن (در نتیجه بازی قمار مثلاً)

آلجی ε laji = چرخ دستی، مخصوص جدا کردن پنبه دانه از پنبه.

آلُو ε lu = موجود موهومی که بچه ها را از او می ترسانند.

آلو ε lu = آلو.

آلُو بَلُو ε lubalu = آلبالو.

آلُو چَه ε luč ε = آلوچه.

آلَخُو ε laxu = سرگردان را گویند و معمولاً لفظ ملخو ε laxu m نیز به دنبال آن می آید و به

صورت الخو ملخو ε laxu m استعمال می شود.

(الاخون و ولاخون ε lāxun- o vā lāxun سرگردان. فرهنگ معین، جلد ۱، ص ۳۳۴).

آلَدَه وَر گُفْتَه ε lad ε v ε r- gofta = دروغ گفتن: الهه ور گفتم تو باور کردی ε lad ε v ε r-

goft- om to bav ε r kerd-i = دروغ گفتم تو باور کردی.

آفلیز ε fliz = افلیج: ایرافلیز بزده ε i- r ε fliz be- z ε d ε = افلیج شده است.

آلَقِر ε lqer = حلقه آهنی که «آهن شکافنده زمین» را به آسک ε asak می پیوندند.

آلَه ε lla = آه چه بد، این کلمه هنگامی به کار می رود که با منظره یا چیز نامطبوعی مواجه شویم:

آله اینو چنه دل مه ورشور اومه ε lla inu čene del ma v ε r-šur um « آه اینها چیه دلم به هم آمد (حال تهوع به من دست داد) ».

آمبُو ε mbu = انبان، کیسه چرمی.

آمرُود ε mrud = گلایی را گویند (رک: فرهنگ معین، جلد ۱، ص ۳۵۲).

آملی ε m ε li = تریاکی را گویند.

آنیگه ε ntekk ε = عتیقه را گویند.

آندر ε nder = ناتنی (برادر، خواهر، پدر، مادر).

اندر بر وزن بندر، به معنی در باشد و به عربی فسی گویند هم چنان که اندر آن و اندر

خانه و افاده معنی غیر نیز می کند چون بامادر و پدر و برادر و خواهر ترکیب کنند

همچو: مادر اندر و پدر اندر و خواهر اندر و برادر اندر. برهان قاطع، جلد ۱، ص ۱۶۹.

آندُو ε ndu = خارش را گویند.

آنگشتُوَنه ε ngostun ε = انگشتانه.

آنگور آگنی ε ngur a koni = انگور چینی.

انگیز دَده ε ngiz dada = حرکت دادن: خورانگیز نموده ε ngir n ε -me- d ε de = xor ε ngir n ε = خودش

را حرکت نمی دهد، کنایه از اینکه نشسته است.

آیاس ε yās = آسمان شب، خالی از ابر و مه زمستانی را گویند که در آن ستاره ها می درخشند و

اگر پس از برف ایاس بشود هوا خیلی سرد می شود.

e =

ایترت ε br ε t = زشت و بد ترکیب را گویند: اشتو چیز ابرتیه ε br ε t ε ye = eštau čiz- = چقدر

زشت و بد ترکیب است.

ایناک ε bnāk = عیب ناک، عیبو، عیب دار.

إجلاف ε jāf = ظریف، زیبا (در مورد غیر ذیروح به کار برده می شود).

إختِلَاط ε xtelāt = صحبت، گفتگو.

إختِلَاطِ کِرْدَه ε xtelāt kerda = صحبت کردن.

إسپَرز ε sporz = سپرز، طحال.

إسپس ε spes = اسپرس، علوفه ای شبیه یونجه است. (نگاه کنید به فرهنگ معین، جلد ۱،

ص ۲۳۱).

اِسپَخَنگور $\text{esp} \varepsilon x \varepsilon \text{ngur}$ = نوعی گیاه خودرو و داروئی است که دانه می کند و دانه های آن شبیه دانه های انگور است با رنگ سیاه یا قوتی.

اِسپَلَه $\text{espol} \varepsilon$ = کرم گندم را گویند (در انبار).

اِسْتاق estâq = گاویا بزیا میشی را گویند که هنوز آبستن نشده باشد.

اِسْتَه $\text{est} \varepsilon$ = هسته

اِسْتَرَه $\text{estar} \varepsilon$ = ستاره

اِسْتَق $\text{est} \varepsilon q$ = سخت، سفت

اِسْتَقُو $\text{est} \varepsilon qu$ = استخوان

اِسْتاکار estakâr = استاد کار، کولی، قرشمال، غربت را گویند.

اِسْتَلَخ estalx = استخر

اِسْکَل $\text{esk} \varepsilon l$ = یک قطعه، یک تکه (فقط با آتش استعمال می شود).

اِسْکُلُک eskoluk = آبله رورا گویند.

اِسْتَو estau = چطور، چگونه

اِسْتَو estou = عجله، شتاب

اِسْخار esxâr = اشخار، شخار، ماده سبزرنگی است که از سوزاندن گیاهی به دست می آید و لباسها را با آن می شسته اند.

شخار- بر وزن چهار، قلیا را گویند که صابون پزان به کار برند و بهترین وی آنست که از اشنان سازند و در وی خواص عجیبه بسیار است خصوصاً در صفت کیمیا.

برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۲۵۷.

اِسْکَم eskam = شکم

اِسْکِمَه $\text{esk} \varepsilon mb \varepsilon$ = شکمه

اِسْکَم فُراخ $\text{esk} \varepsilon m \text{forâx}$ = شکمو

اِسْکِمِی $\text{esk} \varepsilon mi$ = شکمی

اِفْتَمُوار $\text{eft} \varepsilon mvâr$ = آفتاب وار، حدود ساعت ۹ و ۱۰ صبح.

اِفْتَوْتَنُک $\text{eftou} \varepsilon t \text{nok}$ = هنگام صبح که آفتاب کاملاً در روی زمین پهن شده باشد.

اِفْتورو eftouru = آفتاب رو، مکان آفتاب گیر را گویند. مانند: خونی افتورو xunei eftou ru

= اطاق آفتاب گیر.

اِفْتَوَه = eftav ʔ = آفتابه

اِفْتَوَه لَگَه = eftav ʔ l ʔ ga = آفتابه لگن.

اِفَدَه = efad ʔ = افاده، تکبیر.

اِمبار = embâr = انبار، کود را گویند.

اِنَّ = enn ʔ = نه (ابزار پاسخ)

اِنَجِي = enn ʔ xei = نه خیر

اِنگار کرده = engâr kerda = انگاشتن، تصوّر کردن.

اَيْنُ = ein ʔ = خوب، نیکو

o = ʔ

اُردو = ordu = خرمن کوب، چرخنی است چوبی دنداندار که به دنبال گاومی بندند و خرمن را با آن نرم می کنند تا گندم را از کاه جدا کنند.

اُرس = oros = روس

اُرسی = orsi = کفش

اُزبکی = ozb ʔ ki = گوشت از یخته خامتر، گوشت نیمه پخته

اُقدَر = oqd ʔ r = آنقدر

اُگَر = ogor = خو گرفته

اَلَنک = olang = چراگاه، سبزه زار (نگاه کنید به برهان قاطع، جلد ۱، ص ۱۵۹)

اُمَاج = omâč = آش آرد را گویند.

اماج - به ضمّ اول بر وزن کماج، نوعی از آش آرد است، برهان قاطع، جلد ۱، ص ۱۶۰.

اَنه = ona = آنجا، در ضمن این واژه در موقع شکستن ظروف چینی و شیشه بر زبان جاری

می شود، به همین جهت گفته می شود، فلان چیز یک اَنه یه کار دره ʔ-r- ʔ yag onaye kâr d ʔ

یعنی زود شکن است.

اَوْ - ow, ou

اَوْ آب = ou

اَوْ پَشو = oupašu = آب پاشان، بر در حیاط و صحن حیاط و راهروها و احياناً اطاقها که سابقاً

کفش خاکی بوده اول آب می پاشیده اند بعد جارو می زده اند که خَاک بلند نشود به

این عمل او پشو oupašu می گویند.

اوترو outerou = آب تراو، مقدار آب کمی که در ته جویها روان است و از منبع و سرچشمه اصلی آب تراوش می کند.

اؤخوری ouxori = آب خوری، لیوان

اؤخوس ouxos = آب خُسب، کوئی را گویند.

اؤدِری oudari = آب داری، آبیاری را گویند.

اؤر aur = ابر

اؤرینه our tinε = جنس مادینه را گویند (مربوط به انسان)

اؤریز ouriz = آب ریز، مستراح را گویند.

اؤسار ousâr = افسار

اؤسونه ousunε = افسانه

اؤشلی oušali = از صافی گذرانده (برنج)

اؤشلی کرده oušali kerda = از صافی گذراندن برنج جوشیده.

اؤقروت ouqorut = آب قروت، قره قروت

اؤغو ouqu = افغان

اؤغونی ouquni = افغانی: مندیله اوغونی mendil ouquni = عمامه به طریق افغانها بستن.

اؤغوره ouqurε = آب غوره

اؤگردو ougε rdu = آب گردان

اؤگوش ouguš = آبگوشت

اؤگینه ouginε = آبگینه، این واژه به جای شیشه به کار نمی رود بلکه در مثل آورده می شود.

مندری اوگینه بار درده mendari ouginε bâr dε rε de = کوئی بارش شیشه است.

اولε oulε = آبله

اوله کو oulε ku = آبله کوپ

ب = b

بادار bādâr = ار باب، مالک را گویند

بارِشکم bâr eškam = بار شکم، خوراکی

باف bāf = پود (درمقابل تار)

باك bāk = ترس و بیم

باكلو bāk lu = بابا کلان، پدر بزرگ را گویند.

بتر bator = نوعی حیوان است که گاهی آدمها را به اوتشیه می‌کنند.

بتر bator = بدتر

ببولی babuli = تنوری که چغندر در آن کباب می‌کرده‌اند.

بجول bə jul = بجول، بجل، قاپ (نگاه کنید به فرهنگ معین، جلد ۱، ص ۴۷۳).

بچ boč = اندرون لپ‌ها را گویند که وقتی پُر باشد دهان برجسته می‌شود، محتوی دهان.

بچش bə ččaš = بد چشم، هیز و چشم چران را گویند.

بچه ده إشگم bə ččə d ə eškam = حامله

بچو bačcu = گهواره، شاید این کلمه از باد و چوب تشکیل شده باشد، چون باد به تنهائی

گاهی به معنی گهواره استعمال می‌شود و چوب هم به شکل چو cu درقائنی به کار می‌رود.

بخته bəxtə = گوسفند نر چهارساله را گویند.

بخته - به فتح اول و ثالث و سکون ثانی، گوسفند سه یا چهار ساله را گویند. برهان

قاطع، جلد ۱، ص ۲۳۹.

بد استره bəd estarə = زشت‌رو

بد رزق bəd rezq = بدرو، بد صورت.

بدرنگ badereng = بادرنگ، خیار را گویند.

بادرنگ - به فتح رابع و سکون نون و کاف فارسی، نوعی از خیار باشد که خورند. برهان

قاطع، جلد ۱، ص ۲۰۹.

بدرنگویه baderenguyə = بادرنگبویه، بادرنجبویه، نوعی گیاه طبّی است. بادرنگبویه - بر

وزن معنی بادرنجبویه است، و آن گیاهی است که عقب را هلاک‌کنند و امراض

سوداوی و بلغمی را نافع باشد. برهان قاطع، جلد ۱، ص ۲۰۹.

بدده bə ddə ha = بددهن، هتاک و فتاح را گویند.

بد گلونک bəd gəlunak = بادرنگونک، نوعی خار سبک است که باد آنرا با خود می‌برد.

بدم bədom = بادام

بدمستو bədomestu = بادامستان، باغ بادام

بدیو badiyu = بادیان، نوعی گیاه طبّی که دانه آن مورد استفاده قرار می گیرد. بادیان- گیاهی است از تیره چتریان که دو ساله یا پایا است، رازیانه و آن دارای انواع است. فرهنگ معین جلد ۱، ص ۴۴۵.

بدیوم b dyum = بدیمن، نامیمون و شوم را گویند.

بدیه badiy = کاسه بزرگ سفالی را گویند.

بر bor = گله، دسته را گویند.

براک borāk = بُرا، صفتی است برای آب که معمولاً به هضم غذا کمک می کند.

بر بند barband = مستراح را گویند.

بر تنگ bartang = بارهنگ، دانه های ریز قرمز رنگ گیاهی که به عنوان دارو به نوزادان می خوراند.

بر تنگ b rteng = پهلورا گویند.

برجو berju = بریان، بوداده را گویند مانند: تخم برجو toxm-e berju = تخم بوداده.

برجو کرده berju kerda = بودادن .

برچه berče = برای چه.

برخوار barxâr = بارخور، انسان یا حیوانی که غذا یا علوفه زیاد می خورد.

بردر berad r = برادر.

بردر اندر berad r nder = برادر ناتنی.

بردر خسه berad r xas = برادر تنی.

بردر زه berad r za = برادر زن.

بردر شو berad r šu = برادر شوهر.

برزنگی barz ngi = بارزنگی، نام دیوی است افسانه ای که گویا بسیار سیاه بوده است.

برش bareš = بارش، باران.

برش برش زده barš barš zda = درخشیدن.

برش زده barš z da = بُش زدن، بند زدن را گویند که عبارت از متصل کردن یا پیوند دادن

ظرفهای شکسته چینی به وسیله سیمهای باریک که بر طریقه مخصوصی صورت

می گیرد.

برق bereq = ابریق، ظرف سفالی لوله دار با دسته ای شبیه آفتابه که همان استفاده آفتابه از آن

می شود.

برقست $b \text{ ɛ } r qast$ = تابش، درخشش.

برو $boru$ = حالت میان خواب و بیداری را گویند.

برنومه $barnom \text{ ɛ }$ = بارنامه.

برونی ورخونده $berouni \text{ v ɛ } r - xonda$ = روان خواندن اصطلاحی است در مورد بچه مکتبی‌ها و آن وقتی است که قرآن را بدون اینکه هجی کنند می‌خوانند و این مرحله ایست که شاگرد مکتبی در کارش پیشرفت حاصل کرده است.

بره $bar \text{ ɛ }$ = باره

باره - بر وزن خاره، دیوار و حصار قلعه و شهر را گویند. برهان قاطع جلد ۱ ص ۲۱۶.

بری که $bereike$ = برای اینکه.

بریک ریسیده $barikrisida$ = باریک رسیدن، کنایه از ضعیف شدن و لاغر شدن باشد.

بدمشک $badomešk$ = باد مشک نوعی درخت جنگلی است که از چوب آن برای سوختن استفاده می‌کنند.

بز چوش $bozčuš$ = نوعی مارمولک که پستانهای پرشیر بز را می‌مکد و او را به مرضی دچار می‌کند.

بزخلج $bozx \text{ ɛ } l \text{ ɛ }$ = بز سیاهی که دو خط بور رنگ در صورت داشته باشد:

بزگر $b \text{ ɛ } zg \text{ ɛ } r$ = بزگر، زراعت پیشه را گویند.

بزنقر $bozonqor$ = بداخلاق را گویند.

بزی $bazi$ = بازی.

بستو $bostu$ = بستان، باغچه وسط حیاط را گویند.

بسته $b \text{ ɛ } sta$ = سحر و افسون کردن.

بش $boš$ = شاخ و برگ گیاهانی مانند گندم و جورا گویند.

بشخاب $bošxâb$ = بشقاب.

بش کرده $boškerda$ = غمگین شدن، افسرده شدن، بغض کردن، حسادت ورزیدن در مفهوم حسادت ورزیدن غالباً بالفعل دل می‌آید. چنانکه می‌گویند: دل تو بش کرده $del to boš kerde$ ، یعنی حسادتت گرفته.

بشلم $b \text{ ɛ } šlam$ = حبه قند را گویند.

بشوه $bošave$ = مخزن طاق ماندنی داخل دیوار که در آن غلات را انبار کنند.

بشره $b \text{ ɛ } š \text{ ɛ } r \text{ ɛ }$ = رنگ و رخسار، معمولاً وقتی کسی سخت مریض می‌شود و سپس بهبود

می‌یابد یا به هر دلیلی رَنک چهره‌اش (نه آنی) عوض می‌شود می‌گویند بشره‌یی بگشته ٤ bεš εrε-y- i be - gest یعنی رَنک و ترکیب صورتش عوض شده یا مسخ شده.

بن boqban = چادر شب را گویند.

بنچه baqčɛ = مستراح را گویند، شاید این کلمه از بَنج که به معنی گودی است گرفته شده باشد چون مستراح‌های سابق را برای اینکه از کود آن استفاده کنند بدون چاه می‌ساخته‌اند به این ترتیب که قطعه زمینی گود می‌کردند و با ساختن جایی برای نشستن از آن به عنوان مستراح استفاده می‌کرده‌اند و احتمال هم می‌رود چون در گذشته محل مخصوصی برای مستراح نداشته‌اند و از باغچه برای این منظور استفاده می‌نموده‌اند بدین نام نامیده شده است.

بقره baqerɛ = باقره نوعی دمل را گویند.

باغره - بسکون ثالث و فتح رای قرشت، گرهی را گویند که در اعضا بسبب آزار و دردمندی دیگر به‌مرسد مثل آنکه از پای کسی دنبلی برآمده باشد به سبب آن در کش‌ران گره‌ها پیدا شود، یا سر بر بالین بدنهاد باشد بدان سبب در گردن گره‌ها به هم رسد. برهان قاطع جلد ۱، ص ۲۲۲.

بغلک bεqεlak = تکه پارچه سه گوشه که در بغل پیراهن جای گرفته است.
بقلی baqoli = باقلا.

بقمه boqmɛ = عقده را گویند.

بقول کرده beqaulkerda = اطاعت کردن.

بَک bak = وک، قور باغه.

وَك - بفتح اول و سکون ثانی وزق را می‌گویند و به عربی ضفدع خوانند و معرب آن وق باشد. برهان قاطع، جلد ۴، ص ۲۲۸۹.

بُک bok = گونه وُپ را گویند.

بَک - و بضم اول رخساره و روی را گویند. برهان قاطع، جلد ۱، ص ۲۹۲.

بُکی bokki = کسی که لپ‌های برجسته دارد.

بَگی bεgi = کوزه کوچکی که دهانه آن نسبتاً گشاد و شکم آن گرد و پهن می‌باشد و در آن پنیر و ترشیجات و مرباجات رانگهداری می‌کنند. معمولاً آدم‌های چاق و قد کوتاه را به آن تشبیه می‌کنند و می‌گویند بگی چرگوشه bεgi čeraguse =

بگی چار گوشه. شاید این واژه با واژه بگ در برهان قاطع ارتباط داشته باشد.
 بُک - و بضم اول رخساره و روی را گویند - ونوعی از کوزه باشد که دهنش تنک و
 گردن کوتاهی دارد، شکم آن گرد و پهن می باشد. برهان قاطع، جلد ۱، ص ۲۹۲.
 بُل = bol - واحد تقسیم آب در آبیاری و معادل فنجان است ۲ - چُل (چول) را گویند.
 بلگرد = balgard = خر بزه ای را گویند که زیاد بیوته مانده باشد بطوری که از زیاد ماندن و زیاد
 رسیدن زرد و نرم شده باشد.

بلا و رچنده = bə lā vɛ r čenda = بلای دیگران را پذیرفتن است. چنانکه مادری در مقام دعا
 برای فرزندش می گوید: الهه مدر بلن تور و رچینه - elāhe madɛ r bɛ lan to - r vɛ r -
 činɛ = الهی درد و بلای توبه جان مادرت بخورد.

بلش = baleš = بالشت.
 بلشیت مار = balešt - e mār = حشره ایست شبیه جُعل گرد و پهن که با دهانش می گزد و محلّ
 گزیده شده آماس می نماید و سُرخ می شود.
 بَلگ = balg = برك.

بُلمه = bolmɛ = نان خوب نپخته و خمیر را گویند و بر زن نسبتاً چاق و تپلی نیز این واژه اطلاق
 می شود.

بَل = bɛ ll = جفت، زوج، مثل و مانند.
 بلمیه = balmayɛ = بالوایه، نام پرنده ایست.

بالوایه - بفتح یای حطّی ... و بعضی گویند پرنده ایست کوچک و سیاه و کوتاه پاچه
 که شب و روز در پرواز می باشد مگر در هنگام بچه کردن که بسوراخی رود و اگر بر
 زمین افتد نتواند برخاست و آنرا برربی ابابیل گویند. برهان قاطع، جلد ۱، ص ۲۲۶.
 بلیق زده = bolliq zɛ da = کف کردن دهن شتر و موج زدن آب را گویند.
 بلوک = baluk = زگیل را گویند.

بالوبا و او معروف دو معنی دارد، اول دانه های سخت باشد که بر اعضای آدمی برآید
 و درد نکند و پخته نشود، و آنرا آثرخ و رُخ نیز نامند و در بعضی از ولایات فارسی و عراق
 عجم گوگ خوانند، و بتازی ثولول، و به تبریزی سگیل و به ترکی کونیک و به هندوی
 مسا گویند. فرهنگ جهانگیری و یراسته دکتر عقیفی، جلد ۱، ص ۲۱۶.

بُن (n) = bon = مقعد
 بندله = bɛ ndelɛ = برگه های زردآلو، انجیر، هلو یا شلغم و چغندر پخته یا سیر که به مانند

دانه های تسبیح به نخ‌ی یا بندی کشیده باشند.

بنگی $b \text{ ɛ } ngi$ = آدم کیج را گویند.

بنجو $ban \text{ ʃu}$ = بادنجان.

بنجو قرمز (سرخ) $ban \text{ ʃu } qermez$ (sorx) = گوجه فرنگی را گویند.

بنم $b \text{ ɛ } nnom$ = بدنام.

بنوش $buna \text{ ʃ}$ = بنفش.

بنه $b \text{ ɛ } n \text{ ɛ }$ = دانه ای روغنی است که از درختی به همین نام در کوهسار به دست می آید این

دانه رامی کوبند و پوست آنرا از مغز جدا می کنند سپس قاتقی از آن درست کرده با

نان خورد شده می خورند. طعم بسیار لذیذی دارد.

بینم $b \text{ ɛ } nim$ = سقط جنین.

بنیم کرده $b \text{ ɛ } nim \text{ kerda}$ = سقط جنین نمودن.

بو bu = بام.

بوج bau (ou) ʔ = زنبور را گویند.

بُنگ $bong$ = بانگ، اذان را گویند.

بُنگ دده $bong \text{ dada}$ = اذان گفتن.

بَنگ شُم $bong\text{-}e \text{ ʃom}$ = اذان مغرب.

بوب bub = بوم، جغد.

بود bud = کامل، تمام، درست.

بود کرده $bud \text{ kerda}$ = کفایت کردن، جوابگو بودن.

بودش $bude \text{ ʃ}$ = سازش.

بودش کرده $bude \text{ ʃ } \text{kerda}$ = سازش کردن.

بونمبو $bu \text{ n ɛ } mbu$ = بوی رطوبت.

بونندو $bunendou$ = بام اندود، اندود.

بونه $bun \text{ ɛ }$ = بهانه.

بهو $bahu$ = باهو، بازو.

باهو- بروزن کاهو، بازو را گویند و برهان قاطع، جلد ۱، ص ۲۳۰.

بهی $behi$ = به را گویند.

بهی - بکسر اول و ثانی بتحتانی رسیده، نام میوه ایست مشهور، برهان قاطع جلد ۱،

ص ۳۲۹.

بی بی bibi = سیده را گویند.

بی بی جی bibiji = به هجی، اصطلاحی است در مورد بچه مکتبی‌ها و آن وقتی است که قرآن را هجی می‌کنند.

بی بی جی کرده bibiji kerda = هجی کردن (قرآن).

بیجه زده bij z z da = تقسیم کردن محصولی نظیر خربزه بدون استفاده از ترازو و در واقع بطریق نوعی قرعه‌برای این کار خربزه‌های يك مزرعه را به چند قسمت از نظر عدد و خوبی و بدی و تقریباً بطور مساوی تقسیم می‌کنند و بعد برای هر قسمت يك ریگی در نظر می‌گیرند آنگاه هريك از زارعین ریگی را که موسوم به ریگ بیجه است بر می‌دارد سهمش از خربزه مشخص می‌گردد.

بی چش کرده bi čaš kerda = چشم کردن، چشم زخم رسانیدن.

بی خوی bixavi = بیخوابی.

بی دماغ bi domâq = متواضع، فروتن.

بیده beidε = یونجه تابیده که خشک می‌کنند و در زمستان به مصرف خوراک چهارپایان می‌رسانند.

بی نماز binomâz = قاعده. حیض.

بیبو biyabu = بیابان.

پ = p

پاتو pātou = مکان آفتاب گیر را گویند که در زمستان برای فرار از سرما بدانجا پناه می‌برند.

پاخو pāxou = پاتوق را گویند.

پاسبک pā s s bok šoda = کنایه از وضع حمل باشد: پایی سبک شده pāy-i s s bok šodε = وضع حمل کرده است.

پاکار pākār = کدخدا را گویند که در گذشته جلب افراد مشمول نظام وظیفه از وظائف او بوده.

پایو pāyou = پایاب، جایی از آب قنات که پله‌ها بر آن ساخته باشند تا مردم به آسانی بتوانند از آن آب بردارند یا ظرف و لباس بشویند.

پُپ pop = شش، جگر سفید.

- پتی pati = لوس و خنک و بی مزه را گویند یا کسی که سخنانش سروته ندارد
- پتیر p ɛ tir = فطیر، نان روغنی کلفت و گرد را گویند.
- پترزی paterazi = پادرازی، نوعی نان روغنی است که از یک کف پای معمولی کوچکتر است و در وسط آن دوشیار تعبیه شده است.
- پتیری p ɛ tiri = فطیری، نانی را گویند که خمیر آن ور نیامده باشد.
- پتولا p ɛ tulâ = خارش را گویند.
- پتیل patil = یک نوع دیگ مسی را گویند که معمولاً قنادان در ساختن آب نبات و قند از آن استفاده می کنند.
- پتيله patil ɛ = ظرف مسی یا دیگچه مسی که در آن غذا پزند.
- پتوه patavɛ = پای تابه، پاتابه، نوار پشمی که بر ساق پا بر روی شلوار پیچند.
- پته potɛ = مخفف فاطمه است.
- پچارت p ɛ çart = ترتیب را گویند که غالباً با حرف اضافه «از» به کار می رود.
- پچنج p ɛ çax = گیرد، پهن.
- پچوک paçuk = کفش چوبی بوده است که زارعین هنگام بیل زدن به پا می کرده اند.
- پخل p ɛ x ɛ l = ساقه های جو و گندم را گویند و در ساختن پالان الاغ از آن استفاده می کنند.
- پُخلی poxoli = قلقلک را گویند.
- پخلوجه - بر وزن پسکوجه، به معنی پخپخو باشد و آن انگشتان را زیر بغل کسی بحرکت در آوردن باشد بعنوانی که آنکس را خنده بگیرد. برهان قاطع جلد ۱، ص ۳۷۱.
- پخلی کرده poxoli kerda = قلقلک دادن.
- پخمه p ɛ xmɛ = ناچست و ناچالاک را گویند.
- پدر اندر peder ɛ nder = پدرناتنی، ناپدری.
- پدینه podinɛ = پونه.
- پر تنم p ɛ r t ɛ qam = بی خیال.
- پرتو portu = زیرک و عمیق را گویند.
- پرتو portou = افتاده و مفت.
- پرتو شده por tou šoda = کسالت داشتن، مریض شدن.

پرتِه = porta = ژرف، عمیق.

پَرچ = parč = دامن لباس را گویند.

پَرخنه = parɛ xnɛ = پا برهنه.

پَرخو = pɛ rxou = طاقچه ایست که جلوان دیوار کوچکی کشیده شده و در آن بقالان و عطاران

اجناس مختلف از قبیل نخود، کشمش، خرما، زغال و غیره می‌ریزند.

پَرِدق = pɛ rdoq = پرده‌ای باشد از چربی یا غبار که در روی مایعات دیده می‌شود.

پَرسه = porsɛ = مجلس ترحیم.

پَرسیوشو = parr-e siyoušu = پرسیاوشان، نوعی گیاه طبعی باشد.

پَرسیاوشان - بالف و نون بمعنی اول پرسیاوش است که گیاهی باشد دوایی، اگر آنرا

بسوزانند و با روغن زیت و سرکه بر سر کل بمالند موی برو یانند. برهان قاطع جلد ۱،

ص ۳۸۴.

پَرما = pɛ rmā = مته را گویند.

پَرماه - بر وزن درگاه، افزاری باشد حکاکان و درودگران را که بدان مروارید و دیگر

جواهر و چوب و تخته سوراخ کنند و بعربی مثقب خوانند. برهان قاطع جلد ۱، ص

۳۸۷.

پَردم = pardom یا پَردمب = par domb = پاردم

پاردم - بضم دال و سکون میم، رانگی را گویند، و آن چرمی باشد پهن که بر پالان

چاروا دوزند و برپس ران چاروا اندازند و... برهان قاطع جلد ۱، ص ۳۴۹.

پُرَفند = por fand = مکار و حيله گر را گویند.

پَرکند دیوال = pɛ r kand- e divāl = توده دیوار گلی را گویند.

پَرُو = paru = پارو.

پَری = pɛ rai = پرا آماده شدن بجهت پرنده برای پریدن.

پَسْتُ = pɛ stu = صندوقخانه.

پَس کرده = pɛ s das kerda = پس انداز و ذخیره کردن.

پَس صبا = pas sɛ bā = پس فردا.

پَسوک = pɛ suk = آدم فضولی که به هر جائی سر می‌زند.

پَسو کرده = pɛ su kerda = پس انداز کردن: پَسوکو بری کَسوکو = pɛ suko berei kɛ su ko

پس انداز کردن برای دیگران (البته این ضرب المثل به طعنه برای کسانی گفته

می شود که خود نمی خورند و اندوخته خود را برای دیگران باقی می گذارند).

پسو $p\epsilon sou$ = پساب، تفاله چائی را گویند.

پس مال $p\epsilon sm\bar{a}l$ = پس مانده کشک پس از چند دفعه در ظرف مخصوص سائیدن.

پوسیک $pusik$ = نیشگون را گویند، یعنی با فشار دادن دو انگشت و ناخن پوست بدن کسیرا آزدن.

پش $pa\check{s}$ = پشم.

پشگل $po\check{s}gel$ = پشگل.

پشگل- بکسر اول و ثالث بر وزن اشکل، معروفست که سرگین گوسفند و آهو باشد.

برهان قاطع، جلد ۱، ص ۴۱۰.

پشنه $pa\check{s}n\epsilon$ = پاشنه.

پشنه گردی $pa\check{s}n\epsilon g\epsilon rdi$ = پاشنه گردی، پاشنه گرد، محوری که درهای بدون لولا روی آن

می چرخد.

پشی $pe\check{s}i$ = گربه در زبان بچه های کوچک.

پفتل $p\epsilon ft\epsilon l$ = چیز بی مصرف و دور انداختنی را گویند.

پکی $paki$ = پاکی، تیغ دلاکی باشد.

پگه $p\epsilon ga$ = پگاه، صبح زود، محصول زود کشت.

پل $p\epsilon l$ = مرز میان دو قطعه زمین زراعتی است که به صورت برجستگی خاکی بطور مصنوعی

به وسیله ابزار مخصوصی ایجاد می کنند در ضمن این برجستگی خاکی سبب می شود

که زمین آب را در خود بهتر نگهدارد.

پل کش $p\epsilon lk\epsilon\check{s}$ = وسیله ای که با آن برجستگی های کوچک خاکی به نام پل $p\epsilon l$ ایجاد

می کنند تا زمین به قطعات کوچکتری تقسیم شده و کار آبیاری را سهل نماید.

پلار کرده $p\epsilon l\bar{a}r kerda$ = پخش کردن را گویند: کغذوره روزمی پلار کرده $kaq\epsilon zu$

$= -r h\epsilon ru z\epsilon mi p\epsilon l\bar{a}r kerd\epsilon ye$ = کاغذها را روی زمین پخش کرده است.

پلاس $p\epsilon l\bar{a}s$ = گلیم را گویند.

پلاس- بر وزن مماس، و پشمینه گستردنی باشد، یعنی نجاجیم. برهان قاطع جلد

۱، ص ۴۱۵.

پلاس کرده $p\epsilon l\bar{a}s kerda$ = ورشکست کردن.

پلپلیس $pelpelis$ = اسباب بازی است که کولپها از چوب می سازند بشکل چرخهای ساعت

که با حرکت دادن آن به دور خودش می‌چرخد.

پلپلی کرده pal pali kerda = جستجو نمودن، گشتن.

پلت polot = پروان‌باشته را کوبند و آن فقط در مورد شکم به کار می‌رود.

اشکم پلت esk m polot = یعنی کسی که غذای زیادی خورده و شکمش بالا آمده است.

پلتیک poltik = مکر، سیاست.

پلستوک palestuk = پرستوک، پرستورا گویند.

پرستوک - بسکون کاف بمعنی پرستواس است که خطاف باشد. گویند.... برهان قاطع جلد ۱، ص ۳۸۴.

پلق pal q = پالخت.

پلوار p lvâr = پروار.

پلoux پلoux شده polux polux šoda = ذره ذره شدن، این اصطلاح فقط در مورد شکستن شیشه و چینی به کار می‌رود: قوری از دست مه هه تفتی و پلoux پلoux شو quri sz dast-e ma htafti-o poluxpdux- šo = قوری از دستم افتاد و ذره ذره شد.

پله p ll = ۱ - کفه ترازو، ۲ - مرتبه و پایه نردبان، ۳ - اگر هندوانه یا خربزه را به دو یا سه بخش نمایند هر بخش را يك پله نامند.

پلنج pelenj = جفت گاوارا گویند.

پلنج کرده pelenj kerda = پشنگ کردن آب، افشاندن آب.

پلو palu = پالان.

پلو p lu = پهلو.

پلوش poluš = پوشیده، مخفی، اصطلاحی است برای تپله بازی و آن هنگامی است که تپله درجائی قرار گیرد که تقریباً از دید چشم مخفی باشد.

پلیز paliz = پالیز، جالیز.

پُن pon = برگهای تازه روئیده بر شاخه درخت را گویند.

پُن زده pon z da = کپک زدن (نان).

پِن شده pen šoda = بی حس شدن انگشتان دست.

پِنَا باد p nâbâd = نیم ریالی سابق.

پَنجه کش p njek š = نان لواش دراز و نازک را گویند.

پنم = p ɛ nom = پنهان.

پوت = put = لاف و گزاف.

پوتوك = putuk = لاف زن.

پوته = put ɛ = بوته.

پوخ = pux = ذرات سبك مانند پوسته را گویند. مثلاً پوخ خرما یعنی پوسته هائی که از خرما جدا

می شود، پوخ گورس = pux- e gavar = عبارت از پوسته هائی است که وقت کوبیدن

ارزن از آن جدا می شود. نیز وقتی آسمان تازه شروع به برف باریدن می کند می گویند

هوا پوخ مده = h ɛ vâ pux me- d ɛ = هوا پوخ می دهد.

پوده = pud ɛ = چوب پوك و توخالی را گویند.

پوده - بر وزن روده - و چوبی پوسیده که آنرا به جهت آتشگیره مهیا کرده باشند

برهان قاطع، جلد ۱، ص ۴۲۵.

پوده کرده = pud ɛ kerda = بیماری که در نتیجه پرخوری بروز می کند و آروغ های آن بوی بد

تخم مرغ گندیده به همراه دارد.

پوره = pur ɛ = پاره، قطعه، تکه.

پوزار = pouzâr = پاافزار، نوعی کفش شبیه پوتین است.

پوشار = poušâr = پا افشار، پدال دستگاه پارچه بافی را گویند.

په = pe = پیه.

په سوز = pesuz = پیه سوز.

پن = pan = پهن.

پهه = pehe = پهن. pehen

پیچا = pičcâ = دل پیچه، اسهال.

پیدارسال = pidâr sâl = پیرارسال.

پیرزال = pir zâl = پیرزن را گویند.

پیسده = pissad ɛ = ناپسری، نادختری.

پیه = peis ɛ = پول.

پیسک = pisk = ابزار چوبی نظیر دسته هاون که برای نقش انداختن (سوراخ کردن) يك نوع

شیرینی به نام زنجیلی (زنجیلی) از آن استفاده می کنند، پیسی.

پیش پیدارسال = piš pidâr sâl = پیش پیرارسال.

پیش پس صبا = pišɛ pɛs sɛ bɑ = پسترفدا.

پیش ناف = piš nɑf = چربی جلوشکم گوسفند و بزرا گویند.

پیشو = pišu = انتها، ته، درازی.

پیشونی = pišuni = پیشانی.

پیشیم = pišim = پیشین، ظهر را گویند.

چوب‌بر خیزد ز خواب بامدادی زمن خواهد حریر استاربادی
چوب‌باشد روز را هنگام پیشین زمن خواهد پرند و بهمن چین
(ویس و رامین)

نقل از فرهنگ معین جلد ۱، ص ۹۴۱

پیغم = peiqom = پیغام.

پیک پُنبه = paik-e pombɛ = تگه‌ای از پنبه.

پینه وه کرده = painɛ va-kerda = تقلید کردن: پینه مروه موکنده painɛ ma-r va-mo-konɛ de
= تقلید مرا در می‌آورد.

پیوس کرده = pɛ yus kerda = میل کردن: چنی دل مه پیوس کرده čeni del ma pɛ yus
kerdɛ = چنین دلم میل کرده.

پیون = peivon = پیوند (درخت)

پیه = payɛ = پایه، آسمان قرنبه.

ت = t

تاس tās = ۱ - ظرف کاسه مانند فلزی و مخصوصاً مسی را گویند ۲ - واحد تقسیم آب در آبیاری (علت این وجه تسمیه آنست که برای این کار از دو تاس مسی، یکی بزرگ که پر از آب است و یکی کوچک که ته آن سوراخی دارد و روی تاس بزرگ پر از آب قرار گرفته، استفاده شده).

تاق tāq = ۱ - هیزمی که از آن زغال تهیه می‌کنند ۲ - تالک و مورانیز گویند.

تایاق tāyāq = راست و آزاد را گویند و صفتی است برای انسان: مثلاً گویند فلانی تایاق راه می‌رود یا خودش را تایاق گرفته است.

تبیین tabin = اختیار (این واژه همیشه با حرف اضافه dɛ به کار می‌رود یعنی به صورت دتبیین

d ε tabin در فرمان، در اطاعت

تپ tap(p) = کتک را گویند: باز تپ میی bāz tap may-i = باز کتک می خواهی.
تپی tē ppi = تپاله.

تبلک tē blak = تگه چوبی کار شده که در محلّ پاشنه کفش محلی دمپایی مانندی به نام کفش ساده قرار می داده اند. این کفش یگانه کفشی بوده است که زنان به پا می کرده اند (تاحدود سی سال پیش) با این تفاوت که تبلک کفش زنان متشخص و ثروتمند استخوانی بوده، یعنی روی چوب با ورقه ای استخوان تزیین شده بوده و کفش سایر زنان از چوب ساده بوده، در ضمن نعل کفش زنان متشخص و ثروتمند سه پره داشته و از سایرین نعل ساده ای بوده است. لازم به یادآوری است که دختران به هنگام شوهر کردن معمولاً همان کفشی را می پوشیده اند که زنان اعیان به پا می کرده اند.

تتیقات tatiqār = تحقیقات.

تتوره taturε = گیج: از بس حرف زدن کلی مه تتوره شو εz b ε s harf z ε d- an k ε lei ma
taturε šo = از بس صحبت کردند سرم گیج شد.

تتوق taʔq = حشره ایست شبیه به ملخ که در فصل بهار ظاهر می شود و آنرا با نمک بریان نموده می خورند.

تتجه tē jqa = نوعی دیگ بزرگ می را گویند که مخصوص گرم کردن شیر در نزد کله داران است.

تُخ tox = تخم.

تختخو tē xtexou = تختخواب.

تختمشک tē xtemašk = صندوق چوبی که مشک ماست و دوغ را در آن نگهداری می کنند. این صندوق پایه دار است و بیشتر مشک دوغ را در آن می گذارند تا پس از تراوش آب آن به صورت ماده ای ماست مانند و یا سفت تر در آید که در اصطلاح محلی به آن شیراز širās می گویند.

تخس toxs kerda = پخش و توزیع کردن.

تخلگ tē xolg = به تلخی گرائیدن را می گویند.

تخم toxmeška = یک آن، زمانی که انسان یک تخم خر بزه یا هندوانه را با دندان می شکند.

تخم مرغ = tɛ xmorq = تخم مرغ.

ترخ = terex = نوعی گیاه طبّی است که در بیابانها می‌روید و در نوعی آتش آرد از آن استفاده می‌شود.

ترسوک = tɛ rsuk = ترسو.

ترش = toroš = ترش را گویند.

ترُشه = torošɛ = وقتی خر بزه یا هندوانه را از پوست جدا کرده و تکه تکه نمایند و برای خوردن آماده سازند به هر یک از این تکه‌ها نام torošɛ اطلاق می‌گردد.

ترشی پلو = torši polou = چلو صافی را گویند و آن ظرفی باشد مسی یا رویی سوراخ دار که برای صاف کردن برنج و چیزهای دیگر از آن استفاده کنند.

کفلیز - بایای تحتانی مجهول بر وزن دهلیز بمعنی کفگیر باشد و ترشی پالارا نیز گویند و آن ظرفی باشد سوراخ دار که در آن شیر و روغن و امثال آن صاف کنند. برهان قاطع جلد ۳، ص ۱۶۶۳.

ترقش = ter ɛ qqeš = ترکیدگی که در نتیجه سرما و برخی از امراض پوستی در روی دست و پاشنه پا پیدای می‌شود.

ترکه = tɛ rɛ kɛ = شاخه بلند و باریک بید را گویند که در گذشته برای تنبیه بچه مکتبی‌ها و بچه مدرسه‌ای‌ها از آن استفاده می‌کرده‌اند.

ترف = tarof = تعارف.

ترید = tɛ rid = تربیت، تلیت.

ترده = tɛ zɛ = مزد آسیابان از آرد را گویند، یعنی وقتی آسیابان گندم را آرد کرد از هر منی که آرد کرده مقداری بر می‌دارد و همین دستمزد را اصطلاحاً tɛ zɛ نامند.

ترده - بفتح اول و ثالث که دال ابجد باشد و سکون ثانی، مطلق اجرت را گویند عموماً - و اجرت راست کردن آسیا را خصوصاً - و برهان قاطع، جلد ۱، ص ۴۹۴.

تره = tazɛ = تازه.

تفتو = tɛ ftu = نوعی نان کلفت و حجیم را گویند که احياناً ممکن است روغنی باشد.

تفته = taftɛ = تافته، نوعی پارچه است.

تقل دده = tɛ qɛ l dada = تقلّب در بازی را گویند، چرزدن.

تقلی = toqli = میش یک ساله را گویند.

تقلی - بضم اول و سکون ثانی و لام تحتانی کشیده گوسفند شش ماهه را گویند برهان

قاطع، جلد ۱، ص ۵۰۳.

تگه = tekke = بز نردو ساله را گویند که ماده بز را آبستن نماید.

تکه - بفتح اول بر وزن عکه، بریرا گویند که سر کرده و پیشرو گله گوسفندان باشد.

و بز نر را نیز گفته اند اعم از بز کوهی و غیر کوهی- برهان قاطع، جلد ۱، ص ۵۰۵.

تقه = taqe = واحد زمان است در آبیاری و معادل ۱۲ ساعت است.

تلب = talb = تنبل را گویند.

تلخ = telax = تلخ.

تل زده = tel zē da = از حرکت ایستادن زبان در موقع صحبت به علت ترس و عواملی از این

قبیل باشد. مانند: زبونی تل بزده = zē dē be- i tel bun- z = زبانش از حرکت

ایستاده است.

تلسک = telesk = قسمتی از یک خوشه انگور را گویند. بنابراین یک خوشه شامل چند تلسک می شود.

تلسک - بکسر اول و ثانی و سکون سین بی نقطه و کاف خوشه کوچک انگور باشد که

جزو خوشه بزرگ است، یعنی بر خوشه بزرگ چسبیده است. برهان قاطع، جلد ۱- ص

۵۰۸.

تلف = telf = تفاله را گویند به ویژه تفاله چای.

تلک = telak = تکه ای پارچه دستمال گونه را گویند.

تلک = telek = نام آوایی است که بر نوعی صدا که از برخورد چیزی با چیز دیگر حادث می شود،

اطلاق می گردد، تلنگ.

تلم = tolom = مشک بسیار بزرگی که گله داران ماست را همراه با آب در آن می ریزند و با چوب

مخصوصی که بطور منظم در داخل آن حرکت می دهند آنرا به هم می زنند تا کره از

ماست جدا شود.

تلنگ = teleng = با زدن سر انگشت به کسی به منظور آگاه کردن او باشد.

تلواس = tel lvāsā = عجله و شتاب همراه با اضطراب را گویند.

تلواسه - بر وزن چلیپاسه، اضطراب و بی آرامی و بی قراری و اندوه و میل به چیزی

داشتن باشد. برهان قاطع، جلد ۱، ص ۵۱۰.

تلواش = tel lvāš = تکه چوب یا تکه سنگ یا تکه استخوان تیغ ماندنی است که از تکه چوب یا

تکه سنگ یا تکه استخوان بزرگتر جدا شده باشد.

تلوسک = tel lusk = الکن را گویند.

تله = tale = طالع.

تمبو = tɛ mbu = تنبان.

تمم = tɛ mom = تمام.

تندرس = tɛ ndoros = تندرست، سالم.

تنشک = tenešk = نوعی پرنده که تقریباً به اندازه گنجشک می باشد.

تنقیسی = tɛ nqisi = سختی.

تنک کرده = tɛ nok kerda = پهن کردن.

تنکه = tɛ nɛ kɛ = زیر شلواری کوتاه مردانه، تُنکه.

تنگ = tang = تسمه ایست که از زیر شکم خرواسب می گذرد و پالان یا زین را به پشت خرواسب استوار می کند.

تنگلی چه = tongoliče = کوزه بسیار کوچک را گویند که معمولاً برای بچه ها می سازند.

تنوره = tɛ nurɛ = ۱- دودکش را گویند. مانند تنوره سماور، ۲- کودی که در پهلوی آسیا می ساخته اند و در ته آن سوراخی تعبیه می کرده اند تا آب از این سوراخ بر پره های چرخ آسیا بریزد و آنرا بگردش در آورد.

تنوره - بفتح رابع گودی که در پهلوی آسیا سازند تا آب از سوراخ آن بر پره های چرخ آسیا خورد و آسیا بگردش در آید. برهان قاطع، جلد ۱، ص ۵۲۴.

تو = tou = تب، تاب.

تو = tu = تار (در مقابل پود).

توتو = tutu = مرغ و خروس در زبان بچه ها و صدائی برای فریاد کردن مرغ و خروس و در چنین موردی کلمه دو سه بار تکرار می شود: توتوتوتو...

توتل پا = tutɛ l-e pã = نوعی بازی بچگانه.

توتوای وای = tutu vâv vâv = مورچه خوار که دام آن به طاس لغزنده مشهور است (نگاه کنید به فرهنگ معین، جلد ۳، ص ۳۶۰۴).

توته = tutɛ = قرقه.

تودستو = tudestu = توتستان، باغ توت.

تور = tɛ vɛ r = تبر.

توره = tourɛ = توبره.

توزه = touzɛ = مواد سبزرنگی که در کنار و ته جویها و حوضها جمع می شود.

توستو tavestu = تابستان.

توش گو tušgou = ماده گاو دو ساله را گویند که آبستن نشده باشد.

تونا tounâ = توانائی، قدرت (جسمی و غیر جسمی).

توفنک tufang = تفنک.

توگی tugi = آتش ارزن که با روغن یا شیر پخته می شود.

توی tavei = نانی است که در روغن برشته پخته می شود و به این دلیل آنرا tavei گویند که روغن را در تابه سرخ می کنند و خمیری را که با دست نازک کرده اند در آن می اندازند تا پخته شود، روغن جوشی.

ته بالا کرده ta bâlâ kerda = حمل و نقل کردن را گویند.

ته خونمونی t xunemuni = اثاث، اسباب خانه.

تفلی t xali = کوچکترین بچه پرنده، کوچکترین فرزند خانواده.

تهو tahu = طاعون.

تهه t x h x = صفت غذائی است که زود هضم می شود و این صفت خوبی (در نزد مردمی که بیچاره اند) برای غذا نیست. چون مردم تنگدست غذائی می خواهند بخورند یا به بچه هایشان بدهند که زود گرسنه نشوند به این جهت مثلاً گفته می شود که برنج تهه t x h x ندارد.

تیار teiyâr = آماده، موجود، ثروتمند.

تیخ tix = ۱- تیغ مورا گویند، ۲- شانه دستگاه پارچه بافی را گویند که کار آن وارد کردن تار به داخل پود است که با ضربه ای محکم تار را وارد پود می کند.

تیره tir x = سفت، غلیظ (مثلاً آش یا سوپ).

تیریز tiriz = تیریز.

تیریز- با ثانی مجهول بر وزن بی چیز، شاخ جامه را گویند که چاپوق است. برهان قاطع، جلد ۱، ص ۵۴۴.

تیزوک tizuk = مزه تندى را گویند که از رو به فساد گذاشتن مواد غذائی حادث می شود، مثلاً پنیر وقتی مدتی بدون نمک خارج از یخچال بماند چنین طعمی دارد.

تیغه tiq x = ۱- تیغه چاقو ۲- چاقوی بی دسته.

تیفی taifi = نوعی کشمش است.

تيله دده til x dada = هل دادن.

تیلیف = teilif = تکلیف.

ج = i

جاج jāj = نوعی گیاه بیابانی است که دارای ساقه‌ای نسبتاً دراز است و در گذشته پوست روی ساقه را می‌کنده‌اند و مغز آنرا می‌خورده‌اند.

جالگ jalg = نوعی پرندۀ تاجدار به اندازه گنجشک است.

جر jer = نام آوایی که از پاره کردن یا پاره شدن شنیده می‌شود.

جراب jerāb = جوراب.

جرو jaru = جارو.

جره jorr = گاو نر دو ساله را گویند و اصولاً جرّه به معنی جوان و نیرومند است.

جزجز jezjez = نام آوایی که از بریان کردن گوشت یا داغ کردن روغن به گوش می‌خورد.

جُف کرده jof kerda = بستن، جفت کردن: در ره جف کو d ɛ r r ɛ jof ko = «در را ببند».

جزقله jozqal = جزغاله، پس مانده پیه و دنبۀ بریان شده را گویند، یعنی آنچه بعد از گرفتن روغن باقی می‌ماند.

جش ješ = زشت.

جشتنا ješt ɛ nā = نفرت، کینه.

جُق joq = یوغ.

جق jeq = جیغ.

جق کرده jeqkerda = فریاد کردن، کسیرا صدا زدن با صدای بلند.

جقر jeq ɛ r = کشیفی و چسبندگی است که از ریختن شیره و شیر و شیرینی و امثال آن بر روی پارچه و فرش و لباس پیدا می‌شود.

جُقله joqal = پاره سنگ‌های کوچک را گویند و غالباً به صورت لفظ سنگ حُقله به کار می‌رود.

جقند jeqend = لباس پاره را گویند، لباس ژنده.

جقندوک jeqenduk = ژنده پوش را گویند، یعنی کسی که لباس پاره بر تن داشته باشد.

جقنه jeqn = نوعی پرندۀ را گویند.

جق وار jeqvār = مسافتی که یک جیغ (فریاد بلند) به آن برسد.

جك $\dot{\text{jak}}$ = ۱ - شیرۀ درخت، ۲ - نخستین شیری که پس از زائیدن بچه از پستان گاو، گوسفند و بز می دوشند که طبعاً ماده ای غلیظ است.

جُل $\dot{\text{jol}}$ = پارچه ایست که روی پالان خرمی کشند.

جلخسه $\dot{\text{joloxs}}$ = جلیقه، ژلیت.

جَلَك $\dot{\text{jelak}}$ = دوك نخ ریسی دستی را گویند که مردان با آن پشم و موو کرک می ریسند.

جَلَه $\dot{\text{jale}}$ = ژاله، تکرک را گویند.

جَلَه $\dot{\text{jelle}}$ = فضله شتر را گویند.

جلیم جلیم $\dot{\text{jelim}} \dot{\text{jelim}}$ = پاره پاره و ریشه ریشه پارچه باشد، یعنی وقتی پارچه ای را بهر دلیلی بخصوص از روی عصبانیت تگه تگه کنند این اصطلاح را به کار می برند.

جَمَل $\dot{\text{jemal}}$ = دو قلور را گویند.

جند $\dot{\text{jend}}$ = جَن.

جُنده $\dot{\text{jonda}}$ = دزدیدن.

جَنجَرِيك $\dot{\text{janjerik}}$ = نوعی گیاه بیابانی است که دارای ساقه ای دراز و باریک و سفید است به این جهت اشخاص باریک و پادراز و لاغر اندام را به آن تشبیه می کنند.

جَنگَرِه $\dot{\text{janger}}$ = جنگی و جنگجورا گویند، یا به عبارت دیگر کسی که آمادۀ جنگ و دعوای با دیگران است.

جودر $\dot{\text{joudar}}$ = گیاهی است که در میان جو و گندم می روید و دانه آن سیاه رنگ است به این جهت اگر با گندم مخلوط گردد و آرد شود نان به دست آمده سیاه رنگ است.

جودر - بر وزن کوثر گیاهی است خودرو که بیشتر در میان زراعت گندم وجو می روید و آنرا به عربی طمع می گویند. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۵۹۷.

جو $\dot{\text{ju}}$ = جان، جوی.

جورو $\dot{\text{jurou}}$ = نوعی جوراب پشمی زخیم را گویند.

جوزینه $\dot{\text{jou zine}}$ = جوی است که در زمستان کاشته می شود و در اواخر بهار و اوایل تابستان برداشت می شود.

جولوگَار $\dot{\text{jou volgar}}$ = جوی است که در اول پائیز کاشته می شود و در آخر پائیز محصول آن برداشت می شود. نظربه اینکه دختران زود رشد می کنند و بالغ می شوند در اصطلاح

محلی می گویند: دختر و جولوگَار $\dot{\text{dost ru}} \dot{\text{jou volgaran}}$ = دختران جولوگَار می باشند.

جوشوره = jušv rɛ = جوش بره.

جوش بره - بفتح بای ابجد ورای قرشت، نام آشی است مشهور که آنرا از خمیر به اندام مثلث و مربع طولانی ساخته، از گوشت، سبزی و مصالح پر کنند و در آب جوشانند و ماست و کشک بر بالای آن ریخته بخورند. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۶۰۰.

جوك = juk = قی چشم را که خشک شده باشد گویند.

جومه شو = jum ɛ šu = چوب دستی بوده است در حدود نیم متر که آنرا محکم بر روی جامه هائی که با گل سرشور (گل سفید) و اشخار می شسته اند می کوبیده اند تا چرك جامه همراه مواد دیگر (گیل و اشخار) از جامه خارج شود.

جوو = jɛ vu = جوان.

جونه گو = jun ɛ gou = گوساله ای که يك سال از سنش گذشته باشد.

جواب = juvâb = پاسخ.

جوال = juvâl = جوال، کیسه ای از جنس پشم یا احياناً پنبه که برای حمل غلات و جز آن به کار می رود.

جوال - بضم اول بر وزن زغال معروف است و آن ظرفی باشد از پشم بافته که چیزها در آن کنند. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۵۹۵.

جوه = javɛ = جعبه.

جهل = jahel = جوان.

جهلك = jahelok = نوجوان.

جوی = jɛ vi = نان جو، جوین.

جی جی = ji ji = مادر بزرگ را گویند.

جیک = jik = فریاد گنجشک را گویند.

چ = č.

چاشت = čast = غذای ظهر را گویند.

چربقك = čɛ rboquk = کثیف، کثافت ناشی از چربی را گویند.

چریکونه = čary ɛ kunɛ = چهار یکانه، چهار یک را گویند.

چیت = čɛ ppɛ t = کفشی است که کلاً از لاستیکهای کهنه اتومبیل ساخته می شد.

بدین ترتیب که تخت آن از رویه لاستیک و رویه آن از نوارهای تسمه مانندی که از قسمت داخل لاستیک می بریده اند ساخته می شده است. این کفش را زارعین به پا می کرده اند و قیمت آن نسبت به کفشهای معمولی ارزان تر بوده است.

چپر کرده $\check{c}x\text{ por kerda}$ = افشا نمودن، بروز دادن.

چپړوك $\check{c}x\text{ pp}\check{x}\text{ ruk}$ = نوچ را گویند.

چټټټ $\check{c}x\text{ ppoq}$ = چټټټ.

چټټو $\check{c}oppu$ = چوپان.

چاخو $\check{c}axu$ = چاهخو.

چاهخو- کسی که پیشه اش کندن یا لای روبی کاریز یا تنقیه مستراح است. فرهنگ معین، جلد ۱، ص ۱۲۷۰.

چادر $\check{c}ader$ = چادر.

چرتخ $\check{c}artox$ = جوشانده ای مرکب از چهارنوع دانه دارویی.

چرچو $\check{c}arcu$ = چهارچوب.

چرچولی $\check{c}ar\check{c}uli$ = کاویدن مزرعه شلغم، چغندر و هویج پس از برداشت محصول به منظور یافتن آنچه حیثاً در زیر خاک مانده است.

چرخ $\check{c}erex$ = چرخشت، جایی که انگور را در آن ریزند و لگد کنند تا آب آن جدا شود، سپس با جوشاندن آن آب در ظرفهای مخصوص در همان محل آنرا تبدیل به شیر می کنند. چرخ - بفتح اول و سکون ثانی و خای نقطه دار... و جایی که انگور در آن ریزند و لگد کنند تا شیر آن بر آید، و عبری معصر خوانند. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۶۳۰.

چرخ زده $\check{c}arx\text{ z}\check{x}\text{ da}$ = جستجو کردن، کاوش نمودن: هر جا چرخ توزدم تور ندیدم $\check{c}arx\text{ z}\check{x}\text{ da}$ har $\check{c}arx\text{ z}\check{x}\text{ da}$ = ja $\check{c}arx\text{ z}\check{x}\text{ da}$ - e to $\check{c}arx\text{ z}\check{x}\text{ da}$ - om to-r n $\check{c}arx\text{ z}\check{x}\text{ da}$ - did-om

چرخه $\check{c}erx\check{x}$ = ۱- نوعی خار سبک که باد به آسانی با خود می برد و در گذشته در گرم کردن تون حمام از آن استفاده می کرده اند، ۲- چرخشی که نخ را بصورت کلاف در می آورد. چرخه - بفتح اول و سکون ثانی، بمعنی چرخله است، و آن رستنی و نباتی باشد که عبری شکاعی گویند بسبب آنکه بسیار سست و ساق باریک است... و آنچه زنان بدان ریسمان ریسند. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۶۳۱.

چرغو $\check{c}eraqu$ = آخر شب (موقعی که از دید و بازدید شبانه به خانه بر می گردند)، چراغانی.

چره $\check{c}er\check{x}$ = چرا (ابزار پاسخ).

چره = čarɛ شیرهای عمیقی که در باغ ایجاد می کنند و در لبۀ آن تاك را می نشانند و داخل
شیارها را پر آب می کنند تا تاكها آبیاری شود. نظیر همین شیارها ولی با عمق کمتر
در جالیزها نیز ایجاد می کنند و آنرا به همین نام می خوانند.

چری = čari = برۀ سه ساله یا دو ساله را گویند.

چُس خوار = čos xâr = خسیس را گویند.

چش = čaš = چشم.

چش ار را = čɛsɛrrâ = چشم براه.

چش خیره = čɛsxirɛ = بی حیا را گویند (این اصطلاح در مورد زنان و دوشیزگان فقط به کار
- می رود).

چش رجه زده = čɛsɛrɛjɛzɛda = تخمین زدن را گویند.

چش سفید = čɛsɛsofid = بی حیا (این اصطلاح فقط در مورد زنان و دوشیزگان به کار می رود).

چشنی خوار = čašni xâr = چاشنی خورۀ چشته خوار را گویند.

چشی = čɛsi = شور چشم را گویند.

چفت = čeft = انبر را گویند.

چفت کرده = čeft kerdə = محکم بستن (مثلاً در را).

چفته = čeftɛ = چفته مو.

چقر = čeqɛr = سختی و سفتی که در روی چیزهای پارچه ای در نتیجۀ ریختن شیر و شیرینی و
امثال آن ایجاد می شود.

چقه = čoqɛ = يك نوع پالتواست که معمولاً روی دوش می اندازند (مانند عبا ولی نه به شکل
آن) و از پشم و احیاناً از کرک بافته می شود و غالباً ریش سفیدان از طبقۀ کشاورزان
آن استفاده می کرده اند. شاید این کلمه با کلمۀ «چوخا» که خاقانی در بیت زیر به
کار برده از يك ریشه باشد:

مرا بینند اندر کنج غاری شده مولوزن و پوشیده چوخا

چقیل = čɛqil = سرزند، غربال سیمی دارای سوراخهای نسبتاً بزرگ که با آن غلات را پاک
کنند.

چك = čak = مقدار کمی از آب باشد، قطره، چکه.

چك زده = čak zɛda = خوشه های کوبیده گندم و جو را با چهار شاخ به هم زدن باشد تا
بدین وسیله باد کاه را از گندم و جو جدا نماید.

- چکنه $\check{c} \check{e} k \check{e} n \check{e}$ = ملك خرده را گویند.
- چقوك $\check{c} \check{e} q u k$ = گنجشك.
- چقوك زرد $\check{c} \check{e} q u k z a r d$ = پرنده ایست به اندازه گنجشك و زرد که آواز خوشی دارد.
- چقلى $\check{c} \check{e} q o l i$ = جاسوسی، سخن چینی.
- چكچكى $\check{c} e k \check{c} e k i$ = كارد دسته چوبی از نوع نامرغوبی که كولیها می سازند.
- چكله $\check{c} e g l \check{e}$ = قطره.
- چك مال $\check{c} \check{e} g m \check{a} l$ = نانی است که در کره گرم کرده خیس کرده باشند.
- چلاس $\check{c} \check{e} l \check{a} s$ = کسی که با حرص و ولع در مهمانی از این خوردنی به آن خوردنی دست می زند و رعایت آداب مهمانی را نمی کند.
- چلك $\check{c} e l a k$ = حلب را گویند، ظرفی آهنی یا حلبی (چلیك).
- چم $\check{c} \check{a} m$ = عادت مخصوص هر کس در بکار انداختن دستها برای انجام دادن کاری، این کلمه همراه خم $x a m$ بصورت خم و چم نیز می آید که به معنی «رك خواب» است.
- چمچه $\check{c} \check{o} m \check{c} \check{e}$ = قاشق بزرگ چوبی که ديك را با آن به هم می زنند.
- چمبه کرده $\check{c} \check{o} m b \check{e} k e r d a$ = محکم بستن (معمولاً در را).
- چنگ $\check{c} \check{o} n g$ = نك و منقار پرندگان را گویند.
- چنگ - بضم اول و سکون كاف منقار مرغان را گویند. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۶۶۴.
- چنو $\check{c} \check{o} n u$ = چنان.
- چنى $\check{c} \check{e} n i$ = چنین.
- چنگل $\check{c} \check{e} n g \check{e} l$ = محتوی دو دست پهلوی هم گذاشته باشد.
- چنه $\check{c} \check{e} n \check{e}$ = چانه (چانه زدن).
- چنه ؟ $\check{c} \check{e} n e$ = چیست ؟ ، چیه ؟
- چودار $\check{c} \check{u} d \check{a} r$ = گله دار.
- چوشیده $\check{c} \check{u} s i d a$ = مکیدن.
- چوشیدن بر وزن نوشیدن، بمعنی مکیدن باشد.
- برهان قاطع، جلد ۲، ص ۶۷۰.
- چولك $\check{c} \check{u} l e k$ = گیس بافته و موی بافته را گویند که زنان در پشت سر اندازند.
- چولى $\check{c} \check{u} o l i$ = سبد دسته دار به شکل قاشق و ملعقه باشد که در طبّاحی مورد استفاده قرار می گرفته.

چولی قزك = couli q ɛ zak آدمکی است که بچه‌ها از چوب درست می‌کنند و لباسی بر تن او می‌نمایند و هنگامی که در نتیجه خشکسالی باران نمی‌بارد آنرا در دست می‌گیرند و دسته جمعی با خواندن: چولی قزك تُشنه شده گُشنه شده از خانه‌ها خوردنی طلب می‌کنند و معتقدند که در نتیجه این عمل باران می‌بارد.

چونه = čunɛ چانه، در مورد صابون ونوعی آب نبات و امثال آن به کار می‌رود.
چووه = čuva چُدن.

چووه = čuvɛ چوب استوانه‌ای شکلی که خمیر را با آن نازک می‌کنند.
چه = ča چاه.

چهش = čaheš سرماخوردگی.

چیل = čil مجموعه‌ای از اشیاء که روی هم گذاشته باشند.

چیل کرده = čil kerda روی هم گذاشتن اشیاء.

چینه دو = činɛ du چینه دان.

خ = x

خاش خاش = xāš xāš خشخاش.

خبرکش = xɛ b ɛ rk ɛ š خبرچین، جاسوس.

خبرکشی = xɛ b ɛ r k ɛ š i خبرچینی، جاسوسی.

خدادده = xodâ dada متولد شدن.

خدادادی = xodadadi نقص مادرزادی را گویند.

خرانگمی = xar ɛ n g ɛ mi خارا‌نگبین، ترنجبین را گویند.

خرزه = xarza خواهرزن.

خرزده = xar zadɛ خواهرزاده.

خرشو = xaršu خواهرشوهر.

خورزگ = xorezg خاک‌های نرم و ریزی را گویند که از سقف خانه‌های گلی کهنه مخصوصاً

هنگام زمستان که نم می‌کشد می‌ریزد.

خورزگو = xorezgu خاک ریزان سقف، صفتی است برای اتاقهای گلی کهنه‌ای که از

سقف آن گهگاهی خاک نرم و ریز فرومی‌ریزد.

خرپش xarpoš = خارپشت.

خورجی xorji = خورجین.

خرمقس x r m ε q ε s = خرمگس.

خرمه x r m a = خرمن.

خرند x r ε n d = خشتکاری جلو ایوان و اطراف باغچه.

خرند - بروزن کمند و خشتکاری اطراف باغچه و جلوصفّه و ایوانرا نیز گویند.

برهان قاطع، جلد ۲، ص ۷۳۹.

خروس نهنگو xorus- e nah ε ngu = خروس نابهنگام، خروس بی محلّ را گویند.

خروسو xorusu = سپیده دم، سحرگاه.

خز خز xezhez = سُرسره.

خزوک x ε zuk = لغزنده.

خزیده x ε zida = لغزیدن، سُرخوردن.

خزه xazε = ضد تازه باشد. و این صفتی است برای سبزیهائی مانند هویج، چغندر، شلغم

و میوه هائی نظیر: سیب، گلابی، خربزه و بطور کلی کلیّه میوه ها و سبزیجاتی که دارای

پوست می باشند و وقتی پوست آنها چروکیده شده این صفت بر آنها اطلاق می شود.

خزه x ε zε = زبانه چوبی که از داخل کلیدان (قفلهای چوبی) خارج می شود و در پشت در

چوبی قرار می گیرد.

خُسُر xosor = پدرزن و پدر شوهر را گویند.

خسر - و بضمّ اول و ثانی پدرزن و پدر شوهر باشد. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۷۴۸.

خُسُر بره xosorb ε r ε = برادرزن را گویند.

خَسْگری xasgari = خواستگاری.

خَسّه xasε = ۱ - تنی (برادر، خواهر)، ۲ - پارچه نازک سفید پنبه ای برای چارقد.

خش xas = مادرزن و مادر شوهر را گویند.

خش - بضمّ اول و سکون ثانی بمعنی مادرزن و مادر شوهر باشد، بفتح اول هم

باینمعنی و آمده است. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۷۵۰.

خش x ε s = راهی که به وسیله عبور گله در بیابان به وجود می آید.

خُش xos = خشك.

خِش xes = خشت.

- خِش پچه = xešpačɛ = خشت پارچه، پارچه خشت را گویند.
- خُشدلی = xošdoli = رشته را گویند (رشته پلو، آش رشته).
- خِشه = xašɛ = خاشاک، هیزم و علف را گویند.
- خاشه - بر وزن ماشه، خس و خاشاک و ریزهای چوب و سرگین و امثال آنرا گویند که بهم آمیخته باشد. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۷۰۰.
- خف کرده = xɛf kerda = خاموش و ساکت ماندن.
- خُفه ɛ = xofɛ = سُرَفه را گویند.
- خفه - و بضمّ اول و فتح ثانی بمعنی سُرَفه باشد. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۷۶۱.
- خکنداز = xakendâz = خاک انداز.
- خگینه = xagine = خاگینه.
- خِل = xel = آب بینی.
- خل - بکسر اول خلطی باشد که از بینی انسان و گوسفند و امثال آن بر می آید. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۷۶۲.
- خُل = xol = ذرات آتش مخلوط با خاکستر را گویند، یا به عبارت دیگر مخلوطی از آتش و خاکستر باشد.
- خُل پُت = xol pot = خاشاک را گویند و شاید این کلمه تغییر یافته «خار بوته» باشد.
- خلشور = xɛ lašur = کثیف، ناخالص (مانند حبوبات که آمیخته به شن و چیزهای دیگر است).
- خلورگه = xolurgɛ = نوعی خار است که به عنوان هیزم از آن استفاده می شود.
- خَلوک = xelluk = کسی که دائماً آب بینیش آویزان است.
- خَلَوَرگ = xɛ lavozg = مارمولک را گویند.
- خَلیمه = xɛ limɛ = رَمه بزغاله و بره تازه متولد شده را گویند.
- خلیمه چرو = xɛ limɛ čɛ ru = خلیمه چران، چوپانی که رَمه بزغاله و بره را می چرانند.
- خُم تمه = xom tɛ ma = خام طمع.
- خِم کرده = xem kerda = یکجا نشستن و بلند نشدن، میخکوب شدن.
- خُمیزه ɛ = xomyazɛ = خمیازه.
- خنده سور = xɛ ndɛ sur = ختنه.
- خنده سور و = xɛ ndɛ suru = ختنه سوران، جشنی که برای ختنه کودکان برپا می دارند.
- خنده خرش = xɛ ndɛ xɛ reš = مضحکه.

- خَنَزِیل x ɛ̃ nazil = خنازیر.
- خَنگَلِیِ اِنْدَخْتِه x ɛ̃ ng li endaxta = جاخوش کردن و برنخاستن.
- خو xou = ۱ - خواب، ۲ - چوبستی را گویند که بتایان در درون عمارت ترتیب می دهند و بر بالای آن رفته کار می کنند، چوب بست.
- خوورهم شور xou v ɛ̃ r h ɛ̃ mšur = خواب شوریده.
- خوولود xouvalud = خواب آلود، تازه از خواب برخاسته و اجیر نشده.
- خو xu = خون، خان.
- خوجه xuʃ ɛ̃ = خواجه، کسی که مردی ندارد.
- خود xod = با.
- خودی xodei = با.
- خوره xor ɛ̃ = جذام.
- خوره خورده xor ɛ̃ xord ɛ̃ = جذامی.
- خمتو xomtu = نخعی که خوب تابیده نشده باشد.
- خو کرده xou kerda = اعتماد نمودن، اطمینان کردن.
- خول xul = دودکش، هواکش.
- خومه xum ɛ̃ = خامه، نخعی را که نجوشانده باشند (درپارچه بافی نخ تار را می جوشانند).
- خونه xun ɛ̃ = خانه، اطاق را گویند.
- خونی پیشو xunei pišu = صندوق خانه، پستو.
- خونی بر xunei b ɛ̃ r = خانه، بر، اطاق پذیرائی.
- خونی گو xunei gou = محلی که گاو در آن استراحت می کند و به سر می برد، اطاق گاو.
- خورند xorand = خورنده، پرخور.
- خووک xavuk = خوابو.
- خهو xahu = خواهان، عاشق.
- خیار xiyâr = خربزه را گویند.
- خیار بلغرد xiyâr balgard = خربزه کاملاً رسیده و زرد شده.
- خید xid = مزرعه، کشتزار.
- خیلخو xeilexo = اطاعت می شود، شنیده شد، خیلی خوب.
- خیلگه xeileg ɛ̃ = بسیار زیاد، خیلی زیاد.

خیه چال xa yɛ ɕâl = خصیتین.

خییته xiyatɛ = نوعی پارچه ابریشمی که از آن دستمال سر برای زنان درست می‌کرده‌اند.

d = د

داردار کرده dâr dâr kerda = داد و فریاد کردن.

داش dâš = ۱ - کوزه کوزه پزی، سفالگری و آجرپزی، ۲ - تنور نان سنگک پزی.

داش - بروزن فاش، کوره‌ای که خشت و خم و کاسه و کوزه و امثال آن در آن پزند.

برهان قاطع، جلد ۲، ص ۸۱۵.

داش dâš = داشت، دوام پارچه باشد.

دال و درخ dâl - o derax = دار و درخت.

دای dâi = دای.

دای - بروزن لای، هرچینه ورده و مرتبه را گویند از دیوار گلی. برهان قاطع، جلد ۲،

ص ۸۲۲.

دو بُر dobor = بز نر دو ساله را گویند.

ده ده barj = در مقابل.

ده اوچسته dɛ ou ʃta = آب تنی کردن.

دَبقی شده dɛ bbaqi šoda = کم یاب شدن، نادر شدن.

ده جا کرده dɛ jâ kerda = محبوس کردن.

ده ده dada = برادر، خواهر و بچه کوچک در زبان بچه‌ها و احیاناً بزرگها.

در بدر dɛ r bedɛ r = از خانه رانده شده، بی جا و مسکن.

در بو dɛ r bu = در بان.

دُرچ dorj = قوطی حمام را گویند که زنان با خود به حمام برند و در آن چیزهای تمیز کننده

نهند.

درخ derax = درخت.

درزق کرده derezq kerda = آب پاشیدن و پخش کردن باشد به نحوی که احیاناً ترشح آن

سبب نجسی گردد یا به عبارت دیگر وقتی آب به روی زمین بپاشد قطراتی از آن به

اطراف پراکنده می‌شود همین قطرات را «دِرْزُق» نامند.

- درزی d ɛ rzi = خیاطی را گویند.
- دُرَغَه daroq = داروغه، اختیاردار: مگه تودرغی منی m ɛ g ɛ to daroqi man-i = «مگرتو اختیار دارمن هستی».
- ده روزه d ɛ ruz = روزه.
- ده روزه شده d ɛ - ruz - šoda = روزه گرفتن.
- دُرُك dorok = جفت را گویند و تنها درمورد کبریت به کار می رود به این معنی که دو عدد سیخ کبریت رایك دُرُك می نامند (در کبریت بازی).
- درنك dereng = لحظه.
- دُرَواخ dorwâx = سالم، درست، کامل.
- دررو d ɛ rrou = سریع، زود.
- دُرَوَخِی dorvaxi = سلامتی، تندرستی: بری دُرَوَخِی جون خوځك چیز بری مه بیاری berei dor vaxi jun- e xo yag čiz- e bereima bi- yâr-ei = برای سلامتی جان تان يك چیزی برایم بیاورید (جمله ای است که فقرا بر در خانه ها تکرار می کنند).
- درود dorud = خنجه عروسی.
- درود کشو dorud k ɛ šu = بردن خنجه های عروسی به خانه عروس.
- دُرُوش doruš = شباهت.
- دِرَوش derauš = درفش (کفاشان) (نگاه کنید به فرهنگ معین، جلد ۲، ص ۱۵۱۲).
- دریچه d ɛ ričɛ = پنجره را گویند.
- دسترخو d ɛ starxu = دستارخان، شالی است از کرباس راه دار مربع که اجناس را در آن نهند و حمل و نقل کنند.
- دستار خان- سفره دراز باشد و بمعنی آمده است. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۸۵۶.
- انوری گوید:
- دستار خان به دوگز کم به روستا دروی نهند ده کدوی ترنه بس عجب
- دسچی d ɛ sci = دستچین.
- دستمآز d ɛ tomâz = دستمآز، وضو را گویند.
- ده سر دا d ɛ s ɛ rdâ = به خاطر.
- دسگردو d ɛ sg ɛ rdu = دستگردان، قرض را گویند.
- دسگردو کرده d ɛ sg ɛ rdu kerda = قرض کردن.

دسمسک $d \leq sm \leq s \leq k$ = بازیچه.

دستمبو $d \leq st \leq mbu$ = يك نوع گرمک به اندازه پرتقال است که بوی معطری داشته و دارای خطوطی منظم است.

دستنبوی-.... وهر میوه‌ای که به جهت بوییدن بردست گیرند عموماً، و نباتی باشد

گرد و کوچک و الوان شبیه به خربزه خصوصاً. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۸۶۲.

دستی $d \leq sti$ = ۱- دست آس را گویند ۲- نسیه موقتی.

دسده $d \leq sd$ = دسته.

دسور $d \leq sv \leq r \hat{a}$ = استطاعت.

دسنگر $d \leq neg \leq r$ = دست نگر، محتاج و نیازمند را گویند.

دشتی $d \leq \check{st}i$ = مقاوم، بادوام (در رابطه با پارچه).

دشدم $de \check{s}dom$ = دشنام.

دشمو $de \check{s}mu$ = دشت بان.

دق $d \leq q$ = صحرای وسیع لم یزرع را گویند.

ده‌قور $d \leq qur$ = آزرده (مثلاً پوست بدن).

دق سر $daqs \leq r$ = گنجشک نر را گویند.

داغ سر- با سین بی نقطه برون کاشغر... و پرنده ایست از جنس گنجشک و در سر او

چند پر زرد می باشد و همچو بلبل وجل و سیر خوش آواز بود- و گنجشک نر را نیز

گفته اند و ماده آنرا مادغیش خوانند. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۸۱۵.

دلقوری $delquri$ = کینه و دشمنی را گویند.

دلمال $delm \hat{a}l$ = کثیف، مهتج.

ده گرنده $d \leq geronda$ = افروختن و روشن کردن را گویند.

ده گستا $d \leq g \leq st \hat{a} \leq de$ = و یار را گویند: مندری ده گستایده $mendari d \leq g \leq st \hat{a} \leq de$ = گوئی

و یار دارد.

ده هم پشیده $d \leq ham \ pa \check{s}ida$ = ضعیف و لاغر شدن.

دلاق $del \hat{a}q$ = يك نوع شلوار گشاد جوراب سرخود که زنان هنگام بیرون رفتن از خانه بر روی

شلوار می پوشیده اند.

دل ار آتش $del \leq r \ at \check{e}$ = نگران را گویند.

دل‌بندی $delb \leq ndi$ = مجموعه روده و شکم (و احیاناً دل و جگر و قلوه) گوسفند و گاو را گویند.

- دلجُقت deljoqot = دل و جرات.
- دلمال delmâl = پلشت و کثیف را گویند.
- دلوا delvâ = دل باز.
- دلندروا $\text{del\varepsilon nd\varepsilon rvâ}$ = دل واپس.
- دلنگو dalengu = آویخته و آویزان را گویند.
- دلونه $\text{dalun\varepsilon}$ = دالان به ویره دالان حیاط.
- دلّه $\text{dell\varepsilon}$ = زن نانجیب و قرتی و لوند و اطواری.
- دلی dali = ابله، ساده لوح.
- دَلّی $\text{d\varepsilon lli}$ = سگ ماده را گویند.
- دو dou = نوبت، دفعه.
- دوخته duxta = دوشیدن.
- دوخواه douxâh = داوخواه، داوطلب.
- دوش duš = آغوش، بغل.
- دوشک dušak = تُشک.
- دوشنه $\text{dušn\varepsilon}$ = دیشب.
- دوشو doušou = دوشاب، شیرۀ انگور را گویند.
- دول dul = دلو.
- دول آسیا dul- e âssiya = دلو آسیا، ظرفی را گویند که گندم را در آن می ریزند و گندم از سوراخی که در زیر آن قرار دارد بطور منظم در زیر سنگ آسیا می ریزد.
- دول وره $\text{dulv\varepsilon r\varepsilon}$ = محلّ ناودان شکلی که در زیر دول dul قرار گرفته و گندم از آن راه وارد سنگ آسیاب می شود.
- دولخ $\text{dul\varepsilon x}$ = گرد و غبار را گویند.
- دولخ باد $\text{dul\varepsilon xbâd}$ = باد همراه گرد و غبار را گویند.
- دوله $\text{dul\varepsilon}$ = زوزۀ سک و شغال.
- دُم کرده dom kerda = گله را دُم کردن، یعنی دوختن یا دوشیدن شیر بزها و میش ها.
- دوماد dumâd = داماد.
- دونه $\text{dun\varepsilon}$ = دانه، صرف نظر از معنی مطلق آن که دانه هر گیاهی باشد، به معنی دُمَل کچلی و جوش صورت نیز به کار می رود.

- دَیخ x deiyy = سرد را گویند.
- دهم انداز d ɛ h ɛ m ɛ ndâz = سخن چین و آتش افروز را گویند.
- دماغ domâq = دماغ.
- دمبکت d ɛ mbokot = ساکت، خاموش.
- دمبل d ɛ mb ɛ l = دُمَل.
- دمدول d ɛ mdul = مِه meh.
- دمشت d ɛ mešt = يك نوع مرض جلدی است و کسی که به آن مبتلا شود بدنش قرمز شده و خارش زیاد دارد.
- دمغدار domaqdâr = دماغ دار، متکبر.
- دندو d ɛ ndu = دندان.
- دندو قریچ d ɛ ndu qerič = دندان قرچه.
- دندو کنده d ɛ nduk ɛ nda = گزیدن.
- دندو کوره d ɛ ndu kour = به کسی گفته می شود که در نتیجه افتادن بعضی از دندانها، بین دندانهایش فاصله افتاده باشد.
- دنگ dong = دانگ، واحد آبیاری (دو ساعت آب).
- دهول dahul = داهل، مترسک را گویند.
- داهل - بضمّ ثالث بروزن کا کل علامتی باشد که در زراعت و فالیز و امثال آن نصب کنند بجهت دفع جانوران زیانکار تا از آن برمند و داخل زراعت نشوند. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۸۲۲.
- دهه d ɛ ha = دهن.
- دیده dida = دیدن، پیدا کردن.
- دیمنه dimn ɛ = دیوانه.
- دینه dain ɛ = دایره، دف را گویند.
- دیوال divâl = دیوار.
- دیه day = دایه، قابله و ماما را گویند.

r=ر

راس کرده râs kerda = درست نمودن، آرایش کردن.

رام کرده = rām kerda = روانه کردن، فرستادن.

رُب = rob = بوته خربزه، هندوانه، خیار و بقیه اعضاء این خانواده را گویند.

رجه = rēj = طنابی باشد برای انداختن لباس و ملافه و حوله و غیره بر روی آن به منظور خشک شدن.

رجه - بفتح اول و ثانی، طنابی باشد که جامه و لنگی و چیزهای دیگر بر بالای آن اندازند. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۹۴۰.

ررو = rērou = راه رو.

رزینه = razin = نردبان.

رستو = rosta = بر طایفه کشاورز اطلاق می شده است.

رزید = razid = ضد میچاله، صاف (در مورد پارچه و فرش).

رزید کرده = razid kerda = صاف کردن (پارچه، فرش): گوشتی قلیچه قلورس رزید کنی
gušei qalič qolur -s razid kon-ei = گوشه قالیچه ناصاف است (میچاله است) آنرا صاف کنید.

رشته زده = rešt zē da = بند انداختن ابرو و آرایش آن باشد.

رستوبرو = rastoboru = روبرو، مقابل: رستوبرو خورنگا کو = rastoboru xo- r negā ko
رو برویت را نگاه کن (بپا).

ریشن = rešxan = ریشخند، مسخره.

رَشک = rešk = تخم شپش.

رَشک- بکسر اول چرک و ریم و پز مردگی و تخم شپش را گویند، برهان قاطع، جلد ۲.

ص ۹۵۲.

رشمه = rešm = نوار پارچه ای پهن.

رفس = refs = نوعی پارچه مشکی که زنان از آن شلوار درست می کردند.

رم = rām = رحم.

رو = ru = ران، رو.

روچه = rouč = راوچه، یک نوع انگور زود رس است.

راوچه - بر وزن ناوچه نوعی از انگور باشد. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۹۳۳.

روجه = ruja = طنابی است که از پوست حیوانات اهلی یا روده سازند و برای وصل کردن گاو آهن به یوغ به کار می رود. و نیز بچه های لاغر اندام را بدان تشبیه می کنند.

- روز آروم $\text{ruz} \varepsilon \text{rum} \varepsilon d$ = طلوع آفتاب.
- روز دَکوشده $\text{ruz} d \varepsilon \text{ku} \text{šoda}$ = آفتاب غروب کردن را گویند.
- روسک rausk = لاغرو باریک اندام را گویند.
- روشدن rušoda = روداشتن، خجالت نکشیدن: مرورنمشی وی ور گویم. $\text{ma-} \text{r} \text{ru} \text{n} \varepsilon$
- $\text{me-} \text{š-} \varepsilon \text{vai} \text{v} \varepsilon \text{r-} \text{guy-om}$ = خجالت می کشم به اوبگویم.
- روشه ruša = روشن.
- رُفیده $\text{rofeid} \varepsilon$ = بالشتک گردی است که خمیرنان را پس از نازک کردن روی آن قرار داده به دیوارهٔ تنور می چسبانند.
- رفیده - بروزن رسیده لته و کهنه ای چند باشد که بر مثال گرد بالش درهم دوزند و خمیرنان را بر بالای آن گسترانیده بر تنور بندند. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۹۵۵.
- رمو' $\text{r} \varepsilon \text{mu}$ = ۱ - روان (روح)، ۲ - طریقه، اسلوب، روش.
- روچه $\text{rouč} \varepsilon$ = نوعی انگور زودرس را گویند.
- روک raug = نوار پارچه ای.
- رونمی runomai = رونمایی، رونما.
- روه ruva = روباه.
- روغه ruqa = روغن.
- ریوزگ rivozg = بچه سوسمار را گویند.
- ریخ rix = ریخ.
- ریخوک rixuk = ریغو.
- ریزش کرده rizeš kerda = غش کردن: مدرمه ریزش کرده $\text{mad} \varepsilon \text{r} \text{ma} \text{rizeš kerd} \varepsilon$ = مادرم غش کرده است.
- ریک ریزه rigrize = شن، ماسه.
- ری کرده rai kerda = روانه کردن، فرستادن.

ذ، ز، ض، ظ = z

زاد = zâd = سین.

زاد - بروزن باد و بمعنی سنّ و سال هم گفته‌اند، برهان قاطع، جلد ۲.

ص ۹۹۴.

زبو $z \epsilon bu$ = زبان.

زه za = ز.

زه ze = خیار و خربزه و هندوانه بسیار ریز را گویند، یا به عبارت دیگر نخستین مرحله از وجود

خیار و خربزه و هندوانه که از تغییر شکل گل به وجود می‌آید.

زبر $zabr$ = قوی.

زرتّه $zort \epsilon$ = گوز مختصر.

زردلو $z \epsilon rdalu$ = زردآلو.

زردو $z \epsilon rdou$ = زرداب.

زردک $z \epsilon rdak$ = هو بیج را گویند.

زردمبو $z \epsilon rd \epsilon mbu$ = زردفام، زردگونه (این صفت برای انسان به کار می‌رود و بر رنگ و

رخسار اطلاق می‌شود).

زردیک $z \epsilon rdik$ = سه رشته زرد رنگ که در داخل گل زعفران قرار دارد و هیچگونه مصرفی

ندارد.

زرو $z \epsilon rou$ = زهراب، ادرار.

زری و زُرمه $zari- o zorm \epsilon$ = عجز و لابه.

زفرو $zaforu$ = زعفران.

زفرو زار $zaforuz \bar{a}r$ = زعفران زار، مزرعه زعفران.

زُور $zov \epsilon r$ = زبر، مسلط، چیره.

زیچو $zai \epsilon \bar{c}u$ = زایمان.

زییچ $zayi \epsilon \bar{c}$ = زائو.

زُکم $zokkom$ = زکام.

زُلفی $zolfi$ = زُرفین.

زُلو $z \epsilon lu$ = زالو.

ذّه $zell \epsilon$ = لاغر و ناتوان و خسته را گویند.

زُمار $zom \bar{a}r$ = گاز زغال که موجب مسمومیت می‌شود.

زمری $zomari$ = گاز گرفتگی زغال.

زمستو zemestu = زمستان.
 زمند zomand = تپه، بلندی خاکی.
 زنج zε nax = چانه را گویند.
 زندو zε ndu = زندان.
 زنگال zε ngâl = زنگار.
 زوله zovalε = گلوله خمیر نان را گویند.
 زیری ziri = سینی کوچکی که یک استکان چایی همراه با چند حبه قند در آن قرار می دهند.

ث، س، ص = s

سابات sâbat = کوچه سرپوشیده را گویند.
 ساچ sâc = نان فطیری باشد که در تابه پزند یا در ته دیگ چدن.
 ساج - بر وزن کاج و تابه نان پزی را نیز گفته اند و آن آهنی باشد پهن که نان تنک را بر بالای آن پزند. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۱۰۶۶.
 سارگ sârg = سار.
 سال دگی sâldegei = سال دیگر، سال آینده.
 ستول satul = ساطور.
 صاحب sε hab = صاحب.
 صبا sε bâ = فردا.
 صباب sε bâb = صواب.
 صب زور sabzur = صاحب زور، با قوت و نیرومند.
 به سبود رسنده be-sε bud r εsonda = به اتمام رساندن، به انجام رساندن.
 سبودو sε budu = سبودان، جای مخصوص که برای گذاشتن کوزه یا سبو که از چوب می ساخته اند.
 ستل satel jam = ذات الجنب.
 سر بداد sε rbedâd = حیران و سرگردان.
 سخال soxâl = سفال.
 سخف saxf = سقف.

سخلو saxlu = سختی.

سر ser = سیر (واحد وزن) هر سیر قاینی ۹ مثقال است و یک من آن ۳۶۰ مثقال.

سَرَبَن کِرْدَه ser ban kerda = مشغول کردن، سرگرم نمودن.

سر بندی ser bēndi = مشغولیت.

سِرا serā = خانه و منزل را گویند.

سر پرده ser pērdē = فکر و خیال.

سر پرہ پوخ ser pērpux = حیران و سرگردان را گویند.

سر پلک زده ser polokzē da = به سر درآمدن الاغ، قاطر، اسب در نتیجه گیر کردن پای حیوان

به مانعی.

سر تا شده ser tāšoda = گیج شدن.

سُرخچہ sorxčē = کرباسی که از یک نوع پنبه که بطور طبیعی زرد مایل به قهوه‌یی است می‌بافند.

سرخش ser xāš = با نشاط و سرحال.

سرخو ser xou = در کوزه و در تنگ را گویند که معمولاً از پارچه دوخته می‌شود و با فشار مانند چوب پنبه بر سر کوزه یا تنگ جای می‌گیرد تا در صورت تکان خوردن یا واژگون شدن کوزه آب مانع ریختن آب آن شود و در ضمن از ورود اشیاء خارجی به داخل کوزه یا تنگ جلوگیری نماید.

سُرخچہ sorxič = سُرخچہ، سُرخک.

سر ریشه ser rišē = قسمت اصلی و خوراکی زعفران که سرخ رنک است.

سردسیل sardsil = سردسیر.

سَرْدَخِرُونک ser dēxēzunak = قایم موشک را گویند.

سرد کول کرده ser dēkaul kerda = سر به سر گذاشتن.

سرسف یا سرسفت ser saf(t) = چیزی شبیه ترانه که در آوازه‌های محلی به کار می‌رود.

سَرَرِی کرده ser rayi kerda = سرراهی کردن، مشایعت نمودن، بدرقه کردن.

سر دمار ser dēmar = سر به مهر، دست نخورده و بکر را گویند.

سَرَشُو ser šu = بطور معکوس گذاشتن (ظرف) باشد.

سرشیوه ser šivē = سرازیر.

سَرُق saroq = سارق، شالی را گویند که لباسها و وسائل حمام را در آن می‌نهند.

- سر قدم $s \varepsilon r q \varepsilon dam$ = مستراح را گویند.
- سر کرده $s \varepsilon r kerda$ = جبران کردن و تلافی کردن را گویند.
- سرک $sarg$ = نیم فنجان آب (منظور از فنجان در اینجا واحد آبیاری است).
- سرگردا $s \varepsilon r g \varepsilon rdâ$ = سرگیجه.
- سَرَوَرَه $s \varepsilon r v \varepsilon r \varepsilon$ = گندمی که خوب آرد نشده و هنگام الک کردن همراه سبوس باقی می‌ماند.
- سَرگوپی کرده $s \varepsilon raguyi kerda$ = پاسخ مساعد دادن.
- سرموک $s \varepsilon rmauk$ = سرمائو، سرماخوره.
- سیرموک $sirmuk$ = موسیر.
- سَفْتَقُوت $s \varepsilon ft \varepsilon qut$ = سبزی است با لبه‌های کوتاه مجمه‌گونه که معمولاً برای خشک کردن میوه‌جات، سبزیجات و امثال آن و نیز صاف کردن برنج جوشیده در آب از آن استفاده می‌کنند.
- سفوف $sofuf$ = سفوف $sofuf$ (نگاه کنید به فرهنگ معین، جلد ۲، ص ۱۸۹۰).
- سَفُوک $safuk$ = پوسته‌های نرم ساقه‌های یک نوع هیزم است که ظرفهای کثیف را به وسیله آن و مقداری خاک آغشته به شن تمیز می‌کرده‌اند و در واقع کار اسکاچهای امروزی را می‌کرده است.
- سفی $safi$ = صافی، پارچه سفید مربعی شکل که شل بافته شده بطوری که آب به راحتی از آن می‌تواند عبور کند و برای صاف کردن برنج و چیزهای دیگر مورد استفاده قرار می‌گرفته و گاهی برای حمل اجناسی که از بازار می‌خریده‌اند نظیر قند و چای و برنج و غیره به کار می‌رفته.
- سق seq = راه آب سر پوشیده قنات را گویند.
- صقده $soqd \varepsilon$ = صدقه.
- ثقل کرده $seqi kerda$ = به امتلاء معده و سوء هاضمه موقتی دچار شدن که این بیماری در نتیجه پرخوری بروز می‌کند.
- سُک سُک کرده $sok sok kerda$ = آهسته و درگوشی حرف زدن.
- سکنجمی $sek \varepsilon nj \varepsilon mi$ = سکنجبین.
- سلگو $salgou$ = احمق، ابله، نادان.
- سلمه $s \varepsilon l m \varepsilon$ = نوعی گیاه صحرانی است که شور مزه است برگهای آنرا می‌پزند و در روغن

سُرخ می کنند سپس همراه اشکنه کَشک می خورند غذائی بسیار لذیذ است.

سَلَه $s\acute{e}l\acute{e}$ = برگ شلغم و چغندر را گویند.

سَلَه شده $s\acute{e}l\acute{e}$ soda = درهم شدن نخهای يك كلاف بطوری که جدا کردن نخها از یکدیگر مشکل باشد.

سَلَه کو $sal\acute{e} gu$ = تمام ایام سال به غیر از ماه مبارک رمضان.

سمت $semet$ = اسفالت، سمت.

سمجت $soma\acute{e}t$ = سماجت.

سمروق $somaruq$ = سماروق، قارچ خوراکی را گویند (نگاه کنید به برهان قاطع، جلد ۲، ص ۱۱۶۳).

سمروق سگی $somaruq s\acute{e}gi$ = قارچ سگی را گویند.

سمور $somav\acute{e}r$ = سماور.

سمسول کار $s\acute{e}msul k\bar{a}r$ = سُست کار، کسی که کاری را اصولی انجام نمی دهد و مثلاً اگر چیزی برای کسی می سازد آن چیز زود خراب می شود.

سُنّا $sonn\bar{a}$ = سُرنا، ساز بادی را گویند.

سِنْد $send$ = ۱ - سمنورا گویند، ۲ - حرامزاده.

سِنْدو $sendu$ = سندان.

سَنگ زده $sang z\acute{e}da$ = وزن کردن.

سَنگُو $s\acute{e}ngou$ = سنگاب، گودیهای طبیعی سنگی در کوهها که در نتیجه بارش باران پر می شود و مورد استفاده حیوانات و انسان قرار می گیرد.

• سوچ $su\check{c}$ = سوت را گویند.

سود $s\acute{e}v\acute{e}d$ = سبد.

سور $saur$ (sour) = سرو.

سوری $sav\acute{e}ri$ = نوعی پلو که از بلغور بوداده به جای برنج استفاده می شود.

سوز $sau(ou)z$ = سبز.

سوز شده $sauz\acute{e} soda$ = سبز شدن، روئیدن گیاه را گویند.

سوزه $suze$ = سوزن.

صوفه $suf\acute{e}$ = صَفَه (ایوان مسقف).

سوسلَنگ $suseleng$ = پرنده ایست تقریباً هم جثه گنجشک با پاهای دراز و باریک به رنگ

خاکستری.

سوسومار = *susumâr* = بچه مار را گویند.

سوق *səvəq* = تکلیفی که در مکتب برای بچه‌ها تعیین می‌کنند.

سوق *suq* = سوك، عزا.

سومیچ *sumič* = دُمَل كوچك.

سوو *savu* = صابون.

سووا *suvâ* = سوا.

سووس *səvus* = سبوس.

سووکار *suvakâr* = سواکار.

سوویچ *sovič* = ابزاری است حاوی ماسوره نخ بود که آنرا با دست از میان تار عبور می‌دهند

تا پود وارد تار شود.

سُهو *sohu* = سوهان (ابزار).

سه *sə* = سه.

سه *se* = مخزن گلی یا فلزی برای نگهداری آرد.

سیب خکی *sib-e xaki* = سیب زمینی.

سیچ و قیچ *sičo qič* = شوخ و شنگ را گویند.

سیختو *siyaxtu* = چرم بز و بره را گویند که نازک است.

سیه *siya* = سیاه.

سیه بخ *siyə bax* = سیاه بخت.

سی پره *siparə* = سی پاره، عمه جزء را گویند.

سیه تو *siyə tou* = سیه تاب، سیاه چُرده را گویند.

سی سال *sisâl* = هرگز.

سیم کرده *sim kerda* = عفونی شدن زخم.

سینه *sinə* = پستان.

سینه تنگی *sinə tənği* = آسم.

ش = š

شە = ša = هُش.

شَبوش = šə bouš = آواز شادی است که بطور مکرر و پشت سرهم در موقع ختنه کردن یا عروسی
و با صدای بلند ادا می کنند: شَبوش شَبوش شَبوش شَبوش...

شَیْرَه = šaterrə = شاه تره، یک نوع گیاه داروئی تلخ مزه است.

شاه تره - بفتح فوقانی و رای بی نقطه مشدد نام سبزه ایست بغایت سبز و خرم و در طعم
اندکی تلخ است و در دواها به کار برند خصوص جرب و خارش را نافع است برهان
قاطع، جلد ۳، ص ۱۲۳۳.

شَت و شَت = šatt-o šott = خوشحالی، شادمانی، شور و شغف.

شَخ = šəx = سخت (به ویژه زمین و خاک را) گویند.

شخو سگیل = šaxo sgil = چوبی است بلند که آتش تنور را با آن به هم زنند.

شَدَت = šadət = شهادت، گواهی.

شَدُونَه = šadunə = شاهدانه.

شَرَقَه = šə rə fə = بادگیر ساختمانهای قدیمی را گویند که موجب سردی اطاقها و ساختمان
می شده است.

شَرَق = šəzq = نوعی خار را گویند.

ششه = šəšə = نامی برای روزهایی از ایام بهار که به شش ختم شود یا قابل تقسیم به شش باشد
مانند: ششَه هجده یا سی و ششه.

شَقَر = šə qə z = بیخ ران، قسمتی از ران که با هرج در تماس است.

شوغو الذمه = šoqolzommə = مدیون (از لحاظ دینی).

شَقَقِی = šə qə qī = نوعی از گری است و آن وقتی است که موی قسمتی از بدن بز و گوسفند می ریزد.

شَفَت = šaft = شاخه های باریک که برگ و زائده های آنها کنده باشند و آنها برای زدن اشخاص
آماده کرده باشند.

شَکَر دونه = šagerdunə = شاگردانه، مژدگانی را گویند.

شُلُپَس = šoloppas = نام آوایی که از افتادن چیزی سنگین یا کسی در آب شنیده می شود.

شَلَم = šelm = تخمهای داخل خربزه را گویند هنگامی که از هم جدا نشده باشند و معمولاً داخل
هر خربزه سه یا چهار شلم است.

- شلمبوك $\text{š} \text{ɛ} \text{l} \text{ɛ} \text{buk}$ = آب لبو.
- شَمَلِيدَه $\text{š} \text{ɛ} \text{mlid} \text{ɛ}$ = شنبلیله، شنبلیده، يك نوع از حبوبات است نظیر عدس، ولی از آن لاغرتر به رنگ حنائی یا قهوه‌ای و معمولاً آنرا در آش می‌ریزند.
- شَمِيرَك šamirak = سوسك حمام را گویند.
- سَلُن šalon = شیهه اسب را گویند.
- شُم šom = شام، ۱ - پلو برنج ۲ - غذای شب.
- شمس šams = شانس.
- شَمبَلَك $\text{š} \text{ɛ} \text{mbolk}$ = شُم گوسفند را گویند.
- شَنو šenou = شینا.
- شو šu = شوهر.
- شو پَرَوَك $\text{šoup} \text{ɛ} \text{rruk}$ = شب پره.
- شوت šaut = شوید، دانه‌های ریز سبزرنگی است که به عنوان دارو برای فرو نشانیدن نفخ شکم از آن استفاده می‌شود.
- شو šou = شب.
- شوباز soubāz = دلچک را گویند، یعنی کسی که با سیاه کردن سرو صورت و به تن کردن لباسهای مسخره، مردم را می‌خنداند.
- شودر $\text{šoud} \text{ɛ} \text{r}$ = شبدر.
- شور خورده šur xorda = حرکت کردن، تکان خوردن.
- شورده šur dada = به هم زدن يك مایع.
- شوروا šurvā = شوربا، آش برنج را گویند.
- شوره šurɛ = گیاه شوری که در بیابانها می‌روید و خوراك شتر است.
- شوره پُش $\text{šur} \text{ɛ} \text{poš}$ = کسی که میل جنسی زیادی دارد، حشری.
- شوشك $\text{šuš} \text{k}$ = شش.
- شوشه $\text{šouš} \text{ɛ}$ = قندیل یخ که بر ناودانها و... می‌بندد.
- شو کوری šou kuri = شب کوری.
- شوگیر کرده šou gir kerda = حرکت کردن برای مسافرت در پایان شب و پیش از آنکه شب به پایان برسد.
- شولگ šulg = يك نوع سبد مخروطی شکل است که كشك را پس از سائیدن در آن می‌ریزند تا

برای کشک سابی دفعه بعد محفوظ بماند.

شولوار = šulvâr = شلوار.

شونم = šounam = شب نم.

شونه ɛ = šun = شانه.

شونه بی ɛ bi = šun = شانه بین، غیب گورا گویند.

شوندش ɛ v ɛ ndeš = شب اندیش، کسیرا گویند که شب بدلیلی خوابش نمی برد.

شونه روز ɛ ruz = š ɛ van = شبانه روز.

شونه سر ɛ s ɛ r = šun = شانه سر، هُده را گویند.

شیار = šiyâr = آیش، شکافتن زمین با گاو آهن باشد.

شیار- بر وزن خیار، زمینی را گویند که بجهت زراعت کردن با گاو آهن شکافته

باشند. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۳۱۸.

شیراز = širâz = هرگاه دوغ را در مشک کنند که بترآود و آب خود را از دست بدهد، بعد از

تراوش آب ماده ای باقی می ماند که شیراز نام دارد. این ماده به ظاهر شبیه ماست

چکیده و ماست خیکی است اما چون چربی آن قبلاً گرفته شده از آن ترشتر است.

شیرک شده = širak šoda = دشمن شدن، مخالف شدن.

شیرمو = širmu = بزغاله ماده يك ساله را گویند.

شیری = širi = شیرین .

شیشک = šišak = بره یکساله را گویند.

شیشک - بر وزن میخک، بمعنی شیشاک است که گوسفند يك ساله است. برهان قاطع،

جلد ۳، ص ۱۳۲۶.

شیطو = šoitu = شیطان.

شيله ɛ = šil = جویهای آبی که از سیل و رودخانه جدا می شود. مثلی است در قاینی که

می گویند وخته بری تورود بیا بری مه شيله یه بخه مه vaxt-e berei to rud-e biyâ

= berei ma šilaye be- x ɛ - mɛ = وقتی برای تورودی آمد برای من هم شيله ای خواهد

آمد. این ضرب المثل در مقامی گفته می شود که کسی از کسی دیگر تقاضای مادی

می کند و او تقاضایش را به آینده موکول می نماید.

ف = f

فاش fāš = فُحش.

فُجَم مَرَك = foj ɛ m marg = مَرَك ناگهانی.

فَخَس faxs = فسَخ.

فَرَاش ferāšā = حالتی که قبل از رسیدن تب به انسان دست می‌دهد.

فَرَاش - بر وزن تماشا، حالتی را گویند که آدمیرا پیش از بهم رسیدن تب واقع می‌شود

و آن خمیازه و بهم کشیده شدن پوست بدن و راست شدن موی بر اندام باشد و....

برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۴۴۷.

فَرَزَك ferezg = فریز، گیاهی است که معمولاً بر لب جویبارها می‌روید و علوفه حیوانات اهلی است.

فَش feš = فین را گویند.

فَکَر fakr = بچه فضول و شیطان را گویند.

فَلُودَه faludə = فالوده، غذائی است که از آرد گندم بوداده، شیره انگور (یا شکر) با روغن و

برخی از ادویه جات درست می‌کنند.

فَلَه fələ = آغوز، شیر گاو و گوسفند ماده نوزائیده را که با شیر معمولی مخلوط کنند.

فَلَه falə = فعله، عمله، کارگر (ساختمان).

فَلْگَرِ fal ɛ g ɛ ri = عملگی، کارگری.

فَنجُو fenju = استکان را گویند.

فَنَد fand = مکر و حيله را گویند.

فَنَد - بفتح اول و سکون ثانی و دال ابجد بمعنی مکر و حيله و شید و زرق و سخن بیهوده

و بی فایده باشد. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۵۰۳.

فَرَوُو fəravu = فراوان.

فِیس fis = تکبیر.

فَیدَه faidə = فایده.

غ، ق، q

قاب qâb = سینی.

قارت qârt = يك نوع جبّه است که از پارچهٔ پشمی ضخیم که در روستا بافته می شود می دوزند.

قال qâl = سوراخ و لانهٔ پرندگان و حشرات و بعضی حیوانات مثل موش و خرگوش می باشد.

قال کرده qâl kerda = لانه گذاشتن.

قال گفتن qâl k z ft r = لانهٔ کبوتر.

قال مرغو qâl morqu = مرغدانی.

قال مورشك qâl murešk = لانهٔ مورچه.

قال بوج qâl bauj = لانهٔ زنبور.

قبرستو q z brestu = قبرستان.

قُبله qobl z = تاول را گویند البته تاولی که از سوختگی ایجاد شود.

قَبُو qabu = مقدار مسافتی که با دست بتوان ریگی یا سنگی را پرتاب کرد.

قَبُول qabul = چوبی استوانه ای شکل به طول دوسه متر که بر بالای دستگاه پارچه بافی

(کرباس) نصب گردیده، بطوری که يك سرش داخل دیوار و سر دیگرش آزاد است و

طنابهایی از دستگاه پارچه بافی به آن بسته شده و سبب ثابت نگهداشتن آن می گردد.

در ضمن مرغها و خروسها هم بر روی آن بیتوته می کنند.

قَبی q z bai = کهنهٔ بچه را گویند.

غَثِیو q z ssiyu = قی و استفراغ.

قُچاق qoççaq = زورمند، با قوت.

قَدّه q z d z = قدح.

قدیفه q z dif z = قطیفه.

قُر qor = برآمدگی و فرو رفتگی ای که در ظرفهای فلزی در نتیجهٔ آسیب ایجاد می شود.

قُرْت qort = قورت، آب دهان.

قُرُقُر qor qor = غُر و لُند، غُر و غُر.

قُرُقُر زده qor qor z z da = غُر و لُند کردن.

قُرُقُرُك qor qoruk = غُر و غُر.

قُرْمَا = qor ɛ mǎ = تاراج.

عَرَّعَشَه = q ɛ r q ɛ š ɛ = ابا و امتناع، مجادله.

عُرُو = qorru = مبتلا به فتق.

غَرِشمار = q ɛ rišomǎr = غر شمار، غر شمال.

غَرِشمار بی توره = q ɛ rišomǎr - e bi - tour ɛ = کنایه از آدم وقیح و هتاک و بی آبرو باشد.

غَرِیبه = q ɛ rib ɛ = غیر بومی، غیر محلی، مثلاً کارمندان ادارات دولتی که محلی نباشند غریبه نامیده می‌شوند.

غزل خانم = q ɛ z ɛ lxǎnom = جفتک چارکش، پریدن از روی همدیگر.

قَشَقْلَاق = qoşqolâq = کوزه رنگ داده ایست که شیرۀ انگور را در آن می‌ریخته‌اند.

قَطّی = qotti = قوطی.

قَلْبَه = q ɛ lb ɛ = زیاد.

قَلْبِیر = q ɛ lbir = غریب، غربال.

قَلَّتَه = qoll ɛ t ɛ = خزانه حمام را گویند.

قُلْمَبَه = qolombɛ = سخن درشت و برخوردنده و نیش دار را گویند.

قُلْت = qolt = متجاوز را گویند.

قُلْف = qolf = قفل.

قَلِیف = q ɛ lef = نوعی قابلمه است معمولاً از مس در اندازه‌های مختلف که در واقع دیگهای بزرگ مسی را نیز شامل می‌شود.

قَلَمْدو = q ɛ l ɛ mdu = قلمدان.

قَلور = qolur = بلغور، آش گندم.

قَلوره = qolur ɛ = ناصاف (در مورد فرش و لباس) دو تا شدن انسان (از درد).

قُلُو جوشان (آب). = qollu =

قَلو = q ɛ llu = قلیان.

قَلَوُر = q ɛ l ɔvur = قراول.

قُلوره سَنَك = qolur ɛ sang = قلوه سَنَك.

قَلی = qali = قالی.

قَلِیَه = q ɛ ly ɛ = تَگَه کوچکی از گوشت.

قَلِیه قَلِیه کرده = q ɛ ly ɛ q ɛ ly ɛ kerda = تَگَه تَگَه کردن گوشت.

قُمار qomâr = قُنداق بچه.

قُمبَك qombak = چاق، تُپلی.

قُمپُوز qompoz = خودستا، از خودراضی.

قُمچَه qomčë = غنچه.

قَم کرده qam kerda = پنهان کردن.

قن qan = قند.

قن قنوک qonqonuk = کسی که دائماً غرولند می کند و نق می زند.

قند qand = سو، طرف.

قُنْدَرَه qondorë = کفش زنانه پاشنه بلند.

قندو qz ndu = قندان.

قُنَر qonë r = چاق، تُپلی.

قُنِش qonëš = تغییر شدید ناگهانی و موقتی هوا را گویند.

قُن کرده qon kerda = جمع کردن، ذخیره کردن.

قُنْتَه کما qonnë kë mâ = يك نوع گُما است که بوی بدی دارد، آنرا می پزند و در روغن سُرخ کرده با کشک می خورند.

قوده qoudë = چند دسته از گندم یا جو را که تازه درو کرده و بر روی هم انباشته باشند.

قوره گِل qurë gel = گِلی که قبل از اندودن بام برای صاف کردن آن به کار می رود.

قوزپُش quzpoš = گوژپشت.

قَوَه qāvë = قهوه، قحبه.

قَه qoh = کامل.

قَبِه qeibë = دنده را گویند.

قَبِچ qič = نوعی هیزم را گویند.

قَبِرو qeiru = حادثه سخت، واقعه سخت.

قیش بس (ت) qišbas (t) = زمین غیر قابل زراعت را گویند، یعنی وقتی زمینی چند سال

بطور مُداوم زراعت شود کم زور می شود و محصول نمی دهد چنین زمینی را قیش بست

می نامند.

قِیطو qeitu = قیطان.

قِیق qiq = فریاد بلند را گویند.

قیل qil = قیرم

قینو qinou = بسیار شور باشد.

قیومت qiyum ɛ t = قیامت.

ک = k

کاب kâb = ته هر ظرفی را گویند. مانند کابِ قوری kâb- e quri.

کاج kâc = قاچ، برش هلال مانند خربزه و هندوانه.

کانه kânɛ = کهنه.

کُبنار kobnâr = ککنار.

کُپک kopak = گرد گونه، و معمولاً بر کسی 'طلاق می‌شود که دارای دست و پای کوتاه و گوش‌تالو و گرد است.

کَیّه k ɛ ppɛ = مقداری از خوردنی‌های ریز و کوبیده یا دانه که در کف دست جمع شده جای گیرد.

کَته katɛ = اکر: گوشون مرکته کردی kerd-i gušun ma-r katɛ = «گوشهای مرا کر کردی».

کَته کُلف kolof ɛ tt ɛ k = حجیم، گنده.

کَته مش kottɛ moš = مشت گردد کرده و جمع شده را گویند که با زدن آن به بدن کسی او را بیازارد.

کَجک kɛ ʃak = موئی را گویند که زنان از دو طرف صورت از زیر چارقد بیرون آورند و منظور از این کار آراستن صورت و زیبا شدن باشد و شاید از جهت اینکه این مومعمولاً کج و برگشته است به این نام نامیده شده است.

کَجک keʃg = جوانه.

کُجه koʃɛ = کجا.

کَجیره kaʃirɛ = کاجیره، نوعی دانه روغنی است.

کَچی kači = کاجی، آش آرد.

کُچ koč = توله سَک (سَک توله).

کُچَله kočalɛ = زبانه ای که داخل کلیدان است و کلید چوبی در آن جای می‌گیرد و با جلو

و عقب بردن آن در باز می شود.

کچله کلیدو $kočalei k \varepsilon lidu$ = کنایه از آدمهای قد کوتاه باشد.

گُچَه $kočč \varepsilon$ = عروسک، عروسک کوچکی (بچه کوچکی) که به وسیله دستمال یا پارچه مشابهی بدون دوخت و دوز با ساختن افتدافی شبیه قنداقیچه ها برای بچه های کوچک درست می کنند.

گُچَه زده $kočč \varepsilon z \varepsilon da$ = سکسکه کردن.

کُخ kox = هر نوع حشره را گویند.

کدو $k \varepsilon du$ = کدو، کُدام.

کدو $k \varepsilon du$ = کاهدان.

کدو امرود $k \varepsilon du \varepsilon mrud$ = نوعی گلابی بزرگ و درشت را گویند.

کُده $kod \varepsilon$ = یک نوع گیاه بیابانی بسیار تلخ است.

کُر kor = پیشوندی است که معنی بریده و کوتاه می دهد: کُردس $kordas$ «دست کوتاه»، کُردُم $kordom$ «دم بریده».

کخ kex = این لفظ به جهت نفرت دادن اطفال از چیزی که نخواهند به ایشان بدهند یا بخواهند از ایشان پس گیرند گفته می شود.

کراز $k \varepsilon r \bar{a}z$ = وقتی کسی خسته است دو دستش را به عقب برده سپس به جلو می آورد و محکم بر سینه می کوبد و گاهی همراه چنین حالتی خمیازه ای هم صورت می گیرد. این حالت را کراز نامند.

کَرَبِه $k \varepsilon r \bar{a}biy$ = کرابیه، زیره سبز را گویند.

کُرپِه $kor p \varepsilon$ = توشک پر قطر را گویند.

کِرچ $kereč$ = ۱ - چروک را گویند، ۲ - نوعی خربزه سبزرنگ بسیار بادوام است که برای زمستان نگهداری می کنند. پوست این خربزه دارای فرو رفتگی ها و برجستگی هایی است.

کُرپَا $kor p \bar{a}$ = کسی که یک پا یا دو پایش قطع شده است یا بطور مادرزادی یک پا یا دو پایش کوتاه است.

کُردس $kordas$ = کسی که یک یا دو دستش کوتاه است خواه مادرزادی باشد و خواه قطع شده باشد.

کُردُم $kor dom$ = دُم بریده را گویند.

- کرز karz = شکاف بزرگ در کوه را گویند.
- کرسم keresm = کرفس، سبزی است خودرو شبیه جعفری که بر لب جویها می‌روید و از برگ آن برای آش یا خوردن استفاده می‌شود.
- گُرشی korraši = بچه شتر را گویند.
- گُرد kord = باغچه را گویند.
- کرد - بفتح اول و سکون ثانی و دال ابجد، ماضی کردن است و بضم اول قطعه زمینی را نیز گویند که کناره‌های آنرا بلند کرده باشند و در میان آن سبزی بکارند یا زراعت دیگر کنند. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۶۱۵.
- گُرقدده korqod dada = بلعیدن، فرو بردن بطور ناگهانی.
- گُرک korok = گُرچ را گویند (مرغ کرچ).
- گُرگُر korkor = صدائی که از کشیدن قلیان ایجاد می‌شود.
- گُرمش kormoš = محتوی یک مشت بسته است، یعنی مشتی که انگشتان آن بسته باشد.
- کروسرا karuserâ = کاروان سرا.
- کریز kariz = کاریز، قنات.
- کری کرده kerî kerda = کرای کردن، ارزییدن.
- کُزُم kozom = کندل، شیره کُما را گویند.
- کُزُم رو kozom ru = ترش رو و عبوس را گویند.
- کَسِلَه kasele = لانه و آشیانه پرندگان را گویند.
- کَسَنی kasni = کاسنی نوعی گیاه داروئی تلخ مزه است که هم برگ و هم ریشه آن مورد استفاده طبّی دارد.
- کاسنی - و بسکون ثالث گیاهی است معروف که تب را نافع باشد و باشین نقطه دار هم آمده است. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۵۶۴.
- کاسیج kasič = خارپشت بزرگ تیرانداز. کاسج - بضم ثالث و سکون جیم خارپشت کلان تیرانداز را گویند. برهان قاطع، جلد سوم، ص ۱۵۶۴.
- کش keš = ۱ - کِشت، ۲ - کِش، فریادی که برای راندن مرغ و خروس به کار می‌رود.
- کِش کِش داده keškeš dada = فرمانی که به سگ می‌دهند تا کسی را تعقیب کند:
- سک خور و ره کش keškeš dâde = sɛ g xo- r v ɛ r- ma keškeš dâde به سگش فرمان داد که مرا بگیرد یا فرمان داد که سگش مرا بگیرد.

- کشمو kešmu = کشتمان، مجموعه مزارعی که از يك قنات مشروب می شود.
- کفت keft = کتف.
- کفتر سری k e f t e r serai = کفتر سرایی، کبوتر خانگی.
- گفري kofri = عصبانی.
- کفه k e f e = خوشه های نیم کوب جو و گندم را گویند.
- کفه - بفتح اول و ثانی دف و دایره را گویند و خوشه های گندم و جورا نیز گویند که در وقت خرمن کوفتن آنها کوفته نشده باشد و بعد از يك کردن غله آنها را بار دیگر کوبند. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۶۶۲.
- کق k e q = هندوانه نارس را گویند.
- ککتی kakoti = کاکوتی، کاکاتو.
- ککل kakol = سبزه ای که با کاشتن جو و گندم و عدس و غیره در ظروف مختلف برای ایام عید نوروز سبز می کنند.
- ککه kaka = آجیل و شیرینی در زبان بچه ها.
- ککی kaki = نوزاد تازه متولد شده را گویند به ویژه در زبان بچه ها.
- کل kol = سوراخ را گویند.
- کل k e l = ۱ - کچل ۲ - پیازبرخی از گیاهان پیازدار. مانند: کل لله k e l - e l a l e = پیاز لاله.
- کلات k e l l â t = مستعمل، اسقاط، کهنه، بی مصرف.
- کلاچ k e l l â c = لوچ، چسپ.
- کلاژ - بسکون زای فارسی، لوچ و کاج و احول را گویند. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۶۶۸.
- کل بال kolbâl = زیر بغل.
- کلپ kalp = آدم ساده لوح باشد، عقب افتاده ذهنی.
- کلپت kolpot = خیلی کوچک (مثلاً يك اطاق کُلپت).
- کلپوره k e l p u r e = نوعی گیاه طبّی است که مزه آن بسیار تلخ است.
- کلپه kolp e = آبگیرهای بزرگ و کوچک را گویند که در نتیجه باران یا عبور آب از جانی به وجود می آید.
- کلپه k e l p e = آتشی که خود بخود یا با گذاشتن سرپوشی روی آن خاموش شود و بصورت

زغال در آید.

کَلَّته = $k \varepsilon lat \varepsilon$ = کلاته، ده را گویند.

کَلَش = $k \varepsilon l \varepsilon \dot{\varepsilon}$ = عنکبوت و تار عنکبوت را گویند.

کَلَشُو = $k \varepsilon l \varepsilon \dot{\varepsilon} su$ = کپک زده را گویند.

کَلَقَر = $k \varepsilon l q \varepsilon r$ = نوعی هیزم باشد.

کَلغر - باغین نقطه دار بر وزن زرگر پشم بسیار نرم را گویند. و نوعی از هیزم و هیمه

سوختن هست. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۶۷۵.

کَلِرْگ = $kelerg$ = پوسته ایست که در روی زخم پس از خشک شدن خون ظاهر شود و پس از التیام

زخم می ریزد.

کل سوزه = $kol suze$ = سوراخ سوزن.

کَلَف = $k \varepsilon laf$ = کلفت، آرواره را گویند.

کَلَقْ = $kal \varepsilon q$ = غوزه پنبه را گویند.

کَلَقُوس = $kolqous$ = چرخشی که در آن سر و دودست بر روی زمین قرار می گیرد و سپس به حالت

معمولی بر می گردد.

کَلک = $k \varepsilon lak$ = قلاب چوبی را گویند.

کَلکار = $kolkar$ = دستگاه کرباس بافی را گویند.

کَلکلا = $k \varepsilon lk \varepsilon la$ = دعا و مرافعه را گویند.

کَلکوت = $k \varepsilon lakut$ = مریض احوال را گویند.

کَلمبه = $kolomb \varepsilon$ = کلنبه، نوعی نان روغنی گرد و به اندازه یک نان برنجی بزرگ است که

درون آن را از خرما یا برشته در روغن انباشته کنند.

کلنبه - بضم اول و ثانی و سکون نون و فتح بای ابجد، کلیجه ای که درون آنرا از حلوا

و مغز بادام پر ساخته باشند. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۶۷۸.

کَلو = $k \varepsilon lu$ = کلان، بزرگ را گویند.

کلونج = $k \varepsilon lvenj$ = بیهوده و بی مصرف را گویند.

کَلوته = $kolut \varepsilon$ = مقنعه را گویند.

کَلوته - بضم اول و ثانی و سکون نون و فتح بای ابجد، کلیجه ای که درون آنرا از حلوا

و مغز بادام پر ساخته باشند. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۶۸۲.

بندند و رو پاک و مقنعه را نیز گویند. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۶۸۲.

کلوچه = koluč = به نوعی کت زنانه اطلاق می شده است.
 کلوچ = kɛ luč = گلیج، نانی باشد که خمیر آن از دیوار تنور افتاده و در میان آتش پخته شده باشد.

گلیج - وبضمّ اول نانی باشد که خمیر آن از دیوار تنور افتاده و در میان آتش پخته شده باشد. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۶۸۶.

کلوزاد = kɛ luzâd = مُسن.

کلونک = kɛ lavang = سرگرم، مشغول.

کله = kɛ lavɛ = کلافه، کلاف (نخ).

کله خوار = kɛ llɛ xâr = کله خور، نامیمون و شوم را گویند، این کلمه معمولاً بر بچه هائی اطلاق می شود که چون پا به خانواده شان گذارند پدر یا مادر یا هر دو را از دست بدهند.

کله سفوک = kɛ llɛ safuk = نوعی هیزم است.

گلهر = kɛ lher = کودن، بی استعداد.

کله سرفوک = kɛ llɛ sɛ rquk = خودسر، خود رای.

کله شیخ = kɛ llɛ šɛ x = حرف نشو و قلدر را گویند.

کلی = kelei = کر بلائی.

کلی پا = kollei pâ = غوزک پا.

کلیژدک = kɛ liždak = یک نوع کلاغی است که رنگ بالهای آن سیاه و تنه آن سفید و سرو گردن آن سیاه است و معروف است که وقتی بر لب بامی می نشیند و آواز می خواند خبر خوش می آورد.

کلیدو = kɛ lidu = کلیدان، قفل چوبی در حیاط و در باغ بوده است.

کلیدان ... و بکسر اول آلت بست و گشاد در باغ و در کوچه و امثال آنرا گویند.

برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۶۸۷.

کلی سحر = kɛ llei sɛ hɛ r = صبح بسیار زود را گویند.

کم = kom = کام.

کما = kɛ mâ = گیاهی است که یک نوع آن خوردنی و بدبو و نوع دیگر آن که بوی تندی ندارد خوردنی نیست اما از آن شیرهای به نام «کندل» استخراج می کنند که مصرف تجارتی دارد.

کما ... وبضمّ اول گیاهی باشد بغایت بدبو و گنده و متعفن و آنرا کمای نیز

گفته اند. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۶۸۹.

کُماچ = $\text{kom}^{\text{a}}\text{c}$ = کماچ، نوعی نان کُلفت است که در داخل قلف یا در زیر آتش می‌پزند، معمولاً کماچی را که در داخل قلف می‌پزند روغنی است.

کُمُر = $\text{k}^{\text{e}}\text{mor}$ = دیر کشت را گویند.

کَمَزْدوک = $\text{k}^{\text{e}}\text{m}^{\text{e}}\text{z}^{\text{e}}\text{duk}$ = سوسک سیاه یدو بنظیر جُعل را گویند.

کُمکُمه = komkom^{e} = کبکبه و دبدبه.

کَمو = $\text{k}^{\text{e}}\text{mu}$ = کمان، پلخمان و فلاخن را گویند.

کَمون رُستم = $\text{k}^{\text{e}}\text{mun}^{\text{e}}\text{rostam}$ = قوس و قُزح، رنگین کمان.

کُنار = $\text{kon}^{\text{a}}\text{r}$ = کنار، سو، جانب، طرف.

کُنار او = $\text{kon}^{\text{a}}\text{r}^{\text{e}}\text{ou}$ = مستراح را گویند.

کنتوره = $\text{k}^{\text{e}}\text{ntur}^{\text{e}}$ = معده را گویند.

کُنچ = konj^{e} = ۱- تخمرغی که در لانه مرغان باقی می‌گذارند تا مرغ با دیدن آن تشویق به گذاردن تخم مجدّدی بشود. ۲- گوشه چارقِد و شال و امثال آن باشد.

کُنجره = konjar^{e} = کُنجاره، برتفاله دانه های روغنی اطلاق می‌شود.

کُنچ سیگار = $\text{konj}^{\text{e}}\text{-e sig}^{\text{a}}\text{r}$ = ته سیگار را گویند.

کندال = $\text{k}^{\text{e}}\text{nd}^{\text{a}}\text{l}$ = کودال باشد.

کندِل = $\text{k}^{\text{e}}\text{ndel}$ = سبو و کوزه سر و دسته شکسته را گویند.

کُنْدِرَشک = $\text{konder}^{\text{e}}\text{r}^{\text{e}}\text{sk}$ = آرنج را گویند.

کندوک = $\text{k}^{\text{e}}\text{nduk}$ = ظرفی است گِلی (گِل رس رسیده) خُم مانند و بزرگتر از آن که در آن غلات را نگهداری می‌کنند.

کندو- بفتح اوّل و سکون ثانی و ثالث بواو کشیده ظرفی را گویند، مانند خُم بزرگی

که آنرا از گِل سازند و پُر از غله کنند و معرّب آن کندوج باشد. برهان قاطع، جلد ۳،

ص ۱۷۰۷.

کنده = $\text{k}^{\text{e}}\text{nda}$ = گزیدن را گویند: ماراير بکنده = $\text{m}^{\text{a}}\text{ri-r}^{\text{e}}\text{be-k}^{\text{e}}\text{nd}^{\text{e}}$ = مار او را گزیده است.

کنس = $\text{k}^{\text{e}}\text{nes}$ = خسیس را گویند.

کنف = $\text{k}^{\text{e}}\text{nef}$ = کشیف را گویند و نیز شرمزده و خجالت زده (نگاه کنید به فرهنگ معین،

جلد ۳، ص ۳۰۹۹).

کَتک = $\text{k}^{\text{e}}\text{nnak}$ = گِلور را گویند.

کنیک kɛnik = فلاخن را گویند.

کوچه koučɛ = کفچه، چمچه را گویند و آن عبارت از سبیدی دسته دار است به شکل قاشق که در آشپزی های بزرگ مورد استفاده قرار می گیرد.

کوچه لیز koučɛ liz = کفچه لیز، قاشق زن را گویند و آن زنی است که در شب های چهارشنبه با قاشق یا کفگیری که در دست دارد در خانه ها را می کوبد و تقاضای چیزی می کند و برای اینکه او را نشانند صورت خود را در چادر پنهان می کند. انجام این عمل بمنظور برآورده شدن نذر است و چنین زنی باید هفت شب چهارشنبه کوچه لیزی کند تا نذرش برآورده شود.

کوچه لیزی koučɛ lizi = قاشق زنی را گویند.

کوده kudɛ = مجموعه ای از چیزهای مختلف که بر روی هم انباشته شده باشد مانند یک کوده خاک یا یک کوده خربزه یا یک کوده کود حیوانی.

کور مُجَنگ kur moʃeng = کسی که مژه های ریخته و ناسالمی دارد و غالباً مژه می زند.

کورک kurak = دُم را گویند.

کورگ kurg = کرک را گویند.

کوره kourɛ = صفتی است برای دندان و کسی که میان دو دندان فاصله زیادی باشد دندو کوره dɛndu kourɛ نامیده می شود.

کوره kɛvarɛ = کواره، سبیدی است بزرگ و استوانه ای شکل که میوه ها مخصوصاً انگور را در آن حمل کنند.

کوز kuz = آغلی برای نگهداری برّه ها و بزغاله ها که معمولاً در کنار آغل بزرگ گوسفندان می سازند.

کوس kaus = کود کهنه را گویند که آتش آن از جهت دوام مشهور است چنانکه گویند:

برف برف قوس آتش ایش کوس barf barf-e qaus ateš ateš-e kaus = برف بادوام

برفی است که در برج قوس ببارد و آتش بادوام هم آتشی است که از کوس تهیه شود.

کوسه kusɛ = شال پشمی که زنان بر روی دوش می انداخته اند.

کوش kou(au)ɛ = کفش.

کوشک kušk = ۱- محل جمع شدن آرد در آسیاب یا به عبارت دیگر ظرفی که گندم پس از

آرد شدن در آن می ریزد، ۲- نوعی گیاه سبزرنگ که قابل سوختن می باشد و از آن

بعنوان هیزم استفاده می کنند.

- کوکو kuku = فاخته را گویند.
 کوکو koukou = عو‌عورا گویند.
 کوک k (au) kou = کبک (پرنده مشهور).
 کوک kuleg = بغچه لباس را گویند.
 کوله bu kulɛ = کوله بان، شاگرد آسیابان را گویند.
 کولیده kulida = خاک زمین زراعتی را با بیل زیر و رو کردن بمنظور آیش یا خارج ساختن سیب زمینی و امثال آن از داخل زمین.
 کولیدن - با ثانی مجهول بر وزن ژولیدن، بمعنی کندن و کاویدن زمین باشد و ریشه کندن و برآوردن از زمین را نیز گویند. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۷۳۷.
 کونک زده kunak zɛ da = جفتک انداختن اسب و الاغ و قاطر باشد.
 کونو kounu = مرغ تخمی و جوجه آور را گویند. البته صفتی است برای مرغ و هیچگاه تنها به کار نمی رود و گفته می شود مرغ کونو morq-e kounu.
 کهل kahel = کاهل، تنبل را گویند.
 کی ki = تخم ملخ را گویند.
 گیگ kaig = کک (حشره). kak

گ = گ

- گاز gâz = میخهای کوتاه و کلفت آهنی که از آنها برای شکستن گنده استفاده می کرده اند بدین معنی که شکافی در گنده ایجاد می کرده اند سپس این میخهای موسوم به گاز را در لای شکاف قرار می داده اند و با کوبیدن با کلنگ یا تبر بر روی آن، تنه درخت را می شکافته اند و تکه تکه می کرده اند.
 گال gâl = مدفوع لوله ای شکل و قطور انسان را گویند.
 گپ gap = حرف و صحبت.
 گجالگ gojâlg = سرگینی که از زیر دنبه کوسفند از پشم آویخته و خشک شده باشد.
 گجی goji = دانه های بافته شده (هریک از حلقه های چیزی که بافته یا می بافتند).
 گدار godâr = گردنه.
 گد شک godešk = بچه شپش، شپش کوچک.

- گَدائی = g ɛ dai = گدائی.
- گَدئی = gedei = دیگر.
- گَدیك = godaik = بچه شیش.
- گَرْدك = gordak = کلیه، قلوه.
- گَرْدَه = gordɛ = پهلوی انسان و حیوان.
- گَرست = gorrast = نام آوائی که از افتادن و خراب شدن ساختمانی یا بلند شدن شعله های آتش و یا برخاستن دسته ای از پرندگان از روی درخت شنیده می شود.
- گَرَك = garg = گَر.
- گَرُو = geru = گران قیمت.
- گَرُوَز = gerauz = نوعی سبزی خودرو و پیازدار است که زنان آنرا از صحرا در فصل بهار جمع آوری می کنند و خام می خورند.
- گَرْدَم = g ɛ zdom = کژدم، عقرب.
- گَسْتا = g ɛ stâ = و یار را گویند.
- گَش = gaš = بار، دفعه.
- گَشَنه = gošnɛ = گرسنه.
- گَگیر = gagir = که گیر، چموش، سرکش، نافرمان.
- گَل تَخْتی = gol- e t ɛ xti = وقتی محصول گل زعفران به پایان می رسد تَك تَك گلی که در مزرعه باقی می ماند و مردم برای خود می چینند گل تختی نام دارد.
- گَلَخه = golxa = گلخن، تون گرمابه را گویند.
- گَلَزَه = golza = گلزن، گلچین را گویند و این نام بر اشخاصی اطلاق می شود که برای چیندن گل زعفران اجیر می شوند.
- گَل سُفیدَك = golsofidak = نوعی سبزی خودرو که دارای گلهای ریز سفید است و زنان آنرا در فصل بهار از صحرا جمع آوری می کنند و خام می خورند.
- گِل سرشو = gel s ɛ ršu = گل سفید که برای شستن لباس از آن استفاده می کرده اند.
- گِل گَلَوی = gol golavi = گل گلابی، گل محمدی را گویند.
- گَلَو = golou = گلاب.
- گَلَوَنو = golavɛ tu = گلابتون.
- گَلَوَك = g ɛ luk = قابل چرخش و حرکت در روی زمین.

گلوك galuk = پنبه آغشته به روغن نباتی و معمولاً روغن منداب که از آن به عنوان روشنائی استفاده می کردند و در حقیقت کارشمع های امروزی را انجام می داده است.

گلوی golavi = گلابی.

گوگلونك gog ɣ lunak = جُعل را گویند.

گله golɛ = شانه بافندگی که تار را از خود عبور می دهد و نقش مهمی را در پارچه بافی به عهده دارد.

گله galɛ = گاله، پاره ای از پنبه برزده و حلاجی شده استوانه ای شکل که به جهت رشتن مهیا کنند.

گاله - بر وزن لاله گلوله پنبه برزده و حلاجی کرده را نیز گویند که بجهت رشتن مهیا

کنند. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۷۶۵.

گله gollɛ = تيله، گلوله های کوچک سنگی، فلزی، شیشه ای که بچه ها با آن بازی می کنند.

گلیده gɣ lida = ۱ - چرخیدن، حرکت کردن در روی زمین (گلوله و چیزهای مدور)، ۲ - به مذاق مطبوع بودن.

گیلی گیلی geli geli = نام آوایی برای صدا زدن گوساله.

گمار gomâr = نگهداری و چراندن رمه گوسفند و احیاناً گاو بصورت نوبتی.

گمبند gomb ɣ z = گنبد.

گمند gomand = پولدار، ثروتمند.

گمونه g ɣ munɛ = گمانه، واحد اندازه گیری.

گنج gonj = ارزش.

گنا gonâ = گناه.

گند شک gondešk = گلوله ای از پنبه محلولج را گویند.

گنده برف gond ɣ barf = گلوله برف.

گنگلاس gong ɣ lâs = لال را گویند.

گو gou = گاو.

گوچرو goučɣ ru = گاوچران.

گوین gouban = گاوبند، گاو نری که خایه کن شده باشد و از سه سال بیشتر داشته باشد.

گوخت gavaxte = گاهی اوقات.

گودو goudo = بخاری دیواری را گویند که مشابه آن چیزی است که امروز شومینه خوانده

می شود.

گوده = goudē = تهی گاه، پهلو.

گودوش = gouduš = گاو دوش، ظرف مخصوصی که شیر گاو را در آن می دوشند.

گاو دوش - ظرفی باشد سر آن گشاد و بُن آن تنگ که شیر گاومیش و گاو در آن

دوشند و... برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۷۶۷.

گورپال = gurpāl = جانوری که قبرها را باز می کند و جنازه ها را می خورد.

گورزا = gurzā = بچه ای که پس از فوت مادر در قبر متولد شود.

گورس = gavars = گاورس، جاورس، ارزن.

گورسی = gavarsi = گاورسی، نانی که از آرد ارزن درست می کنند.

گورماس = gurmās = مخلوط شیر و ماست را گویند که نان در آن تلیت کنند و
خورند.

کوره = gurē = گروهه، گروهه نخ را گویند.

گووره = guvarē = گواره، گله گاو را گویند.

گواره - بفتح اول بر وزن شراره مخفف گهواره است و عربی مهد خوانند و گله

گاومیش و گاو را نیز گویند. برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۸۴۷.

گوسله = gusalē = گوساله.

گوك = guk = توپ بازی را گویند.

گوگرد = gugerd = کبریت.

گولنگ = gouleng = بر کسی اطلاق می شود که دارای پاهای کج پرانتری می باشد.

گومجری = goumejri = يك نوع صندوق چوبی پوشیده از نوارهای فلزی رنگی است که رخت و

لباس را در آن جای می دهند و دختر به عنوان جهیزیه همراه لباسهایش به خانه شوهر

برد.

گووال = guvāl = خورجین مخصوصی که از نخ موی گوسفند درست می کنند.

و بر پشت الاغ برای آوردن و بردن بار بخصوص خاک، کود، کوزه آب، خربزه و امثال

آن می اندازند.

گوه = gēvā = درخت انگور را گویند: مثلاً کوه انگور عسگری.

گوش خیز = gušxiz = هزار پا را گویند.

گیا کرده = giyā kerda = گیاه کردن، وجین کردن را گویند.

گیسه = gisə = بزیک ساله را گویند.

گیک و گله = gik- o galə = شیک.

ل = l

لاخ = lāx = کوه را گویند.

لاش دده = lāš dada = غارت کردن.

لت (t) = lat = گتک.

لته چوش = ləttə čuš = ریختن مقداری شکریا خاک قند در گوشه دستمالی یاتکه پارچه ای و

بستن بیخ آن و قرار دادن آن در دهان کودکی شیرخوار به جای شیر و پستانک.

لچ = lač = تر، نم دار.

لچار = ləččār = ریچال، مربائی که با شیر انگور ساخته باشند.

ریچال - بر وزن قیفال بمعنی ریچار است که مربای دوشابی و... و غیره پزند. برهان

قاطع، جلد ۲، ص ۹۸۶.

لچر = ləččər = خسیس را گویند.

لخات = ləxāt = کفش خیلی کهنه و پاره را گویند.

لیر = ler = آب دهان.

لشخوار = lašxār = لاشخور، کرکس.

لقت = ləqt = لگد.

لقتک زده = ləqtək zədə = لگد زدن، جفتک انداختن.

لغر = laqə = لاغر.

لقلقو = laqlaqu = ماهی تابه و نیمرو پزی را گویند.

لک = lok = تکه، پاره: لک نو = lokk- e nu = پاره نان.

لک شده = lok šoda = سفت شدن (مثلا پستان زن شیرده).

لک لکی = lək ləki = چرخنی است که نخ رشته شده را به وسیله آن بصورت کلاف در آورند.

لکند = lək kənd = چیز فرسوده و غیر قابل مصرف را گویند.

لکه تو = lək kə tou = آویزان، معلق.

لئوس = ləlus = شکمو.

- لَم lam = گونه، لُپ.
 لَمْبُوس lam bus = گونه، رخساره، لُپ.
 لَم دَدَ lam dada = دراز کشیدن، استراحت کردن.
 لَمبیدَ lombida = خراب شدن سقف ساختمان و خانه را گویند.
 لَمبندَ lombonda = حرکت دادن آرواره و لُپ ها موقعی که غذا در داخل دهان است.
 لَمَشَت lam mast = پلشت، کثیف.
 لَنجَه lonj = چُرَنه.
 لَنگَتَه long et = شال سر، عمامه.
 لَنگَری len g ri = دوری (بشقاب) بسیار بزرگ سفالی را گویند.
 لو lou = لب.
 لو lu = آغلی برای نگهداری گوسفندان در زمستان که در داخل تپه ای کنده شده به صورت غار.
 لوچ č lou (au) = لب.
 لوچوک lou (au) čuk = لب ها آویخته، ناراحت و عصبانی را گویند.
 لوسکی lous ki = سیلی را گویند.
 لوش luš = لجن و گل سیاه بد بوی ته جویها و حوضها و استخرها را گویند.
 لوش - بضمّ اوّل بروزن موش گِل سیاه و تیره که در بن حوضها و تالابها بهم رسد.
 برهان قاطع، جلد ۳، ص ۱۹۱۳.
 لولوزده lou lou z da = پرحرفی کردن، زیاد صحبت نمودن.
 لَهَر lə h r = گوشتی که بیشتر از کف و باد تشکیل یافته باشد.
 لُهور lohor = محکم، سفت.
 لُهور lahur = بی قواره و نامتناسب (در مورد انسان).
 لیسک lisk = برهنه.
 لیسکین liskin = بدن.
 لیلی lili = کوچک.
 لیلی پتیس lili potis = خیلی کوچک.

m = م

مال māl = ثروت، حیوان اهلی، اهل.

مای mây = مایه، مقدار ماستی که با آن شیر را برای ماست شدن مایه می‌زنند.

متخال metxâl = متقال.

مُتْفِرِی motferi = متحیر.

مَتو m̄ tou = مهتاب.

مِجْرِی mejri = جعبه کوچک چمدان ماندی، ساخته شده از چوب و پوشیده از نوارهای فلزی رنگی که در آن اسباب و لوازم خانه می‌گذارند.

مُجِه moj̄ = مژه.

مُجْمُجا mojmojâ = حالتی که در موقع شروع تب و لرزه انسان دست می‌دهد، شروع لرزی که پیش درآمد تب است.

مَجّی majai = بومی، محلی، این صفت تنها برای مرغ و تخم‌مرغ به کار می‌رود.

مَجّیت m̄ čet = مسجد.

مَچِه خر mačex r = ماچه خر، ماده الاغ.

مخت moxt = امید، اعتماد، اتکا.

مخت - بضمّ اوّل و سکون ثانی و فوقانی بمعنی امید و امیدواری باشد و بعربی رجا

گویند. برهان قاطع، جلد ۴، ص ۱۹۷۲.

مخاتا moxâtâ = مقدار درس و تکلیفی که مکتب‌دار برای بچه مکتبی‌ها تعیین می‌کند که یاد گیرند.

مَخْش maxš = مشق.

مَدَر mad r = مادر.

مدر اندر mader = مادر ناتنی، نامادری.

مَدَغْش madqš = گنجشک ماده را گویند.

داغ سر - باسین بی نقطه بر وزن کاشغر... و پرنده ایست از جنس گنجشک و در سر او

چند پر زرد می‌باشد و همچو بلبل و جل خوش‌آواز بود. و گنجشک نر را نیز گفته‌اند و

ماده آنرا مادغیش خوانند. برهان قاطع، جلد ۲، ص ۸۱۵.

مَد گو mad gou = ماده گاو.

مَدِیُو = madiyu = مادیان.

مِرَبُو = mēr bu = مهر بان.

مُردَزْمَا = mordazmā = موجود موهومی که اول در نظر کسانی که ظاهر می شود معمولی و کوتاه است و شبیه اشخاص عادی و معمولی است سپس ناگهان قدش بلند می شود و موجب ترس و وحشت فوق العاده می گردد.

مَرْدِیَنَه = mērdin = جنس مرد.

مَرُغ پر شده = morq-e par šoda = کنایه از هلاک شدن و نابود شدن باشد.

مثلاً مادری گاهی از روی عصبانیت فرزندش را نفرین کرده می گوید:

مه، مه الهی برو که مرغ پرشی mama ēlāhi borou ke morq-e parš-i یعنی برو و مثل مرغی شوی که سرش را می کنند و پر پر می زند.

مَرَفَه = morrafa = آسوده: خوب مَرَفَه بدر شدی xub morrafa be- dē r šodi یعنی خوب آسوده و بدون دخالت راحت را کشیدی و رفتی.

مَرَغَوِی = morqavi = مرغابی.

مَرْوَجِی = marv ēji = ترخون را گویند.

مَزَغ = mazq = مغز.

مَزَغَه = mēzq = ارزی که پوستش گرفته شده باشد.

مزدور = mozdur = عمله، کارگر.

مستار = mēstār = نوعی گیاه داروئی است.

مستار- بر وزن دستار نام گیاهی دوائی و بوی خوش دارد و در غایت تلخی هم هست

و آنرا مرو نیز گویند. برهان قاطع، جلد ۴، ص ۲۰۰۷.

مُسْتَرَاب = mostarāb = مستراح.

مُسْتَوِکِی = mēstuki = مستی.

مُسْتَه = masta = خواستن.

مَسْکَه = mēsk = کره.

مُسْلَمُو = mosalmu = مسلمان.

مُس کرده = mos mos kerda = دیر و یواش کاری انجام دادن، ناچُست بودن.

مُسْمُوک = mosmosuk = کسی که در کار و حرکاتش سریع نیست.

مَسُول = māsul = محصول.

مَشْرَا $m\acute{e}\acute{s}\acute{e}r\acute{a}$ = عفونت: دستی مشرا شده $dast-i m\acute{e}\acute{s}\acute{e}r\acute{a} \acute{s}od\acute{e}$ = دستش عفونت پیدا کرده.

مُشَطَه $mo\acute{s}\acute{e}t\acute{e}$ = مَشَاطَه، زنی که عروس را می آراید.

مَشْكُولَه $m\acute{e}skul\acute{e}$ = نوعی مَشْك كُچَك است که چوپانان ماست و شیر را بطور مخلوط در آن می ریزند و در صحرا از آن استفاده می کنند.

مُشَوَار $mo\acute{s}v\acute{a}r$ = مقداری خوشه گندم یا جو یا ارزن که میان دودست جا بگیرد.

مَشْوَرَه $ma\acute{s}ur\acute{e}$ = ماسوره، ماشوره.

ماشوره - با واو مجهول بر وزن قاروره نی کوچکی را گویند که جولا هگان ریسمان بر

آن پیچند از برای بافتن و ریسمان خاصی را نیز گویند که بر دوك پیچیده شود. برهان

قاطع، جلد ۴، ص ۱۹۴۳.

مَشِی $ma\acute{s}i$ = ۱ - ماشین، ۲ - منسوب به ماش مانند رَنگ مَشِی $rang-e ma\acute{s}i$ = رنگی که به رَنگ ماش، یعنی سبز رَنگ است.

مَقَس $m\acute{e}q\acute{e}s$ = مگس.

مُقَد $moqond$ = برآمدگی.

مُك mok = برآمدگی كوچك نظیر نُك پستان.

مُك سینه $mokk-e sin\acute{e}$ = نوک پستان.

مُلَّا $moll\acute{a}$ = ۱ - مکتب خانه (مکتب قرآنی) ۲ - کسی که به مکتب رفته و قرآن بلد است

بخواند. گاهی به عنوان احترام به افرادی که حتی به مکتب نرفته و سواد هم ندارند

اطلاق می شود.

مُلَقَه $molaq\acute{e}$ = ملاقه، ملقه.

مُلَفَه $molaf\acute{e}$ = ملافه، ملحفه.

مُلَم $molam$ = ملایم.

مُلُوج $m\acute{e}lu\acute{c}$ = محلوج، پنبه بی دانه را گویند.

مُلْهَم $m\acute{e}lham$ = مرهم.

مَلَه $mal\acute{e}$ = ماله.

ماله - بر وزن خاله، تخته ای را گویند که برزیگران بر زمین شیار بکشند تا کلوخهای

آنها نرم کند و زمین را هموار سازد. برهان قاطع، جلد ۴، ص ۱۹۴۷.

مَلِی $mali$ = کونی $kuni$.

- مُندگار $\text{mond} \leq \text{gâr}$ = مقاوم، دوام دار، ماندنی.
- مندو $\text{mendou} = ۱$ - منداب، نوعی دانه روغنی که از روغن آن در گذشته برای روشنائی استفاده می کردند، ۲ - وسط، مرکز.
- مُنده mond = مانده، خسته را گویند.
- مَندیل $\text{m} \leq \text{ndil}$ = عمامه را گویند.
- مِنگال mengâl = داس.
- مَنگَلَه $\text{m} \leq \text{ngol} \leq$ = منگوله.
- موال $\text{m} \leq \text{vâl}$ = مبال، مستراح.
- موج muč = صدا، صحبت.
- مورشک murešk = مورچه.
- مورشکِ روغنی $\text{murešk} - e \text{ ruq} \leq \text{ni}$ = مورچه های ریز و کوچک زردرنگ را گویند.
- مورشکِ سووری $\text{murešk} - e \text{ suvari}$ = مورچه بزرگ یا دراز را گویند.
- موشِ پرا $\text{muš} - e \text{ p} \leq \text{râ}$ = خفاش را گویند.
- موقع mouqem = موقع.
- مولیک mulig = سیخی است که بر سر آن پنبه آغشته به روغن می پیچیده اند و روشن می کرده اند.
- مه $\text{m} \leq$ = من واحد وزن معادل با ۳۶۰ مثقال.
- منجی menji = هنگامی که زعفران را از گلش جدا می کنند آنها بطور منظم در بین دو انگشت جای می دهند پس از آن که مقدارش زیاد شد آنها از لای دو انگشت بیرون آورده کناری می گذارند و کار خود را از نو شروع می کنند این مجموعه را که از لای انگشتان خارج می کنند منجی می نامند.
- مه ma = من (ضمیر اول شخص مفرد).
- مه مه mama = مادر.
- میک maig = ماده ای را گویند که بر روی شیر گرم نشده می بندد.
- مین min = میان، بین.
- میونی miyuni = میانی، شرکت (شرکت در چیزی).
- میه $\text{may} \leq$ = مایه، نوک پستان گاو و گوسفند که در دست می گیرند و شیر می دوشند.
- میه خونه $\text{may} \leq \text{xun} \leq$ = پستان گاو و گوسفند.

n = ن

نازگ = nâzg = ناخن.

نافاک = nâfâk = ناپاک، پست، بدجنس.

نُتُق کشیده = notoq k ɛ ʃida = حرف زدن، صحبت کردن.

نترنگ = natereng = بدجنس.

نجات = neĵât = پرحرف.

نُچ = noĉ = میان دو لب.

نخچ کنده = n ɛ xaĉ k ɛ nda = پنجول کشیدن، ناخن کشیده روی پوست بدن.

نُخس، = noxsɛ = نُسخه.

نخشه = n ɛ xšɛ = نقشه.

نخو = naxu = ناخن.

نخوتو = n ɛ xotou = آب نخود جوشیده که برای بیماران تجویز می کردند.

نخوش = naxoʃ = ناخوش، بیمار و مریض را گویند.

ندو = nadu = نادان.

نرجو = narĵu = نام نوعی توت است.

نرنج = naranĵ = نارنج.

نرو = naru = ناروب، جارو نشده.

نربلش = nazbaleš = ناز بالشت، بالشت مستطیلی کوچک را گویند.

نرِیک زده = n ɛ rrig z ɛ da = خارج شدن ادرار با سرعت و بصورت جهنده.

نرک = nazok = نازک.

نزم = nazm = نبض.

نزی شده = nazi šoda = زیاد خوشحال شدن و در نتیجه دست و پای خود را

گم کردن.

نژه = nažɛ = ۱ - انتهای کلاله زعفران را گویند، ۲ - سوراخی که در ته تنوره آسیا قرار دارد و

آب با فشار از آن خارج می شود و به دستگاهی می ریزد که آن دستگاه سنگ آسیاب را

به حرکت در می آورد.

نِشب = nesb = نصف.

- نسب شو nesb- c šou = نصف شب.
- نَسَقْ دَدَه ssq dada = فراهم آوردن و تهیه کردن.
- نِسو nesou = نسر، جایی که آفتاب گیر نباشد.
- نِشخول našaxul = نامتناسب و بدقواره و بد ریخت.
- نَشو našu = نشسته، کثیف.
- نِشودده nešu dada = نشان دادن.
- نفتلو n ɛ ftalu = نفتالین.
- نَفْتَه n ɛ ftɛ = نوعی کلوچه است که محتوی عدس و گوشت یا سبزی برشته با روغن است شبیه پیراشکی.
- نَقَر naqz = قشنگ، زیبا.
- نِقو neqou = نقاب، راه آب جوی مانندی است که آب باران پشت بام از راه آن به داخل ناودان سرازیر می شود.
- نَقُوج n ɛ quɔ = نان کوچکی است که برای بچه ها پزند.
- نَقُوجَك n ɛ quɔɔk = نوعی سبزی خودرو است که آنرا خام و بدون نان می خورند.
- نَک nakk = دندان (مجموعه چند دندان).
- نَل nal = نعل.
- نَلپوس nalpus = نارپوست، پوست اثار که از آن در رنگرزی استفاده می شود.
- نَلَت nal ɛ t = لَعْنَت.
- نَلِ nāli = نهالی، توشک را گویند.
- نَم nom = نام، اسم.
- نَمَچ nomăč = تکه ای از پنبه حلاجی شده و زده شده را گویند.
- نَمَز دگر nemâz deg ɛ r = نماز دیگر، عصر را گویند.
- نَمَز کرده nemâz kerda = نماز خواندن.
- نَمَاشَم nemâšom = نماز شام.
- نَمَز د nomz ɛ d = نامزد.
- نَمَسه nomasɛ = نوه را گویند nave
- نَمکدو n ɛ m ɛ kdu = نمکدان.
- نِنج nenj = مقدار نخی است که از چرخ نخریسی بر دوک پیچیده می شود یا به عبارتی محتوی

یک دوک نخریسی را ننج نامند.

نو = نان.

نون ده اوکشیده = $nun\ d\ \text{ou}\ k\ \dot{s}id$ = نان خشک خیس شده با آب که در گذشته بسیار

رایج بود.

نوبه = $noubab\ \dot{z}$ = نوباه، نوبر.

نوباه - بفتح اول و واو بر وزن همسایه هر چیز نو درآمده را گویند عموماً میوه

نورسیده و پیش‌رس را خصوصاً برهان قاطع، جلد ۴، ص ۲۱۸۱.

نوبر = $noubor$ = کانال یا راهی است که در زیرزمین می‌کنند و بیشتر برای قنات مورد استفاده

قرار می‌گیرد.

نوجوش = $nu\dot{ju}š$ = نان جوش، قاتقی درست می‌کنند، سپس نان را لقمه لقمه کرده در آن

می‌ریزند و می‌جوشانند تا آب آن خشک شود. چنین غذائی را نوجوش نامند. مانند نوجوش

شیر $nu\dot{ju}š - e\ \dot{s}ir$.

نو خورش = $nuxoreš$ = نان خورش، قاتق.

نودوش = $noudošor$ = ناودان.

نورد = $n\ \dot{z}\ v\ \dot{z}\ rd$ = نورد.

نورد - بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و دال ابجد نام افزاری است جولاهگان را که هر

قدر از پارچه که بافته شود بر آن چوب پیچند. برهان قاطع، جلد ۴، ص ۲۱۸۶.

نوس = $naus$ = حوصله، مقاومت، بُرداری.

نوک = nuk = جوجه ماده را گویند.

نو کرده = $nou\ kerda$ = خوردن چیز نو/بر باشد.

نوه = $nav\ \dot{z}$ = ناوه (نگاه کنید به فرهنگ معین، جلد ۴، ص ۴۶۴۹).

نه نه = $nana$ = غذا و بخصوص غذای آبکی در زبان بچه‌ها.

نه نه نه = $n\ \dot{z}\ n\ \dot{z}\ n\ \dot{z}$ = مادر در نزد سادات قاین و احياناً اعیان و اشراف.

نه نه کلو = $n\ \dot{z}\ n\ \dot{z}\ k\ \dot{z}\ lu$ = مادر بزرگ در نزد سادات قاین.

نَهْمَسَر = $nah\ \dot{z}\ ms\ \dot{z}\ r$ = ناصاف و چروکیده (پارچه) و اُریب را گویند.

نهور کرده = $nohur\ kerda$ = نابود کردن، از بین بردن.

نیچ = $nič$ = نوعی گیاه که در میان مزارع می‌روید و برای خوراک گوسفند و بز مناسب است و

در ضمن آشی از آن درست می‌کنند که به آتش نیچ معروف است.

نیفه $nif\epsilon$ = لیفه، موضعی در بالای شلوارهای سنتی یا پیژامه که بند از داخل آن می‌گذرد.
 نیفه - با ثانی مجهول بوزن جیفه بند ازار و شلوار و موضع گذراندن بند ازار و شلوار
 باشد. برهان قاطع، جلد ۴، ص ۲۲۲۹.
 نیم تنه $nimt\epsilon n\epsilon$ = کت نسبتاً بلند.
 نیم‌دار $nimd\bar{a}r$ = لباس کهنه و نیمه مستعمل.
 نیم رس $nimr\epsilon s$ = نوعی حلوا که معمولاً از شیرۀ انگور و گز علفی بطریق ویژه‌ای تهیه
 می‌کنند و با نان می‌خورند.
 نیم سوز $nimsuz$ = کُنده نیم سوخته را گویند.
 نیم شیر $nim\check{s}ir$ = شیرسوز، نوزادی که دو سال کامل شیر مادر را نخورده باشد، یعنی مادرش
 یک سال بعد از تولد او مجدداً حامله شده باشد.
 نیمه $nim\epsilon$ = پارچه خشت (نصف آجر) را گویند.
 نی نیک $niniyak$ = مردمک چشم را گویند.

و = v

وا $v\bar{a}$ = باز.
 واج زده $v\bar{a}jv\bar{a}j\ z\epsilon da$ = هذیان گفتن.
 واز گه $v\bar{a}zg\epsilon$ = باز که.
 والا $v\bar{a}l\bar{a}$ = الک را گویند. این کلمه شاید در اصل پالا $p\bar{a}l\bar{a}$ بوده باشد که معنی ای در همین
 حدود دارد.
 وَ بُرْدَة $va-borda$ = بُردن (در بازی قمار).
 وَ بَرَّ گَلِیدَه $va-b\epsilon r\ g\epsilon lida$ = دراز کشیدن.
 وَ بَیْجُنْدَه $va-bijj\bar{o}nda$ = سوزاندن موی و پشم، مانند سوزاندن موی و پشم سر و دست و پای
 گوسفند به منظور تمیز کردن آن از جهت پختن.
 وَ بَیْجَیدَه $va-bijj\bar{i}d\epsilon$ = سوخته (مثلاً موی دست و پا و ابرو موقعی که در معرض شعله و آتش
 قرار گیرد).
 وَ تَسَیدَه $va-tasida$ = هلاک شدن.
 وَ تَکَنده $va-t\epsilon konda$ = تکان دادن فرش و مانند آن برای خارج نمودن گرد و خاک آن.
 وَجَب $voj\epsilon b$ = وَجَب

وجسته $va-j\ddot{z}sta$ = پریدن: ازلب جوو از روی جسمی $ez's\ddot{z}r-c\ddot{z}u\ va-j\ddot{z}ast-om$ = ازلب جو پریدم.

وَجَسْتَه $va-j\ddot{z}sta$ = گرفتن شپش از سر (در گذشته که بهداشت رعایت نمی شد سرها شپش‌بود و با دست شپشها را گرفته و با ناخن می کشتند).

وچخیده $va-\ddot{c}\ddot{z}xxida$ = بر روی کسی جستن و ستیز کردن.

وچنده $va-\ddot{c}\ddot{z}nda$ = برچیدن، جدا کردن (مثلاً میوه خوب) تمیز کردن (مثلاً برنج و جوو گندم را از اشیاء خارجی نظیر شن و شالی و غیره).

وچَرَنده $va-\ddot{c}\ddot{z}ronda$ = به نمایش گذاشتن اشیاء مختلف.

وچولیده $va-\ddot{c}\ddot{z}ulida$ = جدا کردن گوشت پخته از استخوان با دندان.

وخ vax = وقت.

وخم $vaxm$ = وقف.

وخور مُنده $va-xo\ d\ddot{z}-mond\ddot{z}$ = علیل ورنجور را گویند.

وَدَوِیده = پخش شدن، مثلاً روغن روی کاغذ.

وَدِدم $va-p\ddot{z}dom$ = این اصطلاح در مورد آب به کار می رود و آن وقتی است که در جلو

جوی آب مانعی وجود داشته باشد و آب نتواند خوب حرکت کند در نتیجه آب پس

می زند و در سرچشمه جمع شده از جوی خارج می شود.

وَدِی کِرده $va-di\ kerda$ = پیدا کردن، یافتن.

وَر بُریده $v\ddot{z}r-borida$ = جدا کردن بار خربزه و هندوانه از پوست آن.

و کَشیده $va-k\ddot{z}šida$ = ۱- باز کردن (مثلاً دهان) ۲- برداشتن بچه های گنجشک از

لانه اش: مه یق قال چقوک و کشیده یم $ma\ yaq\ q\ddot{a}l\ \ddot{c}\ddot{z}\ quk-e\ va-k\ddot{z}šid\ddot{z}-y-om$

من يك لانه گنجشك را بهم زدم و ویران کردم و بچه های او را برداشتم.

وَر اَشکسته $v\ddot{z}r-\ddot{c}šk\ddot{z}sta$ = بالا زدن آستین.

وَر اِنْداز کِرده $v\ddot{z}r-end\ddot{z}z\ kerda$ = نگاه کردن به شخصی از سر تا پا به منظوری.

وَر بَسْتَه $v\ddot{z}r-b\ddot{z}sta$ = طناب پیچ کردن دست و پا یا قنداق کودک.

وَر پَریده $v\ddot{z}r-p\ddot{z}rida$ = پریدن.

وَر تَلیده $v\ddot{z}r-tollid\ddot{z}$ = صفتی است برای چشمی که کور شده و آنچه داخل حذقه هست

بیرون پزیده.

وَر تپیده $v\ddot{z}r-t\ddot{z}ppida$ = هلاک شدن حیوانات، سقط شدن.

- وَر چَلَفْتَه $v \varepsilon r - \text{čelafta}$ = جذب کردن، بخود کشیدن. مثلاً پارچه آب را.
- وَر چَرُنْدَه $v \varepsilon r - \text{č} \varepsilon r \text{onda}$ = بر شمردن و شرح دادن را گویند به نمایش گذاشتن هم معنی می دهد مثلاً اثاث خانه را.
- وَر خُونْدَه $v \varepsilon r - \text{xonda}$ = روضه خوانی، خواندن، قرائت کردن.
- وَر رَدَه کِرْدَه $v \varepsilon r - r \varepsilon d \varepsilon \text{kerda}$ = پشت سر کسی دویدن برای گرفتن او. با دو کسیرا تعقیب کردن.
- وَر دَار کِرْدَه $v \varepsilon r - \text{dār kerda}$ = دیر کردن.
- وَر طَرُف شُدَه $v \varepsilon r - t \varepsilon r \varepsilon f \text{šoda}$ = مُردن.
- وَر رَسِیْدَه $v \varepsilon r - r \varepsilon \text{sida}$ = پُرسیدن.
- وَر زَنَگ دِنْدو بُوْدَه $v \varepsilon r - z \varepsilon ng - e d \varepsilon ndu \text{boda}$ = کنایه از گرسنه بودن و چیزی نخوردن است.
- وَر کِرْدَه $v \varepsilon r - \text{kerda}$.
- وَر سِی $va - r \varepsilon \text{si}$ = بررسی.
- وَر سِی کِرْدَه $va - r \varepsilon \text{si kerda}$ = بررسی کردن.
- وَر شُسْتَه $v \varepsilon r - \text{šosta}$ = جدا کردن دانه های شن از حبوبات با شستن آن در ظرفی بطریقی مخصوص.
- وَر فْت اَوَمْدَه $va - roft \text{um} \varepsilon da$ = گورشان را کم کردن و رفتن، مُردن.
- وَر فُچَرِیْدَه $v \varepsilon r - qo\check{c} \varepsilon rida$ = تاب دادن و فشار دادن لباس خیس برای خارج نمودن آب آن.
- وَر قَلَمْبِیْدَه $v \varepsilon r - qolombid \varepsilon$ = باد کرده، جلو آمده.
- وَر کَشِیْدَه $v \varepsilon r - k \varepsilon \text{sida}$ = وزن کردن.
- وَر لَک $v \varepsilon r - \text{lck}$ = ایستاده.
- وَر نِیْق گِرَفْتَه $v \varepsilon r - \text{neteq gerefta}$ = اصرار ورزیدن.
- وَر رُنْدَه $va - r \text{onda}$ = شخم زدن.
- وَر کُنْدَه $v \varepsilon r - k \varepsilon nda$ = کندن (مثلاً چیزی از زمین) بیرون آوردن.
- وَر وَا لَزْدَه $v \varepsilon r - vâlâ z \varepsilon da$ = الگ کردن.
- وَر هَمَنَّا $v \varepsilon r - h \varepsilon m \varepsilon nâ$ = بیهوده، عبث.
- وَسَار کِرْدَه $vosâr \text{kerda}$ = آب دادن زمین جهت آماده نمودن آن برای کاشت چیزی

باشد.

وَسَرِ خُو کرده = va- s ɛ r xo kerda = آشامیدن، نوشیدن (مثلاً کاسهٔ آب یا شیشهٔ نوشابه).

وَسْتَنَدَه = vastonda = ستاندن، گرفتن.

وَسُوَسُوَك = vasvasuk = وسواسی.

وَشَخَنَدَه = vašxɛnda = ۱ - رشته رشته کردن پشم ۲ - جزئیات چیزی را شرح دادن.

وَشَدَه = va- šoda = باز شدن.

وَشَمِیْدَه = va- š ɛ mida = آشامیدن، سرکشیدن مایعی.

وَشَه = vašɛ = باشه، پرنده ایست شکاری.

باشه - بر وزن ماشه، جانوریست شکاری از جنس زرد چشم و کوچکتر از باز باشد و

معرب آن باشق است. برهان قاطع، جلد ۱، ص ۲۲۲.

وَقْتِیْدَه = vaftidɛ = کم برش و ساده را گویند (انسان).

وَقُلْ مَدَه = va- qol mɛ da = جوش آمدن آب.

وَقُلْ یَرْدَه = va- qol yarda = جوش آوردن، جوشاندن.

وَكِپِیْدَه = va- kɛppida = مقداری دانهٔ کوبیده شدهٔ گیاهی (داروئی و خوراکی) را در کف

دست گذاشتن و داخل دهان ریختن باشد.

وَ کِرْدَه = va- kerda = ۱ - باز کردن (مثلاً در را) ۲ - چیدن میوه.

وَ کَرَنَدَه = va- kɛ rɛnda = با عصبانیت چیزی را در دهان گذاشتن و جویدن (مثلاً انگشت

کسیرا) با ولع خوردن و جویدن.

وَ گَنَدَه = vakkɛ da = پاره کردن (پارچه و لباس).

وَ گَنَدَه = vakkɛ ndɛ = پاره (لباس).

وَ کِرِفْتَه = va- gerefta = خوابیدن خروس روی مرغ: خروس شما مرغ ما رو کرف xorus šomâ

= morq- e mâ- rɛ va- geref = خروس شما خوابید روی مرغ ما.

وَ گُوَیَه کِرْدَه = va- guye- kerda = بازگو کردن، دوباره گفتن، تکرار نمودن.

وَلَشْتَه = va- lešta = لیسیدن.

وَ مُرْدَه = va- morda = خاموش شدن (مثلاً چراغ).

وَ مُنَدَه = va- mondɛ = اشیاء باقی مانده از مرده.

وَ نَشَسْتَه = vanšɛ sta = نشستن.

وَ نِشَنَدَه = va- nešonda = ۱ - نشانیدن، غرس کردن ۲ - نشانیدن مرغ گُرچ در روی تخم مرغ

برای جوجه کشی.

وَهَم جُلْقِيْدَه = va- ham jolqidε = جمع شده و کوچک شده.

وَهَم دَوِيْدَه = va- ham d ε vida = بیدار شدن، از خواب پریدن.

وَهُولِيْدَه = va- hulidε = پژمرده (گیاه و گل فقط).

ه، ح = h

هاج و واج hāj- o vāj = مات و مبهوت.

هَبَائِي دَدَه = h ε bāy dada = باختن.

هَبَه = h ε bbε = هبّه heba.

هَبَنْدَخْتَه = h ε ndaxta = جا انداختن (استخوان).

هَدَرِ اِنْدَخْتَه = h ε d ε r endaxta = بیرون انداختن.

هَدَرِ شُدَه = h ε d ε r šoda = بیرون رفتن.

هَرْت = hort = بی قانون.

هَرْتِي = horti = دست پاچه.

هَرْتِي شُدَه = horti šoda = دست پاچه شدن.

هَرَق = horq = چرک، کثافت.

هَرَم زَدَه = h ε rom zadε = حرام زاده.

هَرَم شُدَه = h ε rom šoda = تلف شدن، به هدر رفتن.

هَرَم کِرْدَه = h ε rom kerda = تلف کردن و به هدر دادن.

هَرَه = h ε ra = همراه، با.

هَرِهَر = herher = صدای خنده.

هَرَز بِيْشَه = hezar biš ε = هزار بیشه، جعبه فلزی چمدان مانند کوچکی که به خانه هائی تقسیم

شده و در هر خانه چیزی گذاشته می شود.

هَسَه = h ε s ε = حصّه، سهم، قسمت.

هَسِيْد = h ε sid = آش شیر، قاتقی از آرد و شیر جوشیده باهم که نان در آن خورد می کنند و

می خورند.

هَش = haš = هشت.

هَفْتُوکی = h ɛ ftuki = بچه‌ای که هفت ماهه به دنیا آمده باشد.

هَقِیق = h ɛ qiq = عقیق.

هَلْبَر شَدَه = h ɛ lbor šoda = زیاد خسته شدن.

هَلَبُولَه = h ɛ lɛ bulɛ = گیج و سر به هوا.

هَلَبُکَه = h ɛ lɛ pokkɛ = ناگهانی.

هَلَقُشْتَاک = h ɛ lqoštak = بشکن beškan.

هَلَقُفْتُونَه = h ɛ lqoloftunɛ = گره پروانه شکل که به راحتی گشوده می‌شود.

هَلْم = holm = هُرم، بخار آب.

هَلَقَه مُو = h ɛ lqɛ mu = نوعی دام که از موساخته شده و با آن پرندگان را شکار می‌کنند.

هَلْک = holg = نرم (مثلاً نان شیرینی).

هَلْگُک = holgok = یواش، آهسته.

هَلِیرَه = h ɛ lirɛ = هلیله.

هَلِی کِرْدَه = hali ke-da = حالی کردن، فهماندن.

هَمُرُو = h ɛ nru = صاف و هموار.

هَمَزَاد = h ɛ mɛzād = همسن.

هَمَزَلَف = h ɛ mɛzolf = باجناق.

هَمَزَه = h ɛ mɛza = همزن، هوو را گویند.

هَمَسَر = h ɛ mɛsɛr = برابر، مساوی.

هَمَلَا = h ɛ mlâ = نشانه تایید و تصدیق.

هَمَوَه = h ɛ mvɛ = جاری (زنان دو برادر نسبت به هم).

هَنْجَال = henjâl = هنجار.

هَنْگَه = h ɛ ngɛ = مجلس بزرگ (عروسی، مهمانی).

هَنْدُونَه = h ɛ ndunɛ = هندوانه.

هَوُو = hu = فریادی است که زنان برای صدا زدن یکدیگر از مسافت دور به کار می‌برند.

هَوُو = hou = فریادی است که مردان برای صدا کردن یکدیگر از مسافت دور به کار می‌برند به

وِیْزَه هنگام آبیاری که دو زارع از مسافت دور برای بستن یا باز کردن آب از آن

استفاده می‌کنند.

هَوُجَا = houjâ = آنجا.

- حوض امبار = houz embâr = آب انبار.
 هوش ده بَرِی = huš d ɛ bazi = بازیگوش.
 هوشده = hou šoda = گنج و دست پاچه شدن.
 هوی کرده = hou kerda = گنج و دست پاچه کردن.
 هولیکی = houl ɛ ki = شتاب زده.
 هولی زده = huli z ɛ d = بهت زده.
 هوه = hava = هاون.
 هی جا = heijâ = اینجا.
 هیز = hiz = ترسو.
 هیزه = heiz = اسهال شدید توام با استفراغ.
 هیم = haim = کود گوسفند را گویند.

y = ی

- یخه = y ɛ x = یقه.
 یره = yara = در مورد نامیدن یا خطاب کردن کسی به کار می رود که ناآشنا باشد و متکلم یا خطاب کننده نامش را نداند و در مجموع استعمال آن مؤذبانانه نیست.
 یرکه = yarak ɛ = این واژه خطاب می باشد و بر طرف خطاب ناآشنا و یا احیاناً بصورت غیر مؤذبانانه به کار می رود: چنان که سری قاینی گفته: یرکه کپودرم که نیمه آجاش حلی = yarak ɛ g ɛ ppu' d ɛ r- om ke n ɛ - meš - ɛ zjâš hali = آهای یارو حرفها و صحبتها. دارم که اصلاً فهمیده نمی شود.
 یزده = yazd ɛ = یازده.
 یگا = y ɛ kka = تنها.
 یل = y ɛ l = گت زنانه را گویند.
 یله = y ɛ l ɛ = ویل، رها.
 یله کرده = y ɛ l ɛ kerda = رها کردن، ویل کردن.
 یله گرد = y ɛ l ɛ gard = ویل گرد.
 یلقز = y ɛ l qoz = مجرد، بدون بچه.

یُول = yul = موجود موهومی است که شب خود را روی بدن انسان می‌اندازد و بدن را سنگین می‌کند و تکلم کردن را از انسان سلب می‌نماید (البته از ترس) و معروف است که اگر کسی جرات و فرصت پیدا کند و خایه‌ی او را بگیرد و فشار دهد هر چه از او پرسد جواب می‌دهد. مثلاً پرسد که گنج کجا است. کسی که یول در شب خود را روی او بیندازد می‌گویند: یُول اِیْرَوَ گِرِفْتَهَ ۴- gereft- i- r va- yul.

پیوستها:

مکالمه ای میان دو گویشور

(پرسش آقای الف) eštaurei hemsaye? seh et d arei? baččan šomâ eštauran?

(پاسخ آقای ب) ei ba doke n eyem.

(پرسش آقای الف) ez Mammadeli če xabar d arei?

(پاسخ آقای ب) ei bixabar neyem kaqazi diruz buma šomâr salâm rasonde bode

(پرسش آقای الف) Mammadeli šomâ ta kalâse čan v rxonde?

(پاسخ آقای ب) ei ma xo sserma ezi kelasu bedr nemiya xodi xo v rmege ha kâlâse
duvazde ya de n xmedunom râs xrmegde ya doruq

(پرسش آقای الف) xob xod karobaru eštaurei?

(پاسخ آقای ب) ei ez karobaru xo v rmar sei bazaru x râb hič kasebi n xmeš
xodâ n xzre n xkon bad d r dokkur d bndem.

(پرسش آقای ب) xob somâ xod karobarun xo eštaurei?

(پاسخ آقای الف) ei ez mâ-m tarife n d r xga barešš omide has xga bareš n š mâ
ez somâ ba tte rem

(آقای ب) bareš xo enšallâ x šo h e nuz dir n šoda

(آقای الف) xob ma merom hemsay ke dirvaxte

(آقای ب) xoš um dei xodâ negē dâr

برابر فارسی

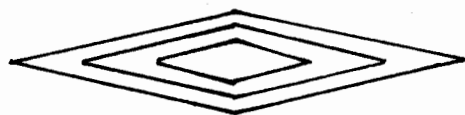
- (پرسش آقای الف) چطورید همسایه، خوب هستید، سلامت هستید، حال بچه هاتان چگونه؟
(پاسخ آقای ب) ای بد (بدکی) نیستیم.
- (پرسش آقای الف) از محمد علی چه خبر دارید (محمد علی پسر آقای ب است).
(پاسخ آقای ب) ای بی خبر نیستیم، نامه اش دیروز رسید و شما را سلام رسانده بود.
- (پرسش آقای الف) محمد علی شما (محمد علی پسر شما) چند کلاس درس خوانده.
(پاسخ آقای ب) ای من که مفهوم کلاس را درک نمی‌کنم، خودش می‌گوید در کلاس دوازده درس می‌خواند نمی‌دانم راست می‌گوید یا دروغ.
- (پرسش آقای الف) خوب وضع کار خودتان چگونه است.
(پاسخ آقای ب) ای از کارها نپرسید، بازارها خراب است (کساد است)، اصلاً کاسبی نمی‌شود، مگر اینکه خداوند خودش به کار ما نظری بکند وگرنه باید دکان را تعطیل کنیم.
- (پرسش آقای ب) خوب، وضع کار شما چگونه است.
(پاسخ آقای الف) ای از ما هم تعریفی ندارد، اگر باران بیارد امیدی هست وگرنه ما از شما بدتریم.
- (آقای ب) باران که هنوز دیر نشده انشاء الله خواهد آمد.
- (آقای الف) خوب، همسایه وقت گذشته است من باید بروم.
- (آقای ب) خوش آمدید، خدا نگهدار.

چند حکایت

yag pirzâle yag morqe dâš yag šai yag šeqâle morqir begereft-o bejja pirzâl dâdoqâl ez hâvâ ker ke šeqâl morqe yegmâni mar bobor dâri miyu yag ruvaye bešeqâl rasišeqâl va ruva vârgo mebini pirzâl çe doruqu vârmegâ morqi dâ ser guš nâdâre vârmegâde, âde vazm konom bâlke pirzâl râs ermogoftâ bešeqâl morq râ hâ ruva dâ ruva morq râ dâ nakke xoğereft-o bejja vo vârgo ma ir be yag mâ qâbul dârom

برابر فارسی

پیرزنی مرغی داشت، شبی شغالی مرغ پیرزن را گرفت و فرار کرد، پیرزن داد و فریاد بلند کرد که شغال، مرغ یک منی مرا بُرد، در این حین روباهی به شغال رسید، شغال به روباه گفت: می‌بینی پیرزن چه دروغها می‌گوید، مرغش ده سیر گوشت ندارد، می‌گوید مرغ یک منی من. روباه به شغال گفت: مرغ را بده به من تا وزن کنم، شاید پیرزن راست می‌گوید. شغال مرغ را به روباه داد، روباه مرغ را به دندان گرفت و فرار کرد و گفت من این مرغ را به یک من قبول دارم.



Yag marde karre mera be xabârgiri yag bimâre hâ tu ra ke merafte va xo vârmogofte ma xo karrom har ce bimâr vârguyê hali ma nâxâšo ye qî vaxte ez i vârrâsom eštaurei vârxâgoftê šokre xoda bîdok nâ yom egâ ez i vârrâsom tîbibe šomâ kene esme yag tîbibe râ vârxâgoftê egâ ez i vârrâsom emruz çe xordîyei vârxâgoftê folun dâ vârbâfte be piš بیمار-o ez i vârrâsi eštaurei? bimâr vârgo xeile xârâbom memirom marde kar vârgo alhamdoellâ ez i vârrâside tîbibe šomâ kene bimâr vârgo ezraîl marde kar vârgo i xub tîbibe ye ma ir mešnasom bad ez i vârrâside çe xordîyei emruz? bimâr vârgo zâre mar marde vârgo i xub dâvâyê ye ez i dâvâ bêtêr vadinîmiya.

برابر فارسی

مردی کربه عیادت مریضی می‌رفت، در راه با خود گفت من که کرم هر چه بیمار بگویم نخواهم فهمید. یقین وقتی از او بپرسم حال شما چگونه است خواهد گفت خدا را شکر بدنم سالم است، اگر

از او بپرسم طبیب شما کیست اسم طبیبی را خواهد گفت، و اگر از او بپرسم امروز چه خورده اید خواهد گفت فلان دوا را. رفت نزد مریض و از او پرسید حال شما چگونه است، مریض پاسخ داد خیلی خالم بد است دارم می میرم مرد کر گفت الحمدلله، از او پرسید طبیب شما کیست، مریض جواب داد عزرائیل، مرد کر گفت این طبیب خوبی است من او را می شناسم، سپس از مریض پرسید امروز چه خورده اید، مریض پاسخ داد زهرمار، مرد کر گفت این خوب دارویی است از این دارو بهتر پیدا نمی شود.



Yag tajere yag šagerde dāš yag ruz tajer yag durei ɛsɛ le bexɛ ri - o hɛ tu dokkun xo nâ-o va šagerd xo vɛ rgo hɛ tu i durɛ zârɛ ɛgɛ ɛz i boxori bexei mord-o xo ɛz dokku hɛ dɛr šo hɛ mi ke tajer pây xo-r ɛz dokku hɛ dɛr nâ šagerdɛ yag tuppe ɛtelɛs bofruxt-o yak kame nune bexɛ ri-o ba ɛsɛ lu boxârd-o vabɛ rgɛ li vaxte tajer bumɛ di ɛsɛ lu xordɛ šodɛ va šagerde xo vɛ rgo ku zɛ ru šagerdɛ vɛ rgo yag dozde bumɛ vo yag tuppe ɛtelese bejond-o beja ma ɛz tarse šomâ zɛ rur boxârdom ke bemirom nɛ medunom berçɛ hɛ nuz benɛ mordɛ yom

برابر فارسی

تاجری شاگردی داشت. روزی تاجر کوزه ای عسل خرید و دردگانش گذاشت و به شاگردش گفت در این کوزه زهر است اگر از آن بخوری خواهی مرد و خود ازدگان خارج شد. همین که تاجر پای خود را از مغازه بیرون گذاشت، شاگرد یک توپ اطلس فروخت و قدری نان تهیه کرد و با عسلها خورد و دراز کشید. وقتی تاجر آمد دید عسلها خورده شده به شاگردش گفت کو زهرها؟ شاگرد گفت دزدی آمد و یک توپ اطلس دزدید و فرار کرد. من از ترس شما زهرها را خوردم که بمیرم، نمیدانم چرا هنوز زنده ام.

جدول چند فعل نامنظم

مصدر	بن حال	بن گذشته	حال
بافته	baft ۛ	«بافتن»	baf, bāf
برده	borc ۛ	«بردن»	ber
چنده	čend ۛ	«چیدن»	čin, čī
دشته	dēšt ۛ	«داشتن»	dər, dar
دیده	did ۛ	«دیدن»	bin, bi
دونسته	dunest ۛ	«دانستن»	dun, du
اشنخته	ešnaxt ۛ	«شناختن»	ešnas, ešnās
اشکسته	eškaxst ۛ	«شکستن»	eškan, ešk
فروخته	foruxt ۛ	«فروختن»	foruš (fruš)
جسته	ǰst ۛ	«فرار کردن»	ǰī
جنده	ǰond ۛ	«دزدیدن»	ǰun, ǰu
کشته	kešt ۛ	«کاشتن»	kar, kār
منده	mond ۛ	«ماندن»	mun, mu
مرده	mord ۛ	«مردن»	mir
نوشته	nevešt ۛ	«نوشتن»	nevis
پخته	poxt ۛ	«پختن»	pəz
رفته	rft ۛ	«رفتن»	-r- rou
سوخته	suxt ۛ	«سوختن»	suz
شسته	šost ۛ	«شستن»	šu (y)
اومده	uməd ۛ	«آمدن»	a, ā
خونده	xond ۛ	«خواندن»	xon, xu
زده	zəd ۛ	«زدن»	zin, zē
ودده	va-dad ۛ	«دادن»	d-, de
وکرده	va-kerd ۛ	«باز کردن»	kon, ko
ولشته	va-lešt ۛ	«لیسیدن»	lis
ونشسته	vanšst ۛ	«نشستن»	-nšin, - nši
وستنده	vaštond ۛ	«ستاندن»	- stun, stu
ورنده	va-rond ۛ	«شخم زدن»	run, ru
ورگشته	var-gešt ۛ	«برگشتن»	gurd
ورگفته	var-goft ۛ	«گفتن»	- g, gu
ورکنده	ver-kanđ ۛ	«کندن»	kan, kē
ورخسته	var-xst ۛ	«برخاستن»	xuz, xē
دبسته	dē- bēst ۛ	«بستن»	band, ban
«می بافم»	me-baf- om	bāft, baft, bāf	
«می برم»	me-ber-om	bord, bor	
«می چینم»	va-me- čin-om	čend, čen	
«دارم، می دارم»	me-dar-om, dər-om	dāšt, dēšt, dās	
«می بینم»	me-bin- om	did, di	
«می دانم»	me-dun-om	dunest, dunes	
«می شناسم»	m-ešnas-om	ešnaxt, ešnaxt, ešnāx	
«می شکم»	m-eškan-om	eškast, eškast, eška	
«می فروشم»	mo-fruš-om	foruxt, forux	
«فرار می کنم»	me-ǰj-om	ǰjast, ǰjst, ǰjas	
«می دزدم»	me- ǰji-om	ǰond, ǰon	
«می کارم»	me-kar-om	kešt, keš	
«می مانم»	mo-mon-om	mond, mon	
«می میرم»	me-mir-om	mord, mor	
«می نویسم»	me-nevis-om	nevešt, neveš	
«می پزم»	me-pəz-om	poxt, pox	
«می روم»	me-r-om	raft, rft, ra	
«می سوزم»	me-suz-om	suxt, sux	
«می شویم»	me-šu(y)-om	šost, šos	
«می آیم»	miy-a- m	uməd, məd, mē, umē	
«می خوانم»	mo-xun-om	xond, xon	
«می زنم»	me-zin- om	zəd, zē	
«می دهم»	va-me-d-om	dād, dad, dā	
«باز می کنم»	va-mo-kon-om	kerd, ker	
«می لیسم»	va-me-lis-om	lešt, leš	
«می نشینم»	va-me-nšin-om	-nšas, - nšast, - nšst	
«می ستانم»	va- me- stun-om	- stond, - ston	
«شخم می زنم»	va-me- run- om	rond, ron	
«بر می گردم»	var-me- gurd-om	gešt, geš	
«می گویم»	var-mo- g-om	goft, go	
«می کنم»	var-me- ken-om	kand, kind, ka	
«بر می خیزم»	var- me- xst- om	xāst, xst, xās	
«می بندم»	dē-me- band-om	bast, bēst, bas	

لویښ قایینی

امری	گذشته	آینده	اسم مفعول
be «بیاف»	be-bâft- om «بافتم»	bo-x-om bâf «خواهم بافت»	bâft- «بافته»
b «بیر»	bo- bord- om «بردم»	bo-x- om bor «خواهم برد»	bord- «برده»
va «بچین»	va- čend- om «چیدم»	vâ- x- om čen «خواهم چید»	čend- «چیده»
dâst- om «داشت»	dâst- om «داشت»	x-om dâš «خواهم داشت»	dešt- «داشته»
did-om «دیدم»	did-om «دیدم»	x-om di «خواهم دید»	did- «دیده»
me-dunest-om «می دانستم»	me-dunest-om «می دانستم»	x-om dunes «خواهم دانست»	dunest- «دانسته»
b- «بشناس»	b- ešnâxt- om «شناختم»	bo- x- om ešnâx «خواهم شناخت»	ešnâxt- «شناخته»
b «بشکن»	b- eškast- om «شکستم»	bo-x-om eška «خواهم شکست»	eškast- «شکسته»
bo- «بفروش»	bo-fruxt-om «فروختم»	bo-x-om frux «خواهم فروخت»	forux- «افروخته»
be- jžast-om «فرار کردن»	be- jžast-om «فرار کردن»	bo-x-om jžas «فرار خواهم کرد»	jžast- «جسته»
be- jōnd-om «دزدیدم»	be- jōnd-om «دزدیدم»	bo- x-om jōn «خواهم دزدید»	jōnd- «دزدیده»
be- kešt- om «کاشتم»	be- kešt- om «کاشتم»	bo-x- om keš «خواهم کاشت»	kešt- «کاشته»
bo-mond- om «ماندم»	bo-mond- om «ماندم»	bo- x-om mon «خواهم ماند»	mond- «مانده»
bo- mord-om «مردم»	bo- mord-om «مردم»	bo- x- om mor «خواهم مرد»	mord- «مرده»
be- nevešt- om «نویس»	be- nevešt- om «نویس»	bo- x- om neveš «خواهم نوشت»	nevešt- «نوشته»
bo- poxt- om «پخت»	bo- poxt- om «پخت»	bo- x-om pox «خواهم پخت»	poxt- «پخته»
be- raft- om «برو»	be- raft- om «برو»	bo- x- om ra «خواهم رفت»	raft- «رفته»
be- suxt- om «بسوز»	be- suxt- om «بسوز»	bo- x-om sux «خواهم سوخت»	suxt- «سوخته»
be- sost- om «بشو»	be- sost- om «بشو»	bo - x- om šos «خواهم شست»	šost- «شسته»
bumed- om «بیا»	bumed- om «آدم»	bo- x- om m- «خواهم»	umed- «آمده»
bo- xond- om «بخوان»	bo- xond- om «خواندم»	bo- x- om xon «خواهم خواند»	xond- «خوانده»
be- zed- om «بزن»	be- zed- om «زد»	bo- x- om zē «خواهم زد»	zed- «زده»
va- dâd- om «داده»	va- dâd- om «دادم»	vâ- x- om dâ «خواهم داد»	dad- «داده»
va- kerd- om «باز کردن»	va- kerd- om «باز کردن»	vâ- x- om ker «بازخواهی کرد»	va- kerd- «باز کرده»
va- lešt- om «لبیس»	va- lešt- om «لبیستم»	vâ- x- om leš «خواهم لبید»	va- lešt- «لبیسه»
va- nšst- y-om «نشین»	va- nšst- y-om «نشستم»	vâ- x- om- nšas «خواهم نشست»	va- nšst- «نشسته»
va- stond-om «بستان»	va- stond-om «ستاندم»	vâ- x- om ston «خواهم ستاند»	va stond- «ستانده»
va- rond- om «شخم زن»	va- rond- om «شخم زدم»	vâ- x-om ron «شخم خواهم زد»	va- rond- «شخم زده»
ver- gešt- om «برگرد»	ver- gešt- om «برگشتم»	ver- x- om geš «برخواهم گشت»	ver- gešt- «برگشته»
ver- guft- om «بگو»	ver- guft- om «گفتم»	ver- x- om go «خواهم گفت»	ver- goft- «گفته»
ver- kand- om «بکن»	ver- kand- om «کندم»	ver- x- om ka «خواهم کند»	ver- kend- «کنده»
ver- xâst- om «برخیز»	ver- xâst- om «برخاستم»	ver- x- om xâs «برخواهم خاست»	ver- xâst- «برخاسته»
d- «ببند»	d- hast- om «بستم»	dē- x- om has «خواهم بست»	dē- hast- «بسته»